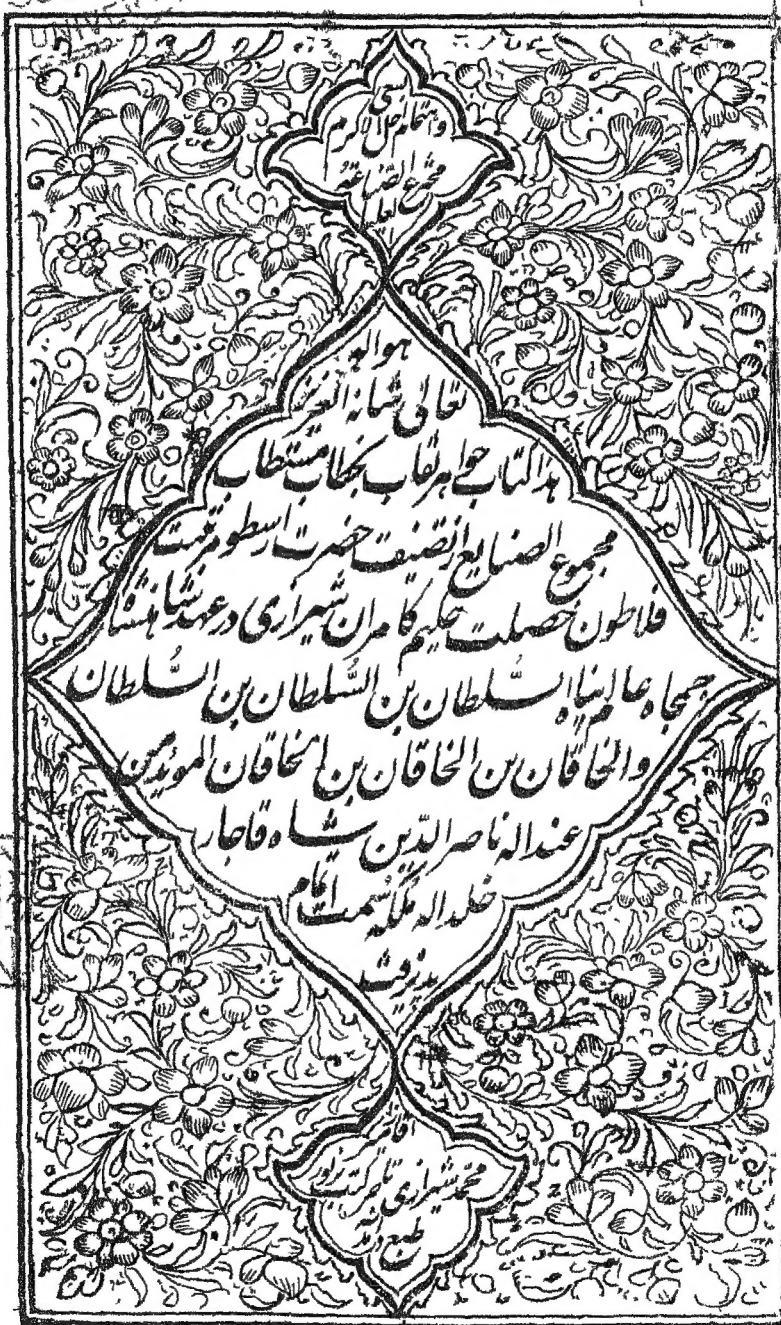




REGISTERED



هو
المستان

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3647

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد پاس فنون بدیع الاساس پس حضرت صانعی را که مجموعہ وجود مجموع
موجودات نقطہ از پر تو آثار صنع و کمال قدرت اوست شعر آثار صنع میں کہ درین
گلشن کرم ہر دم لطیفہ وجود آرد از عدم و صد ہزار تحف و تزیینات و طبیعت
در روضہ منظر و مرقد منور و معبر لیس سید العرب و الحجاز افضل الصلوٰات و
واکل التیجات برآں و اولاد اور ضوان الہ علیہم اجمعین بادا بعد ہر خواہر خطیر
و ضمیر منیر ارباب اولو الالباب و ہر مندان صنایع و صناعت کہ شامع
دقت بازوی ہر سنگی لعل کسبند و بجا ہر نظیر کیمیا اثر خاکی زر سازند شعر آن
ایل ہر کہ و صناعتہ و آردند ہر صناعتہ مخفی مانند در عرصہ عالم ہر ہر ہر

بضاعتی نیست و ثمره و ثمره هنر نیکو دولتی است که اهل معنی نکته لطیف گفته اند شعر
 هنر طلب که هنرمند را سعادت و نجات که روزگار کجاست یا تو شود ناگاه جو خوش گفته
 اهل هنر که از آن جوهر هیچ کس نیست هنرمند باید که باشد چو فیل کران جنس
 هر جای سپار نیست اما باین طریق که این ضعیف خاکسار کامران شیرازی جمع
 فنون سعی بلیغ برده و از هر مرغی خوشه بدست آورده و در خدمت بعضی از استادان
 طریقت خدمت کرده و انواع هنر جمع کرده و مشاهد نموده و آرموده شده و در تمام
 بر آن بوده تا در سینه است شعور بعد الف تحفه چند ستوده و قلم آورده تا هر که در آن
 سعی نماید و چنانکه شعر الطایر است بجز آن آورد و با تمام رساند منفعت تمام یابد امید
 که صاحب کمالان و هنرمندان بهمت عالی امداد فرمایند و اگر حرفی از آن مقصود
 داشته چون اطلاع یابند ذیل عفو و کرامت بر آن پویند و با صلاح او گویند
 و هر چه می که از این دعا که بوجود آمده باشد کمال و کرم خود نیز بگذرانند شعر غلام محبت
 آن خان با کرم که یکصواب است و صد خطا بخشد اما این کتاب جواشیراب
 بخطاب مستطاب محمود الصنائع نام کردم از آنکه صفت بسیار و حکمت بسیار
 در این مجموعه جمع است که هر یک از این بحر است و هر چشمه از آن نهری که شهر
 شریست چون طالبان کتب معارف این صنایع اطلاع یابند و کمال رسانند مقصود
 کلی حاصل شود بتوفیق اله تعالی و این مجموعه یکصد و شصت و هنر است و هر یک در آن
 خودی نظیر و پسندیده و برگزیده و در چهل و پنج باب تقسیم شده و یکصد و پنجاه و
 دو فصل باب اول در ساختن مروارید و در آن هفت فصل است باب دوم

در ساختن لعل و یاقوت که با کانی اصل برابر باشد و آن دو فصل است باب سوم در ساختن
 و جلا دادن مروارید که بر نکت قدیم باز رود و نورانی گردد و آن چهار فصل است باب
 چهارم اندر عمل کردن زرد که در بعضی کلمه بکار آید و بعضی در نوشتن و نقاشی و پوست گان
 ساختن و غیره و آن چهار فصل است باب پنجم در ساختن زرد و زبرجد لطیف با لایطر
 و آن سه فصل است باب ششم در ساختن فیروزه و الماس قوسی
 و نیلی و مرواریدی که از کانی فرق شوند کرد و کشتن مرجان و آن چهار فصل است
 باب هفتم در نکت کردن عاج از هر نکت و آن شش فصل است باب هشتم
 در تلایج بلور و رنگهای غیر مکرر و آن هفت نکت است که پسار کار با آن آید و در
 دو فصل است باب نهم در رنگهای فسفرنگی و لطافه چینی و این بهترین رنگهاست
 و بر کزیده از رنگار و غیر آن بکار آید و لطافه چینی در صدف کاری بسته با ناست و در چهار
 فصل است باب دهم در ساختن شیهای فسفرنگی که چون کاغذ توان بچید و بر آن
 و آهن و آلیک سبز و این از عجایب است این چهار نوع در دو فصل است باب
 یازدهم در ساختن شیخ و پیکان و سیریزه که دشمن از آن بجنباید و زخم هیچ
 گونه نپوشد و این نیز چهار نوع است در دو فصل باب دوازدهم در آب دادن شیخ و
 کارد که پشمش باشد و آن آب هم چون آئینه چینی روشن باشد و آهن برود و این
 چهار نوع است در چهار فصل باب سیزدهم در نکت کردن بلور اگر چه در باب دوم
 گفته شده اما اینجا نیز قلم آمد و شرح هفت نوع نکت کردن میشود و در این باب پنجم است
 باب چهاردهم در عمل دنیا کاری و نیکینای هفت نکت بغایت اعلا و آن دو فصل است

باب نوزدهم در صفت خنیاچی که عورتان دست انگشتان را با آن زنک کنند و این
از جمله حسن و جمال است موجب شهوت و محبت است باب شانزدهم در پختن
شکر فروعی و ربانی و زولوی و متصفا و قهری و فارسی و زنک کردن مهرها و این
هفت فصل است باب هفدهم در زنک کردن کاغذ قدیم و جدید و الوان غیر مکرر
و این چند لون است باب هیجدهم در ساختن زنگار و آن هفت نوع است ثمره و
دوبی و ترسانی و فرغونی و متصفا و پسته و فیروزه و این سه فصل است باب نوزدهم
در جلا دادن و ساختن لاجورد و انب و شستن زنگار شخصی و این از جمله نثر است
غریبه است و این سه فصل بیان میشود باب بیستم در شکر فروعی و صاف کردن
چته نقاشی و غیره و انواع است باب بیست و یکم در ساختن کوزه جهت شکر فروعی
و ساختن چاهل جهت مرورید و غیره و این ضروری است درین کار با وکل حکمت
و قلع و قلعطار و قلندیس و قلع ساختن جهت زنک کردن بلور و غیره و این چهار
فصل است باب بیست و دوم در زنک کردن ظروف مثل کاسه و پیاله و کوزه
که مانند ضرورت نماید و رعایت خوبی بود و آن در یک فصل بود باب بیست و سوم حل
کردن ثمره و مس و فولاد و سرب و سیاه و زربنج و غیره و این بسیاری از جاها بکار می آید و این
پنج فصل است باب بیست و چهارم در کشتن زر و فولاد و ابرک که آنرا طلق گویند و
کشتن سیاه جهت خوردن و قوه با و این جمله در پنج فصل است باب بیست و پنجم در عمل سفید
که سفید آبر در زبان عرب سفید ارج گویند نیکوترین او پاک و سفید و خوش بویی بود کاغذ
و سفید آب ریش و سفید آب کل جمره و آن کفصل است باب بیست و ششم در ساختن

مروارثت این کفصل است باب پست و بهشم و صفت حلیه الکتاب و روغن
از کاغذ برداشتن و قلم نقاشی و مرکب ساختن و دوده گرفتن و کاغذ سطر کردن که مثل تعداد
بود و آمیختن رنگها جهت نوشتن چیزهای غریبه و آن ده فصل است باب پست و بهشم
در ساختن نگینها که بنده کشیدن مس از کرم خراطین جهت نگین ناک بینه که آن پازیر و بهشم
زهری است و آن لایق خزان پادشاهان است و آن دو فصل است باب پست و بهشم
در ساختن اسکندری روغن و لقیقه دادن روغن فی از جهت آتش در قلع و شهر و کمان
افکندن و این از اسرار غریبه و حکمت عجیبه است کاری بزرگ باشد و این چهار فصل است
باب سیام در ساختن کونکهای محرب جهت مساک که آنرا در دهان گیرند مساک
شود و تا از دهان بیرون نیارند انزال نشود و این بهفت نوع است چهار عقد باب سی و یکم
در صنعت الکتاب که چون بنویسند پیدا نشود و چون بر آتش نهند از زنگت پیدا شود و از زهر
دار و آتش زنی پیدا یخیزد و این کفصل است باب سی و دوم در ساختن دستهای کار و دو
ساختن جوردی و سحر و سحر و زهر و صدف کاری و آن دو فصل است باب سی و سوم
در علم سیمیا و ریاضیه و عجایبی که خداوندان رزق نمایند مثل آنکه چیزی در دست گیرند و آن
و آتش در دهان و در دست گیرند و در جامه کنند و شود و شعبه ها و چراغهای غیر مکرر
و صیقلهای عجیب و تعجیبات و آن انواع است بهفت فصل به این میشود
باب سی و چهارم در عمل شیرین و این با جواهر الصنایع کویند و چندین عمل که در کتاب
گفته شده بعضی موقوف باین سوره ششم است ناچار در قلم آمده چرا که استادان این را
مخفی داشته اند که رکن بهر آنست و این کفصل است باب سی و پنجم در ساختن

سید سخن گوی که اگر هزار بار بجنب بماند چون طیل هزار دستان
آواز دهد و بوی مشک از او آید و ساختن طوسی کمان از هر زنگ لطیف

غیر مکرر خوان

و فصل است

باب سی و ششم در ساختن برنج خوشی

و ساختن سیاه و بند کردن سیاه و حل کردن طلوع

و ساختن جلایه نو بخش از جوهر جسد بصری و کحل الحواجر

شامی و ساختن شیر آب فاروق و کشتن سرب این هفت فصل

است باب سی و هفتم در زنگ کردن یا قوت سفید که مانند طل شود

قیمت یا قوت سمرخ گیر و آن یک فصل است باب سی و

هشتم در صفت نوشیدن بر حقیق و ساختن اقلیمیای

سیم و ساختن مس از آهن و ساختن با سخت جسته

زنگ بلور و طریق بر آوردن رنگ از نباتات

و کشتن سرب این پنج

فصل است

باب سی و نهم در ساختن عطریات صاف کردن روغن حاجت مینه

عطر و آن دو فصل است باب چهل و صفت ساختن نیل و آن یک فصل

۸
باب چهل و یکم در صفت ساختن صابونهای خوشبو
موافق فرنگان و آن یک فصل است باب چهل و دوم در

کیمیا و دانستن
اصطلاحات این علم و
عمل کسیر از نباتات و شناختن از باب
این علم را و آن در چهار فصل است باب
باب چهل و سوم در ساختن شمع که باب چهل و چهارم است
در علم حکاسی یعنی برداشتن عکس از اشیاء و تفصیل آلات و ادویه و طریقه
نمودن دواها و برداشتن عکس و نقشه جات و آن چهارم
فصل است باب چهل و پنجم در صفت آتش
بازی و ساختن باروت جهت جنگ و شکار
به موجب چهارمی که در فرهنگستان و چین
و روس و فرنگ و سیاه و ساختن
شوره دو باره و عیار
آتش

بازیها از هر رنگ باقسام مختلف در علم آورده شد
تا طالبان فایده گیرند و آن در سه فصل است

باب اول در ساختن مروارید و آن بر هفت فصل است فصل
 اول عمل است اما محمد فیلسوف مغربی رحمه الله یارند ریزه مروارید
 پاکیزه و بشویند چند نوبت بآب و نمک بعد از آن یکشب در نوشاد و صیقل
 حل کنند و بگذارند بعد از حل نوشاد در پیضه مرغ حل کند بعد بستانند
 پیضه و در آب بجوشانند و پوست از وی باز کنند و قدری از سفیده سر
 او و ور کنند و دست بر سر او مالند تا زده بیکبار از سفیده بیرون آید
 پس نوشاد را صاف کرده و پاکیزه کوبیده و چغندر در میان پیضه فیض
 مسلوک کنند و بر سر او پاره کل ترنجبند و در میان آبی که در او
 شامیه باشد بنهند و بگذارند در استحا تا یک شب حل شده باشد
 بعد از آن چون حل شود در ظرفی از آب گینه کند نوشاد در حلول
 و دانه شسته در سر او کنند و یکشب را بگذرانند پس بشوید بآب
 گرم بخیستن راست بعد از آن ترنجبی بستانند و سر او را ببرد و آنچه
 در میان ترنجج باشد بدر کنند و او را بکوبد یعنی آنچه در ترنجج بود باید
 کوبیدن بجاییت خوبی و باز در پوست ترنجج کند پس بستانند مروارید
 شسته را و بر سر ترنجی ترنجج کند و پاره ترنجج که از آن برگشته باشد باز
 بجای خود دهند و بدوزد آنکه بستاند پاره که باس نو و در آن چوب
 و بر لیسان اطراف آنرا سخت حکم بهیچ بعد از آن زمین را بکنند
 بقدر یکم ربع و زبل اسب یا کاه و تر و خشک بوزن یکدگر در آن حفره

نسخ
 در نو
 کرد
 جا
 اند

کند و آن ترنج مذکور را در میان آن زبل بند و طحاری بر سر آن خمره
بند و از گونه و اطراف آن خاک پر کند پس شش روز رها کند بعد از آن
پرون آورد و لؤلؤ جمله حل شده باشد و چون پرده برگیرد و بکفچه از زجاج
یا از ثمره در ظرفی از آبکینه کند و سه روز بر یکدیگر بپا میرند تا آغشته
گردد پس با رچه ابریشمین بپا بند و بعد رنجه و انگشتها بدوزد و درست
راست کند پس از آن پاره و الا یا اطلس در دست چپ بدارد
و سر و اید محلول را در آن کند و بدست راست بسیار باله پس
از آن انگشت را به پاض البیض مروق پالاید و غلوه کرده
سوراخ کند بسوزنی از ثمره و در آویزند در میان دو قح آبکینه
که بغایت روشن باشد سه شبانه روز بعد از آن در پیله بپا در میان
خمیر آرد میسده بند و بخورد و مرغ خانگی دهد و آن مرغ را بدو اندامان
شود و اگر دانه و انگلی یا دانه نیم باشد بگذار که آن مرغ چیری بخورد تا گمان
شود بعد از آن مرغ را بکشد و حوصله او را بشکافد و بگذارند تا سرد شود
پس آن را انحصار بسوزن ثمره از استخا پرون آر و بعد از آن که
نیک سرد شده باشد چاویز و تانیک خشک شود پس برگیرند اگر
زردی باشد در او آن زردی از ترنج است بپا بند شیر ترش کرده
و دانه را در آن افکند که آن شیر ترش زردی او را بخورد و پاکشد
و سفید و لطیف خواهد شد و پاکیزه به ارمغان خدا می غر و جل

فصل سوم در عمل لؤلؤی لالا اگر خواهی که لؤلؤ سازی بسازان لؤلؤ
 های کوچک و در باون زجاجی بکوب و بجزیره درم از آن بگیرم ستم
 و دو درم زبر بخت و در چاه حل و فن کنند تا حل شود بعد از آنکه حل
 شده باشد پیرون آورند و از آن مروارید کوچک و بزرگ بسازند
 چنانچه خواهند و سوراخ کنند چنانکه اریش گشته شود از میان دو قح
 در آورند تا خشک شود بعد از آن بخورد مرغی سیاه و بعد از آن
 بکشند و بریان کنند و بگذارند تا سرد شود پس او را از شکم او پیرون
 آرند که از بجزری لطیف تر باشد بفرمان خدای تعالی و صفت
 چاه حل در محل خود کشته میشود انشاء الله تعالی فصل سوم در عمل مروارید
 ساختن که بغایت خوبی باشد بسازند مروارید خرد صاف پاکیزه
 و صدف سفید صاف بطریق مجرب و مروارید مذکور را بطریق که گفته
 هر دو را در باون آبکینه بکوب و صلا کنند بحدیکه بهم بچسبند بعد
 از آن در قاروره صاف پاکیزه کنند و سرفارو هم از آبکینه باشد
 بعد از آن بسازند تریخی آبدار و بدو نیم کنند و مغز او را پیرون آورند
 و دانه آنرا دور کنند و مغز را در باون آبکینه نیک بکوبند
 چون خوب کوپیده شود در جابه سفید صفت کنند و آب او را بسایند
 و بر سر صدف مروارید مذکور که در قاروره باشد کنند چنانکه
 چهار انگشت بر سر او استاده باشد پس سرفاروره را بنهد باره

عدس و نمک سنگ محکم کند و در چاه حل که کشته خواهد شد بنهند
 و سه روز آب گرم بر زبل افشانند و طغاری بر سر او نهند تا مدت هفت
 یکروز بگذرد و بعد از آن بیفتد روزی که زبل مذکور را تازه کند
 چون هفت و یکروز گذشته باشد قار و دهر آب است که بیرون آرند
 و سر او را بردارند و روید و صدف حل شده باشد بر سر آب ترنج
 پرده عنکبوت مانده باشد و روید بر سر آب باشد و صدف در
 نشسته باشد و روید مذکور را بکنج نقره و از سر آب برگیرد و در کاسه
 رنجاجی پاکیزه کنند و آب ترنج در کاسه دیگر کنند و با بستگی آنچه در
 قار و دهر است بر سر روید و بکنج نقره بنهند تا یکدلت شود
 پس در قدری حریر سفید کند و نم بستانند چون خشک شود با قدری سریش
 پیچ خیمه کند و زودتر از آنکه بسته شود و روید بوزنی که خواهد بر بندند
 و غلطان کنند چون غلطان شود مانند سنگ محکم شود و بر تپه
 که از آب و آتش زیان چندان با و زرد بعد از آن پنبه و انبر کرد
 در خلیطه کند و این روید با در آن افکند و یکروز مالده تا جلا شود
 پس بیرون آورند و با روید میوه کوبیده بخورد مرغ دهند و او را
 بدوانند چندانکه مانده شود آنکه او را بکشند و در شور گرم بریان کنند و سریش
 آورند و بگذرانند تا سرد شود و حوصله او را بشکافند و بیرون آورند که هرگز
 نمیرود آن بولوی نالا باشد پس این باید هر یک از آن را بیک مرغ بخوراند

بعد از آن او را بکشند و او حوصله و پیرون آورده بجاک داد و
 سوراخ کند هر جا که خواهد در سلک کشیده بکار برد یا در گیسو نباشد فصل
 چیم درم در ساختن مروارید رنگی دیگر و نوعی دیگر که مجرب است
 پیار و مروارید پاکینه ریزه و پاک نشوید و در قاروره سرفراخ کند
 و آب ترنج و لیمو و سیروپا ز بر روی آن ریخته سر شیشه را محکم کند و در آفتاب
 نهد و هر روز او را نگاه کند چون آب را را بنحورد و تکرار کند تا آنگاه که حل شود
 و مدت او هفت روز است یا بیست دیگر و چون حل شود محلول را
 در کاسه صینی کند و کاسه دیگر پیار و از آن محلول بوزنی که خواهد کرد کرده
 در آن کاسه نهد و بگرداند تا متور شود پس آب کاسه دیگر نهد بدین
 منوال تا همه مرتب شود و باید که یکی بر یکی لاحق نشود و در سایه نهد و سر
 او را بجا که در سب در چون خشک شده باشد میلی از نقره پیار نهد بر یکی
 موی اسب پس همه را سوراخ کند آنکه چون تنور از آن بختن فارغ
 شود پیارند ماهی خرب و شکم او را پاک کرده مروارید مذکور را در شکم
 ماهی نهد که چرب باشد و در تنور بکشد انگشت بپزند و پیرون آرند
 و سر دهند هزار بار به از بجری باشد که هر که اختیار نکند تا زمان حیات
 باقی باشد فصل خیم نوعی دیگر در صفت لؤلؤ پیارند مروارید سفید
 ریزه پاکیزه و دو انگشت بر سه و تری ترنج ریخته و در شیشه نموده که
 و بخش شک باشد و سر شیشه را استوار کرده در کاس پیار و نروداده روز

بعد از آن مروارید را در حریر پاکیزه کند و آن حریر را در میان
 رکوبی سفید کرده متکلم به بند و چنانکه مروارید بجنبسد و در او غم نماند
 چون تمام شود بر صیقلیه آنگبیه بند مقداری که خواهد بر مثال مروارید بندید
 و بهر مروارید سوزنی از شوره که پسمار باریک و کوتاه باشد بکشد و آنوقت
 برداشتن بدست توان گرفت که بکشند پس اندر شیشه سفید بند و اند
 سبیه بیا و یزد و یکمقه بگذارد تا خوب خشک و سخت گردد و در میان
 خمیر کبرند و بخورد و ماکیان دهند و او را فح کنند و در تنور بپا و یزد
 از باد و تابش آنگاه و باید در شکم ماکیان باشد و بعد از آن بیرون آرند
 سوزنی شوره و از آن بکشند و دانه را در میان موی ماکیان بگردانند
 سه روز بگذارند و در آب ریشم کشند چنان براق و روشن گردد که هیچ
 کس از بجری فسرقت نتواند کرد و آنکا استادان را بدعای خیر یاد کنند
 که این بغایت مجرب است و الله اعلم و بالله التوفیق فصل ششم
 نوعی دیگر اندر صفت مروارید ساختن و بهترین عمل آنست که استادان
 بر این متفق اند سپا و رند مروارید خور که بغایت روشن و صاف بود و
 بآب ملک چند نوبت و بآب ترنج در شیشه سفید سر فراخ کند و سه شیشه را
 هم کنند چنانکه باد و خاک بر آن نرود و بهمه در چاه حل بند در میان
 زبل تا مروارید حاصل شود چنانکه چون موم نرم شود بعد از آن در کاسه
 چینی کند و بآب صافی بشوید تا ترشی ترنج از وی دور شود و صافی کرد

بعد از آن مروارید را خرد و بزرگ سازند از آن پس پاشند و سوراخ کنند
 بسوزن لشبه و سوزن و پیرا بزنند تا اندکی جبهه کشیدن بگذارند بعد از آن
 شیرمای زده از بر دی گلیسه کنند و بگذارند تا آب بیندازد و بعد از آن گلیسه را
 در آن بگذارند تا وقتی که اثر ترشی سفیدی در آن نماند بعد از آن پیرا خشک
 کنند بر مثال آرد میدهند خرد کنند و مرواریدهای مذکور را در آن بگردانند
 تا از آن پیرا خشک شده کردی بر او نشیند بعد از آن جمله مروارید بگیری
 ماستوده غلط کرد و در کلوی ماهی زنده اندازد و ماهی را در حوض بپاشد
 کند تا دور تمام بعد از آن ماهی را از حوض بیرون آورند و مروارید را از
 شکم ماهی بیرون آورده مانند آن بود که از بگیری بیرون آمده باشد
 و این عمل بلاضر است **فصل هفتم** نفع دیگر در صفت ساختن مروارید
 و آن ستوده و خاصه است از آنکه کار استادان مغربست پیاورند
 مروارید پیریزه چند آنکه خواهد بطریقی که گفته شد حل کنند و بر مرغ سفید جمع
 کنند و از موم طولی قالبی سازند و قیاسی که بستر خواهند و بعد
 از آن محلول کالبه را بر کنند و در کاسه چینی بنهند و کاسه و کبر بر سر آن استوار
 کنند تا بچشمه بگذرد و عهده گشته باشد و لیکن بنور نرم باشد پس از آن کاسه را
 موی خوک سوراخ کنند یعنی بایره سرمانی و هم در آن کاسه موی بگذارند
 تا خشک شود بعد از آن پیاورد قدیمی خمیر که بر شیر عوره ترشد بافتند و آرد
 میده باید پس چهار روز میان خمیر بکینند و در میان شکم ماهی تازه

بپند و ماهی را در کل ترکیزند و در تنور کرم پیاویزند تا پخته شود پس از شور در آید
 و استند و آنچه را از شکم ماهی بیرون آورند بکنند تا سرد شود
 بعد از آن بر مرغ تقطیر کنند و آن چهار باب سرد بشویند و در کاسه چینی
 اندازند یا در صحنک زیتونی درین دو موضع باید که بهفت روز مداوم
 نه چهار درین کاسه میگرداند تا غلطان شود و براق و روشن گردد
 چنانکه چشم در او خیره بماند پس بردارند و در رشته کشند و در هر جا
 غرض کنند و قیمت بسیار و نصیب مستحان بدهند که درین عمل هیچ شک
 نیست صحیح و اثر موده است و پمار بکره شده است باب دوم
 در ساختن لعل و یاقوت که بر کوه اصل کانی برابر باشد و آن دو
 فصل است فصل اول در ساختن یاقوت زمانی بسیار بطور صفا
 چند آنکه خواهد و در باون کند و بگوید و بپزد پس چونکه پخته و پیچیده شد صلاویه
 کنند و بوزن او نمک صلاویه کنند و خشک کنند و دو کر باره بپایند
 تا نرم و سفید گردد و یکی از نمک بر می افراید و می ساینند و با آب رها کنند
 تا خشک شود و باز آن نمک بشویند و همچنین تکرار عمل تا بهفت مرتبه
 کنند مگر سبب سفید و نرم شود تا بر آن اعتماد کنند باز در صلاویه اندازند و آب
 بر آن بریزند و بپایند تا وقتی که آب مانند دونه سبب شود از بس که
 مالیده باشند و قوی شود رها کنند و نمک در بالای صلاویه از آن
 دور کنند و آنرا در قهجی دیگر یا لایه دیگر یا آب تازه کنند و بپایند

و دیگر آب بر سر آن بریزند و همچنین در سودن تاکید کنند تا بلور همه
 آب شود و ازین قیج بختج دیگر تا هیچ نماند و با کنند و سرش بپوشند
 تا بلور بر تئ نشیند و آب صافی کرد پس از سر آب آنرا بگیرند و بلور را بکنند
 تا خشک شود و بسایند و در شیشه کنند و سرش را محکم بندند تا که در
 آن نشیند تا وقت حاجت و چون خواهند که یا قوت سازند و مثلاً
 از این بلور و کیشقال برنج بر یکدیگر صلا کنند و در نکیین دان بندند
 و در آتش مغلوب بندند و با کنند تا سرد شود یا قوت سرخ شود و خاصیت
 بلور از او بر خواسته شد و در آتش پدیدار بود و اگر باز نکار جمعی بکند ازند
 ز مردمی باشد بصیت تمام فصل دوم اندر ساختن لعل بخشانی
 که لطیف و خوش آئیده و پسنده باشد و این نوع را جوف خوانند و چنان
 است که پیاورند بلور صاف و مانند لعل بتراشند به روزنی که خواهند
 بسازند و آب دهند تا عظیم روشن شود بعد از آن پیاورند و یکی پاکیزه
 از شک و بر آتش بند چون و یکت گرم شود آن بلور را در و یکت اندازند
 چون نیک گرم کرد و از آتش بیرون آید و در میان شب یاتی که
 در آتش حل کرده باشند پسند ازند تا هفت کرة دیگر گرم کنند
 و در آب جلا دهند که تازه باشد چون آن نکت بلور چهار کرة عظیم
 ابار شده باشد بعد از آن کرة پنجم در نکت بجم اندازند و یکت
 ساعت تمام بگذارند و بیرون آرند بعد از آن خدای تعالی در نکت

یا ششم

اصل کافی باشد و در هر کجا که خواهند بکار برند که لطیف و نیکو باشد بآب
 سیسم در جلا دادن مروارید که بر نکت قدیم باز و دو نورانی گردد و آن
 در سه فصل میباشد فصل اول در نوعی که مروارید نوشته و قیمه
 زیاده کرد و سپارند استخوانی بگوید و سوراخ مروارید را از دو طرف بموم
 بگیرند بعد از آن گیاه مذکور را بر گرد مروارید بکنند و دسته پاس بگذارند
 بعد از آن با تریج بخانند و آب گرم بشویند چنان شود که گویا از معدن
 بیرون آورده اند **فصل دوم** نوعی که در جلا دادن مروارید که زده
 شده باشد پیاورند حطب و کچند و هر دو را پوست باز کنند و بکافور
 سخی کنند و هر سه بوزن راست کنند و روغن زیتون بر او افکنند و از
 این و اتو قدری با شیر جز پیامیند و وصلای کنند و خمیر کنند و دانه پی
 مروارید را در میان آن بنهند و باز این اخلاط کوپیده که اول یاد
 کرده شد قدری بر او افشانند و در آتش نرم بند و نرم بچوشانند زردی
 از او بر طرف شود و باید که در میان دارو پیدا نباشد و اگر مروارید
 سرخی داشته باشد آنقدر فارسی و شیب یانی و کافور بوزن راست
 کنند و سخی کرده بشیر خمیر کنند و دانه های مروارید را در او اندازند
 و آنگاه باز در میان آن دو خمیر نهند تا پخته شود و مروارید سفید و نورانی
 بیرون آید **فصل سیسم** در جلا دادن که تباه شده باشد با انواع
 است اگر مروارید از بوی خوش تباه شده باشد صابون و نمک اندازانی

رختی
 لم است
 ن اندوزینا

۲
 ۳
 ۴

و آنکست بوزن راست کنند و بسایند و در ظرف آبگینه کنند و آب
 شیرین در وی ریزند و دانه در او فکند و بر آتش نرم کنند و هرگاه
 صابون کف بر آید و از او بمانند و باز آب صاف بجایش کنند
 چند کرات بعد از آن آب پاکیزه بشود سفید و آب در پیرون آید و اگر نیاز
 سفید بمانند و بگویند و آبش بگیرند و بردانه مروارید بریزند و قدری
 ساج سفید کوبیده بر او افکند و بماند و آنرا را در میان کبر و پیرون
 آرد بعد از زمانی صافی و سفید کرد و اگر ریشه درخت توت پیخته
 تا شیر از او پیرون آید از او بمانند و مروارید و او افکند و
 نرم گرم کنند و نیم روز در آن بکند و آنگاه در طلق محلول شش ساعت
 بگذارند روشن و صافی کرده و طلق را محلول باید کرد و آنرا بگویند
 افتد که تواند آنگاه بشوید و بکار و پاره پاره کند و بر کبر و خورد کنند
 آنگاه رکوی پاکیزه بماند و طلق را در او کند و با یخ پارها در دست
 بماند و مانند شیر از او پیرون آید و اگر یخ نباشد ریزهای بطور همین عمل
 کند و که آب بر او بزند و اگر بطور عمل کند چون ضرر و آید بگذارند
 تا آب صاف بر سر او افتد و طلق محلول در ته نشیند بر کبر و بکار بوند
 نوع دیگر در حل طلق بگیرد طلق مقدار فندقی یا بزرگتر و آن را با آب بشوید
 تا خاک از او برود پس بگیرد کیسه متقالی که بغایت سفت باشد و طلق
 مذکور را در کیسه اندازد و پارهای یخ را بر بالای طلق اندازد و باید که آن یخ

صاف سچش باشد و بدست باله طلق و پنج را که از کیسه چیری مانند
 شیر پیرون آید و شیر مذکور را در کیسه متقالی دو لا در کمال سفتی بریزند
 و پنج بالا ش کنند و بدست باله که طلق محلول شود و در ظرفی کنند تا ته
 نشیند و آب از سرش در گذرانند و اگر شیر مذکور را بکند از پنج
 بپزند و در کیسه کنند و پی پنج بدست باله همان عمل کند **باب چهارم**
 اندر حل کردن رز که بعضی در طبع بکار آید و بعضی در نوشتن و نقاشی بکار
 و غیره و آن چهار نوعست در چهار فصل **فصل اول** اندر حل
 کردن رز سرخ با سانی اگر خواهی که رز سرخ را حل کنی پیاز رز خالص را
 و جزوی آب کینه شامی و جزوی سرکه و جزوی زنگار و جزوی سیاه و هم را
 در کوزه کنند که شیشه در او دوانند و باشند و نایره در او حبس کنند
 و پیرون باشد سر نایره و بد مدت از او زحل بچکد اگر بر آیین بالند یا بر
 مس یا بر کاغذ زر کرده و اگر او را با صمغ عربی پامیزد و در پوست مالند
 در پوست کرد و ذیغی کسان و پسار جا بکار آید و اله اعلم **فصل دوم**
 در حل کردن رز از آن آسان تر رز سرخ خالص مقدار دو مثقال
 نوشتار کافی دانگی کو کرد و انگلی زر ورق یا براده باید که نوشتار و کبریت
 بازده تخم مرغ سحق کند و زر ورق را در کاسه چینی کند و انگلی از این دارد
 در دو مثقال رز سرخ کنند و بالند انگلی تاحل شود و قدری بر سر آتش
 نهند نوشتار و کو کرد بر رز حل بالند همان عمل کنند که در پیش گفته شد

فصل سیم در حل کردن زرد از آن بهتر و آسان تر پیازند براده
 زرنیخ خالص و مثل آن زرنیخ طبق خالص آنکاه بپایند بآب زاج
 حل کرده صلایه در آفتاب کرده که در ساعت حل شود اگر که خواهد بنویسد
 بر کاغذ با صمغ عربی پیامیزد نوشته لطیف پیرون آید و از برای نقاشی
 نظیر ندارد **فصل چهارم** در حل کردن زرد که در یک لحظه بدست
 صد ورق توان حل کردن که در همه جا بکار آید پیازند زرنیخ چندانکه خوا
 و دستهارا با بایون و آب گرم بشوید و ناخن را دور کنند
 و حرکت در محل دست نگذارند آنکاه صمغ عربی نیکو پیازند و حل کنند
 و برگ دست مالند و ورق زرد بر او افکند و بدست بالید تا مثل شالی
 گردد و در سپهرین با قدری صمغ بالند و زرد بر آن مالند تا چند آنکه خواهند
 و دست بر یکدیگر محکم بالند و هر چند بیشتر میالند بهتر می آید بعد از
 آن در کاسه چینی بنهند و دست بشویند و بگذارند تا زرد قرار گیرد
 بعد آب از سر او دور کنند و قدری زرد با صمغ پیامیزد و غلوه کند
 و در و اوت چینی کنند تا گرد بر او نشیند و چون خواهد که عمل کنند
 قدری در گوش ماهی یعنی صدف کوچک کنند و بصمغ حل کنند بنهند
 چون خشک شود و بنکت یستم یا عقیق جلا و بند یعنی مهره کنند بجا
 پس ندیده است **باب پنجم** اندر ساختن زرد و زبرجد لطیف
 بلا نظیر و آن در سه نوع و در سه فصل میباشد **فصل اول** در ساختن زرد

زنج کشمال و سیما ب مصلحت پنج مشقال و نکت قلیا یعنی لک ساجی
 پست مشقال و مروارید خور و پنج مشقال و این دارو بارها به تدریج کرده
 باید که مجلس باشد بعد از آن همه را با یکدیگر جمع کنند بعد از مروراید
 با یکدیگر بسایند و در بوت کنند و در کوزه آب بکشند یا کاسه کران نهند
 و اگر خود در کوزه مخلوب باشد بهتر بود تا داند که چه میکند و چون
 آتش کند و سرد شود و پیرون آرد بار دیگر بکوبند و اگر سیاه باشد
 با آب کرم بشویند و خشک کنند و مروارید با آن بسایند و در نگیین
 داخل نهند و باز در آتش برند کیشانه روز تا در نگیین دانهها بگذرند
 و پیرون آرد که تمام شده باشد و نکت کل بوت در آن مانده باشد
 آنگه از آب چرخ بگیرند ز مردمی تمام باشد و در آتش بپایند و بجا صیت
 دل پذیر باشد ان شاء الله تعالی فصل دوم در ساختن زمر و نوعی دیگر
 از آن است آن ترو بوجه ترو کیت ترو پسندیده بگیرند و درم زرد ورق
 خالص و دو درم میسنای سبز و بوت بسازند پاکیزه و لطیف و میانی
 مذکور را و زر طبق در بوت مذکور اندازند بعد از آن آتش کنند که هر دو اشیاء
 آب شود پس پانزده از سنک جراحت مقداری و از آن کالبدی
 بموازنه آن سازند که نگیین در آن بچند و کالبد هموار باشد و اشیاء
 کداحته در آن کالبد ریخته و بزبالای آن آب ریزند و ظرف چون سرد
 شود پیرون آرد و بچرخ بنسوزانند و اگر سوراخ کنند شاید و اگر

در نگین بنهند بهتر است فصل سیم در محل زبرجد ساختن و زبرجد نوعی از
 زمره است پاره میسای سبز چند آنکه خواهد و نگینها سازند بهر نوع
 بعد از آن شب یانی را بآب حل کرده موجود بدارند و نگینها را
 میسای سبز را بر سفال آب نرسیده نهند و با تشنیر که کم کنند
 چون نیک کرم شده باشد چند آنکه انخست بر آن قرار گیرند و از آب
 شب حل کرده بقطرات بر آن چکانند لایزال تا سه کرم و سر کنند
 بعد از آن دست باز آورده و توفیق اله تعالی رنگی سدا کرد که زبرجد
 ریجانی باشد چنانکه فرق ثوان کرد از زبرجد و هر جا که خواهد بکار برند
 از موده و مجرب است باب ششم در ساختن فیروزه و لاس
 قوسی و نیله و مرجانی که از کان فرق ثوان که در آن در چهار فصل
 فصل اول در ساختن فیروزه و غیره پیاورند و جزو میسای نیک
 سیلیمانی و دوجز و سر و اصفهانی و دوجز و آلبینه سیلیمانی
 آسمان کون بلکه بخیر و بگویند و با یکدیگر بر آمیزند و بعد از آن پاره بجز
 سفید چند آنکه باید و بگویند و مانند حریر صلایه کنند و بهر وقت از حجره و حجر
 از دار و ماسیکه باید کردیم از براده شکر درشت شصت درم و یکدرم
 سیما ب مصلفه بختیر اط بعد از آن همه را دهم آمیزند و بسکه
 بساید آنکه پیاورند و در بوت سسکی بنهند و در تنور سنج گشته چند آنکه
 بدارند و بعد از آن بیرون آرند که فیروزه لطیف در غایت تراوه و لطافت

بود فصل دوم در ساختن الماس قوسی و شمسی نیز گویند و اما ساختن
 چنان است که پیاورند بلور کشمیر و از ابگردار الماس بپسرخ بپاشند
 بهر نوع که خواهد و عظیم روشن کنند پس بر سفال آب زنیده نهند
 و با آتش گرم کنند چنانکه انگشت بر آن قرار نگیرد و حد آتش نگذارند
 چنانکه از گرمی آتش شش نیاید و چون چنین گرم شد باشد در میان
 زرده خایه سوده بند و باله و هم در آن بگذارند و در کاغذ چپند
 تا سجدهی که الماس در آن سرد شود پیرون آورند و تا سه نوبت
 چنین عمل کنند مرتبه چهارم پیرون آورند و در پنجمه چپند که بتوفیق
 خدای عز و جل بر نکت شمشیر کشته باشد آبکینه و چینی را بپزد
 و کس از الماس اصل انرا فرق تواند کرد و این صفت نیز
 اصل است فصل سوم اندر صفت الماس سیلی و آن نیز نجات
 لطیف است پیاورند بلور کشمیری چپند انکه خواهد قبل از این ذکر
 کرده شد و بعد از آن نیل آویخته کنند تا بر هم آمیخته گردد و بعد از آن
 چنانکه الماس قوسی در عمل آورده بودند همان طریق عمل بکار برند
 بتوفیق اله تعالی الماس رخ نماید که در آبکینه بغایت خوب میباشد
 فصل چهارم اندر صفت مرجان پیاورند شیر کاو میش که اول
 بچه آورده باشد و شش در هم خرد مکمل که انرا با دونه می گویند
 شش درم و کرد لاکه که هندی آن ناخن را رنگ می کنند و سه درم

رنگ از آن و شش درم شک و سه درم شکر و یک مثقال صلیب کند
 و از جامه پیرون کنند و با شیر خمیر و با لاکه پیا میزند و کلوله سازند
 آن نوع که خواهد بود بعد از آن سپارند قلم کو سفند و تلمهای او را پاک
 نشویند و خشک کنند و جرمهای مذکور در سینه کنند و در میان هر مژه
 قدری برکت ماریان نهند تا بهم چسبند و سرهای نلی را با روغن میزدند
 و بگذارند تا خشک شود و پیا رند و یکی پاکیزه و نصف دیک را آب
 کنند و مقدار چهار انگشت پنبه دانه در بالای انبریزند چنانکه تمام روی
 آب را گرفته باشد بعد از آن سرد یک را بگذارند بقدر روغن
 آتش گرم کنند و فرو آورند و در سایه بگذارند تا سرد شود و بعد از
 آن بکشایند مر جان لطیف باشد و آنرا بچرخ جلا دهند و سوراخ
 بلکه نیک تر از اصل شود اگر نیک رنگ کند نوع دیگر و نسخه دیده
 شد که پیا و رند شیر کا و میش و شکر و شش درم و لاکه دو درم پیا
 با یک دیگر صلیب کرده و با شیر لاکه بچرخ کنند و بسپارند و کلوله کنند
 بهر نوع که خواهد بود بعد از آن و یکی سپارند و پرا از آب کند و سرد یک
 بگذارند و بقدر روغن آتش کنند چون دو پاس بگذارند از آتش
 پائین آید و در سایه بگذارند تا دور و زرد آید از این بکشایند مر جان
 لطیف باشد بچرخ جلا دهند و برایشیند ایضا کشتن مر جان پیا و
 دو توله مر جان اصل و در ده توله شیر و دشت قیچب سه شبانه روز

خیسایند و بکل حکمت گرفته و زبل بقر آورده بقدر یکمن و آتش شدیدی
 و آن ظرف مذکور را در آتش گذارده تا وقتی که تمام آتش خاکستر
 شود آنوقت پیرون آورده که تمام مرجان خاک شده است چنانچه
 ضیق النفس مفید است و کمتر بخت برده شده است بقدر نیم جبه در
 سه روز باید خورده شود باب هفتم در رنگ کردن عاج از هر رنگ
 که خواهند و آن نیز بر چند فصل است **فصل اول** در رنگ
 کردن عاج که سبز باشد اندرون و پیرون آن و از این اسباب بسیار
 توان ساخت پیاورند عاج لطیف و از آن هر چه خواهند تیرا شدند
 بعد از آن انرا در شیر کاواندازند و اگر شیر کا و نباشد در میان ماست
 ترش اندازند و شیر یا ماست را در ظرف مسینه باید کرد و چون
 یکشنبه روز بگذرد پیاورند رنگ را ترسانی و هر روز نیم سیر برده سیر شیر
 یا ماست میزنند و میگردانند کرده روز چینی کنند همه سبز شود
 و اگر تا چهل روز نگاهارند اندرون و پیرون آن همه سبز و لطیف شود
فصل دوم در رنگ کردن عاج که سرخ گردد این ستوده است
 پیاورند عاج تراشیده و انرا بچغنه در شیر کا و بگذارند تا بدان غایت
 برسد که اگر خواهند بخواهش کنند ممکن باشد پیاورند رنگ لاک و ان را
 از میان شیر ترش یا ماست درآیند و در میان رنگ لاک اندازند و سه
 شبانه روز بگذارند تا مطلق بر رنگ لعل گردد و آن دلپذیر باشد

در
 رنگ
 ها

و هر جا که خواهند بکار برند فصل سوم رنگ لاجوردی و آن نیز لطیف است
 پیاورند عاج را و هر چه از آن خواهند تراشید پس از آن بگذارند
 او را در میان ماست ترش شده فرو برند و هر روز قدری بنیل
 خوب ساییده بر آن ریخته تا قریب دوازده روز و اگر رنگ تمام خواهد
 یکماه اندرون و پسرون همه لاجوردی کرد و بفرمان خدای عز و جل
 فصل چهارم اگر خواهند عاج را رنگ سیاه کنند در غایت
 خوبی پیاورند پوست انار را بکوبند و در پائیل آهن کنند و آب درونی
 بریزند و آتش کنند چون آنچه شش آید از بار فرو گیرند و براده آهن
 بروی ریزند و آتش بگذارند و قدری آب نارنج یا لیمو در وی ریزند
 که بغایت روشن گردد و مدت ده روز عاج در میان آن باشد تا تمام
 سیاه شود بفرمان خدای تعالی فصل پنجم در رنگ زرد کردن
 عاج پیاورند عاج را و هر چه خواهند از او تراشید و میان شیر ترش
 یا ماست اندازند و هر روز بقدر ربع شیرند کوب شیر ترش پیاورند و زرد چوبه
 و سه درم زریخ هر دو صلا بیک کنند و بر او افکنند و بگردانند
 تا چهل روز اندرون و پسرون او زرد نارنجی گردد بغایت خوبی تا آن
 که بلی فصل ششم اگر خواهند که عاج را حل کنند تا هر چه خواهند
 از او بسیارند پیاورند براده عاج را و از آن در شیر کاه فرو ریزند
 و بعد از آن دو شبانه روز خورده را از آن پیردن آرند و سیر ششم بکنند

سفید بپزند و پیا میزند و چون چسبن شود هر چه خواهند از وی بسیار
 بر آن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن بسیارند تا عجایب
 باب هشتم اندر طلا و یخ بلور عینی لون و رنگهای غیر مکرر و آن بهفت
 رنگ است که بسیار کار با از آن آید فصل اول در رنگ های
 بلور این عمل را به تنور ساجه اند تا چون رنگها را بر آب بکین طلا
 کنند و در تنور ریزند آب کینه شکسته نشود و همچنین پیرون آید هموا
 و این جمله اخلاط که ذکر کرده میشود لیس که سخی نیکو باید کرده و آنگاه
 تسلیم کارگران آب کینه نکاشتن تا بعد از پیرون آید اکنون رنگها را
 با و کیم اول رنگ یا قوی زنج زرد و دوجرد و کورد سه جرد و
 شب یانی بجز و سخی کنند چنانکه کشته شد و در زجاج عمل نمایند
 دوم رنگ لاجوردی پیاورند رنگارنگ عونی ده جرد و مس سوخته
 ده جرد و لاجورد چهار دانگ یکروز با آب شب یانی سخی کنند یکروز
 با سرکه انوری بکار برند سوم رنگ خلونی نیکو مس سوخته با زنج
 بوزن یکدیکر با آب لیمو بردارند نیکو آید چهارم رنگ ناروانی
 شکر و شکر دم نیم سوخته بجز و یعنی زاج قلع طار نیم جرد و نیکو آید
 و ستوده است پنجم رنگ سرخ و لطیف مس سوخته بسیار خوب
 صلایه کرده شده باب مود و بر گیر و نیکو آید ششم رنگ فیروزج
 مینا و مس سوخته نرم صلایه کنند و بر گیرند نیکو آید هفتم زرد لیمونی

روی سوخته بجزو زاج دو جزو سحر کنند نیکو و پاکیزه آید **فصل دوم**
 در رنگ دادن بلور و کداحتن و سرخ کردن بلور و این نیز غریب
 و نیکو بود پیاورند بلور را و نیکو بایند و ده درم و ده درم برنج و شقی
 بر او افکنند و بگذارند باز بایند و آب نمت بشویند و دیگر باره بپزند
 بگذارند و اندکی برنج دیگر بر او افکنند و بدان قالب که خواهند فرو ریزند
 که نیکو آید رنگ روی سوخته ده درم خون سیاوشان یک درم برنج نشسته
 درم بر یک رطل بلور بزنند نیکو آید رنگ زرد و صد درم آب کین و شصت
 درم توپیا و یک درم زاج یک درم روی سوخته کنند و بگذارند نیکو آید رنگ
 زرد جوی بلور و آب کین و زنگار برابر بگذارند بقایت نیکو آید رنگ سرخ
 دل پسند و جزو برنج بر صد درم بلور باید نهاد که نیکو آید رنگ آسمان
 کون آب کین نه یکصد و پنجاه درم برنج صد درم سیم سوخته چهار درم با هم
 بگذارند که نیکو و لطیف باشد رنگ زرد و نارنجی سبز و سبز
 یار کنند و با بلور در کوره بزنند تا بگذارند که نیکو و لطیف باشد
 باب نهم اندر ساختن رنگهای فرنگی و بطایه چینی و غیر بطایه بکار آید
 مینوع در چهار فصل ذکر میشود ان شاء الله **فصل اول** در ساختن
 کون فرنگی که پایدار و ستوده است که در پیاورنجا بکار آید پیاورند
 زاک شیره دارد و جزو صبر سقوطی سه جزو زرد چوبه یک جزو چوب
 بغم دو جزو اسفند سوخته بجزو آب انگور شیرین اگر باشد ده جزو بهار

برهم زند و خورد بید پس در ماهی از مس کند و سی و سه جزو آب
 در وی کند سه شبانه روز بگذارد تا نسک شود بعد از آن سه شبانه روز
 یکجزو نشاء و رسوده در آن ریزند تا بش نرم بچو شاند چهار جوش
 بعد از آن اخلاط چهل از میان آب پرون آورند و صاف کنند
 پنج جزو نبات در آن اندازند و بچو شاند تا بقوام آید مثل جلاب پس
 از دیک پرون آورند و بگذارد تا سرد شود در شیشه پاکیزه کنند
 وقت حاجت بکار برند اگر تقاضای خانه کار فرماید مانند سیلما می باشد
 و در قلم بگذرد و اگر قلاب زنگار مالند و الاطلس و غیره بدان
 قالب زند پس چون نزدیک بخشکی بود ورق زرد بالای آن بچسباند
 بغایت لطیف و روشن نماید و اگر زرد هم بچسباند هم نیکو باشد و در بطانه
 چینی با مثل باشد و در سپار جا با بکار آید **فصل دوم در صفت**
 بطانه چینی که ستوده است پانزده آهین سوخته که از کوره خداوان
 افتاده باشد و برنگ کردن طاووس عیانند یکجزو صاف کنند
 پاکیزه و در صلایه اندازند باروغن نالکیر چندان ببالد که چون مسکه شود
 آنکه بر سر آتش نهند در میان ظرف آهینی گذارند و چندان بپزند که
 روغن در او نماند آنکه سیا و روغن کاه و مانند کفش است انرا بسوزانند
 که خاکستر شود بعد از آن سیا و نالکیر کنند را با پوست و آن را
 بسوزانند تا نیک خاکستر شود بعد از آن سیا و نالکیر نشاسته و آنرا در ماهی

کنند و از بسوزانند تا نیک خاکستر شود پس پیاوردند طلق سیاه
 و او را چندان بگویند که چون سرمه کرد و ده جزو از این طلق و ده جزو
 نمک ساجی در پوتنه نیک سرش محکم کنند و بر او بدم تا مکلس شود
 بعد از آن پیاوردند قلم کا و او را بسوزانند تا نیک سوخته شود
 و نیکو صلایه کنند و نشاسته را بر زبان یونان لاموی خوانند بوی
 نشا گویند و بهترین وی سفید بود که آنرا ایترا آب خوانند در خیار ت
 نشاسته را ابگون و لباب خوانند الفسج و الالباب القوم
 و الالباب البر و الالباب الحفظ خوانند و او را در آوند آهنی گرم
 کنند و او را بسوزانند تا نیک سوخته شود پس پیاوردند طلق سیاه
 و او را چندان بگویند که چون سرمه کرد و ده جزو از این طلق و ده
 جزو نمک ساجی و نمک ساجیرا اشجار قلیا گویند در پوتنه نیک
 سرش محکم کنند و بر او بدمند تا مکلس شود بعد از آن پیاوردند قلم
 کا و بسوزانند تا نیک سوخته شود بعد از آن صلایه کنند تا بخاری شود
 بعد از آن ده از آهین سوخته و یکجزو سیم کا و سوخته و یکجزو نالکیر سوخته
 و یکجزو نشاسته سوخته و یکجزو طلق سیاه مکلس و یکجزو استخوان
 قلم کا و سوخته در یکدیگر افکنند و چندان صلایه کنند که مانند بخار
 شود آنکه یکجزو کونه فرنگی که ذکر او کرده شد و یکجزو سیم غیر نیک
 صلایه شده باشد باین وار و با در ما و ن آهینی حبه ان بگویند که اگر

نسکی بچسباید که شوال کردن بعد از آن اگر نرم خواهند جسته ساده
 کاری روغن گنجان نیک داخل کنند اگر در میان صدف کاری
 کنند هموار کنند چنانکه بر کنار آبپوشند و در آفتاب نهند و در میان
 خانه کاغذی بر سر او نهند تا از بخار محفوظ باشد چندان بگذارد
 که اگر ناخن در او زشند و زود آنکه بسبب قشان مالش کنند
 چون هموار گردد و طلق سفید محلول و سفید قلعی و بلور سوده
 چون حیر در میان رکوبی بندد و در او مالند چندانکه طلا گردد
 و مانند آینه چینی شود که روی در آن توان دیدن و نهایت سخت
 باشد و این لطافت را اصلی گویند و آنچه در چین معروفست این است
 و ستوده است و باید که از بخار نگاهدارند فصل سوم در بطا نه که
 از آرمک فیروزه که چون سنگ سخت جلای پذیرد و بآب خراب
 نشود پاره زنگار فرغونی ده جرد و سریشم پیزد و جرد و روغن
 گنجان دو جرد اول زنگار را صلا یه کنند که بخاری گردد و نهایت
 نرمی بود آنکه بار و روغن گنجان پامیزند و در صلا یه نیک بسایند بعد از آن
 سریشم مذکور را صلا یه کرده بطریق که گفته شد در آن مرتبه داخل
 کنند چنانکه سریشم مذکور در صلا یه بچسبد که سنگ شوال ببت و پس
 چون که یکذات شوند بهیر جا که خواهند بکار برند زود خشک خواهد شد
 و جلای همان طریق که گفته شد بدینند که از فیروزه فرق شوال و بآب

خراب نشود و درخنده و براق باشد و آنسم ستوده و از موده
 و مجرب است فصل چهارم در بطا نه طاوسی کو نه فرنگی سه خرموس
 سوخته یکج و سریشم پیریک جزو نیم روغن نالیکیر چندان صلا یه کنند
 که یکذات شوند و اگر روغن شک باشد یکج و یکج شک سیلیمانی بر او
 افکنند و در صلا یه تقصیر نکنند و کار برند که طاوسی نیک آید و بنک
 جلاد دهند روشن و براق شود و باب خراب نشود باب و هم در خراب
 شیخ فرنگی چنانکه چون کاغذ پیچید شکند و سجده بر آن باشد که آبکینه بر
 برود و این چهار نوع است در دو فصل فصل اول پانزده آه
 نعل اسبان را چنانکه در زیر شمشیر اسبان سوده کشته باشد چند آنکه
 خواهد بر هم بند و یکی کند و هر چه خواهد از آن باز و هر مرتبه که او را
 از آتش بیرون آورند و کار کنند چون خواهند که در آتش بر بندیش از آنکه
 در آتش بر بند باب شک ساجی که از اشخار گویند در بتن آب سرد کنند
 و همچنین عمل میکنند و برابر باب ساجی سرد کنند تا وقتی که آنچه میسازند
 تمام شود و نرمی او سجده باشد که بر مثال کاغذ نه توان کرد و براق باشد
 و درم از زمین بردارد و آبکینه برود فصل دوم در ساختن شیخ
 محرابی لجابت لطیف بود و پانزده آه نعل کهنه پنج سید و بجه قرص سازند
 و سوراخی در آن شش قرص آهن کنند چنانکه از طرف دیگر بیرون نرود
 پس چهار درم قلعی و دو درم موشش و دو درم زین و دو درم زین

در
 شک

مس و دو درم سرب و قلعی و ریزه مس و سرب و ریش بکدازند چون
 که آتش شود و فرقی باشد بر آتش نهند و در آن رفته از سوراخ آهن بزنند
 و هر سه طبق آهن در یکجا کنند و بر هم نهند و در زبانی او بکل حکمت بگیرند
 و حکم وصل کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعد از آن در آتش
 اندازند و بدیند و بگویند و در آتش اندازند و بدیند و بگویند چنانکه
 هشت مرتبه یا ده مرتبه طبق یکی کشته باشد اگر خواهند از آن شیخ محرق
 بسیارند و اگر خواهند کار و بسیارند و این عمل منصر است و در وقت
 مصری برابر باشد و لایق خزان پادشاهان باشد باب یازدهم
 اندر ساختن تیرو پیکانی و سه تیره در جنگ دشمن از آن ضعیف باشد
 و زخم او بسیار بچگونگی به نشود و الا که در آن بمیرد و این چهار نوع است در دو
 فصل بیان خواهد شد فصل اول بسیارند آهن نرم ده جزو و مس سه جزو
 از زیر سوخته و سرب و برنج سه جزو با هم آمیزند و در بوته برزک کنند و تنگ
 دو نوع است معدنی و مصنوعی بروی ریزند و با آتش قوی بکدازند چون
 که آتش شود و در بول فیل بوته فرو کنند تا سرد شود و هم بر این قیاس
 سه بار بر این دستور عمل کنند بعد از آن هر چیزی که از آن آهن بسیارند
 چنانکه تیغ و کتار و آنچه خواهند از آن بسیارند و در هر جا که جراحت دشمن
 رساند بخیال شایان شدن و او نباید فصل دوم در آبدان که چون
 نهند و شایان شود و در آتش نهند و در آتش نهند و در آتش نهند

نوشه
بول

سر سوزنی رسد یک ساعت امان نیاید پیار ندانمک و سر کین و خاک
در آب بگوید و در بول قیل ترکند و تیغ و کار و دیر و او اندازند
و بتابد و بعد از آن کمی قیل نوشا در رانیک بسایند و در آب افکند
انگه او را در این آب غوطه کند که چون خراشیده شود امان ندید
یاب و دوازدهم در آب دادن کار و تیغ که بلا مشالی بود
چنانکه صورت در آن توان دید و بر آن باشد و آن چهار نوع است
در چهار فصل اول بگیرند شب یانی و نوشا در پیکانی از
هر یک خرومی سخی کند و در آب بکند از آب دهند بکار و شمشیر
هر چه خواهند روی در آن توان دید فصل دوم در آب دادن کار و
و شمشیر و دشمن چنانکه فولاد را بر د و بخراشد بگیرند نوشا در پیکانی
و بروی ریزند بول قیل یا حمیر آب دهند بوی که در آبداری بغایت خوی
بود فصل سوم در آبدادن که چون پیر و بزودی نیکو شود و خارش
افتد اندر جراحت پیاورند مور تهو و سنبیل کمار هر دو را بر هم
پیامینند و بر روی تیغ بایند و آب دهند که بریده یا خراشیده زود
سنگو گردد و دشمن را هلاک سازد فصل چهارم در آبدادن
که چون پیر و نه نشود و دشمن را هلاک سازد و خاک و سر کین
با یکدیگر بکوبند و مثل هر دو را بر پیامینند و ترکند بول حمیر
و آنچه خواهند در آن دار و پندازند و بگیرند خرومی در آید و در او افکند

بول حمیر و بکذار و تا بگذارد و آنکه گرم کنند و آنچه خواهند در این
 آب غوطه دهند چنان شود که هیچ گونه نشود و دشمن هلاک
 کرد و باب سیر و هم در رنگ کردن بلور و نگینها و آن پنج فصل
 است هفت نوع رنگ کردن گفته شود فصل اول در رنگ
 کردن بلور صافی سخنها سازند و جلاد دهند آنرا و با نمک بکیرند
 و در آتش نهند که نفس کشیدن آنکه بر گیرند و رنگ در آب زنند
 پس دیگر بار بر آتش برند تا به پختند که سفید شده بر گیرند و در کاسه چینی
 نهند تا سرد شود چنانکه اگر انگشت بر او نهند بسوزد پس در
 رنگ کنند در میان روغن ناس کوهی و موم سفید و آنچه است
 که موم را بر سر آتش نهند و روغن ناس خوب بکوبد و در میان موم نهد
 و بسم ذکر پزند و بلور را در آنجا پزند و اگر شک باشد چون به پختند
 که رنگ هموار است بر گیرند و اگر سیر خواهند بگذارد تا لحظه ذکر چنان
 شود که دل خواسته باشد فصل دوم در رنگ کردن بلور سرخ
 که با یا قوت برابر باشد صمغ صنوبر و دو مثقال قطران شامی نیم مثقال
 حمله را سوده با نیم مثقال زهره کا و بهم آوند و چند آن بهم بسازند که در
 تری نماند و آنکا چل کنند و بلور را گرم کنند و در میان این اخلاط
 نهند و سه ساعت بکوبند و چنان باید که اخلاط بلور را پوشیده و
 وزیر و بر کس سجده تا رنگ گیرد مانند یا قوت فصل سوم نگین بلور

این کتاب
 در رنگ
 کردن
 بلور
 و نگینها
 است

کرم کنند و در آب شنب یا فی افکنند و آن شنب محمول بود
 باب و آنگاه بهم بچشانند تا نیک رنگ گرداند و همچنین باشد
 که از مجلس باز نماند و آید و پس درون آید و اصل آنست که نیکین را
 کرم کنند و در آب شنب افکنند تا بته شود و رنگ گیرد آنگاه کرم
 کنند و در آب بنم نخته افکنند و از بجز جلا دادن بروغن نیست
 چرب کنند و آب آنک را باندند که جلا گیرد و رنگ بته بماند
 نوعی دیگر بلور را در طبخی کند و آب گلستان افزاید آب بنم بهم
 رنگ کنند و بمصطکی بهم بچشانند شفاف و نیکو آید و اگر بلور را کرم
 کنند بهتر آید فصل چهارم رنگ زمردی زمره کا و رانچی کنند
 و مر قشیشای زبسی بمانند و در روغن ریزند تا خمیر شود و آنگاه رنگا
 و مر قشیشا بهم سح کنند تا خمیر شود و بلور را کرم کرده در میان این
 اخلاط نهند و سه ساعت بگذارند که زمردی رنگ آید فصل پنجم
 در رنگ کردن بلور بماند بلور شفاف و نیکو بماند تا سفید شود
 آنگاه بمانند و ناس کوهی که رنگش مانند عسل باشد پاره موم
 صافی بر سر آتش نهند تا بکند و در و ناس را در او اندازند و
 قدری آب گلزار فارسی داخل کنند تا فرو ببرد رنگش چون خون
 کبود تر شود پس نیکین را در آتش نهند تا کرم و سفید گردد و چون سفید
 شد بر گیرند و بر رنگی پاک نهند یا در صحن چینی آنگاه که سرد شود

در آب شنب یا فی افکنند و آن شنب محمول بود

چنانکه دست بر او نهند شوز دپس بر گیرند و در میان رنگ اندازند
 و باید که رنگ بر سر آتش گذاشته باشند کرم و نه سرد معتدل باشد
 و سسته بنود تا رنگ بگیرد و اگر کرم باشد رنگ نگیرد و اما معلوم باشد
 فصل ششم در رنگ کردن بلور سیلیسیا و رند بلور کشمیر را بگردان
 بلور یعنی شکل جواهر سیلیسیا را سازند پس سنگ سیلیسیا را
 با آب ترنج بسایند و بر این مهر با طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
 آنگاه بکار خانه آنگنه کران در آتش یکساعت در گوشه نهند
 تا رنگ بگیرد و بعد از آن سپرون آرند بفرمان خدای تعالی
 بر رنگ یا قوت نیلی باشد در عین لطافت و بهر جا که خواهند بکار
 برند فصل هفتم در رنگ کردن بلور که بغایت سرخ و اعلا و لطیف
 و ستوده باشد بپارند دم الاخوین یخچر و زرنج سرخ یخچر و عقاب
 زرد یعنی نوشادر زرد مصعد که سرخ شده باشد و یخچر و قطران
 شامی و یخچر و روغن لبسان و یخچر و لفظ سفید و دار و باراجله
 بسایند و قطران بار و روغن پامیزند تا چون مرهمی شود آنگاه فرا گیرند
 بلور نیک و صاف و از او نکیهها و خمرها درست کنند آنچه
 بخواهند و از او در بوتته کنند از مس که در غایت سرخی باشد
 و آن جمعه را در بوتته دیگر کنند و آنکه بلور را در بوتته مس کرم کنند
 چون مهر با سرخ شود در آن داروی معجوشش سرد برند که در

که در بوته دیگر است چنانکه در میان دار و غرق شود و بگذارند
 تا سرخ شود آنکه او را با دار و با در خمر کهنه یا سرکه کهنه افکنند چون
 پیرون آرد مانند یا قوت سرخ بوده باشد باب چهارم و هفتم
 در عمل نیاکاری بجایت اعلا و آن دو فصل است و هفت نک
 فصل اول پازند سنگ بلور و شک بصری و خور و بسایند
 و ده جزو نک قلیای سوده و یکجزو روی سوخته مس و یکجزو سپید
 از زیر جله را با هم و بر هم پائینند و در بوته کند و شیب بوته را سوراخ
 کند و در بوته دگر وصل کند چنانکه از بوته اول در بوته دوم یکبار یکبار
 استوار کنند باید که بریزنی ساخته این بوته را در آن بریزند
 و آتش قوی کنند تا بگذارد و آنچه لطیف بود در بوته زیرین جمع
 خواهد شد بگذارند تا سرد شود بتوفیق اله عز و جل مینمای سبز گشته
 باشد هر جا که خواهند بکار برند عمل رنگ آسمانگون پازند سنگ
 که ذکر آن در پیش گفته شده جزو و ده جزو سپیده از زیر خالص
 و یکجزو نک قلیا بر یکبار آئینند و همان طریق عمل کنند که مینمای سبز
 کرده شد چون از بوته پیرون آرد مینمایی بود آسمانگون و لطیف
 و روشن برنگ آسمان و هر جا که خواهد عمل نماید بگوید عمل مینمای
 زرد و پازند از سنگ مذکور و جزو و سرب یکجزو و زنج و جزو
 بر همان طریق عمل کنند چون از کارگاه پیرون آید مینمای زرد بود

برنک یا قوت زد و عمل میسای سرخ پیارنده جزو بلور صاف
 کشمیری سوده و یخچر و نکت شخار یعنی نکت قلیا و یخچر و نسق و یخچر و
 کبریت و یخچر و سبیده ارزیز جمله را با هم پیامیزند بجان طریق که
 در میسای ذکر عمل نمودند که دارند چون از بوتیه پیرون آید یخچر
 خدای تعالی برنک لعل یا برنک یا قوت زمانی بود و اگر این
 عمل عامل را صاحب دولت کند رنگی روی نماید که کس از یاقوت
 زمانی و لعل بدخشانی فرق نتوان کرد و در هر جا که خواهد بکار برد
 طریق حاصل کردن شخار آگست که شخار یعنی قلیا را سبیده
 در آب ریزند تا حل شود پس از آن مقطر کرده با شش بسوزانند نکت
 شخار پاکیزه حاصل شود عمل چکیده که مقابل باشد رنگ او برنک
 فیروزه اصفهانی پیارند جوهر اصلی ده جزو و مس سوخته یخچر
 و سبیده ارزیز یخچر و سنگ سیلانی نیم جزو و شخار یخچر و به
 با هم کنند و در بوتیه بند و بر آن طریق عمل کنند و بگذارند تا سرد
 شود پس از آن پیرون آورند جوهری چکیده باشد مانند فیروزه گانی
 و هر جا که خواهد بکار برد و از مستحان در یخ ندارد تا برادر رسند
 فصل دوم در صفت نگینهای لطیف ستوده پیارند چهار جزو
 شکر گردنی و چهار جزو رصاص ارزیز سوخته و کبریت یک
 مثقال اقلیا و نیم مثقال بکوبند و اندر مفرقه آهنین کنند غیر اقلیا خلط

طلا و نقره بر او افراید و بکسب مانند آینه شود پس فرویزند و سحر کنند و بشمار
 بسره که ترش خشک کنند بسیار و در پخته نشینند و بدینند تا پخته شود آن را سحر
 کنند و بیرون آورند مانند یاقوت سرخ نیکو بود و پرخ جلا دهند و در یکس دانند
 باب پانزدهم در صفت خضایی که دست و انگشتان عورتان رنگت کنند و
 این از جمله حسن و جمال است و موجب شهوت و صحبت است و این چند نوع
 است اول در رنگ طلا و سی قلقدیس و و مثقال توپال آینه سی مثقال
 و پوست انار شیرین نیم مثقال خور و بکوبند و به پزند و آب برکت چغندر خمیر کنند
 و بر دست نهند و یک ساعت بگذارند بر رنگ طلا و باز آید رنگ رنگت سیاه
 چنانست و سیمه و زاج از هر یک دو مثقال ماضو و صمغ عربی از هر یک یک مثقال
 توپال و در بناد از هر یک نیم مثقال بر یک را بکوبند و بجمه را بسره که کهنه بر گیرند و
 در دست نهند بغایت خوب آید رنگت بر رنگت فیروزه رنگار چشمتقال زاج یک
 مثقال شب یاقی پست مثقال زرنج و راستخت و صمغ عربی از هر یک
 یک مثقال و زعفران سه جمه بجمه را بکوبند و باده مثقال چنانچه پیا میزند و با سرکه برشند و بر
 دست نیکو نهند فیروزه رنگت آید رنگت خلوفی خون سیا و شان چکیده و و خرو و سیمه
 و زعفران و عروق کرکم از هر یک جزوی مضطبی نیم جزو همه را بکوبند و آب صمغ عربی
 برشند و بر دست نهند و بگذارند یک شب رنگی بغایت لطیف آید رنگت بر رنگت
 بنز نیکو بکینند پوست ترنج و خشک از هر یک جزوی گرفته و پخته با هم چندان چنان
 سیاه جزو سیمه دانه ماضو و سیمه درم قلقدیس و دو درم آله و نیم درم صمغ عربی آب نیم گرم خمیر کنند

و بر دست بند نیکو آید باب شانزدهم در صفت شکر فروعی زمانی زادلی
و مصفا و قیری و فارسی و غیره بهفت نوع در شش فصل بیان میشود فصل اول
در پختن شکر فروعی پیاورند و اوزده جزو سیاب خالص و بهفت جزو که کرد
برهم کحل کنند بعد از آن قرا به طبر ما شیشه سطر که بد به بار از شیشه های بطبر دیگر
سطر تر باشد و آن شیشه را بجل حکمت گیرند و خشک کنند و آن کحل را در آن
شیشه اندازند و بعد از آن پنجره و ریح بسایند و در شیشه اندازند و بسوزانند تا همه کمی
شود و مخلوط کرد و بعد از آن سر شیشه را بسپیش و نمک سنگ استوار کند و بگذارد
تا خشک شود و بار دیگر هم از آن احکام کند و بجل حکمت سیر گیرند پس دیکم بزرگ پیانند
و قدری ریخت در ته آن اندازند و بر سر شیشه فرو ریزند چندانکه دیکم پر از ریخت کرد
و در میان آن دیکم نماند باشد و کردن دیکم بجل حکمت پیانند چون خشک
شده باشد در دیکم نهند و حاشیه دیکم را بجل استوار کنند چنانکه اثر آتش باشد
بسیار حفر زد و در یک پاس روز آتش نرم کنند و دیگر در حد اعتدال چهار پاس
دیگر آتش را سخت کنند و بعد از آن سر شیشه را بگذارد تا سرد شود پس شیشه را از دیکم
و آن آتشسته بیرون آورند و بشکند که جمله اخلاط مصدق گشته و شکر فروعی شده
باشد بلا مثل که در بسیاری از جا بکار برند نیک نگذارد فصل دوم عمل شکر ف
زادلی پسندیده و این بنا مثل است پیانند سرب چندانکه خواهند و در دیکم
نهند که در آفتاب رسیده باشد و آتش بریزد دیکم کنند و چوب بانی یعنی چوب شنبه
و از این بندی چوب بانی گویند و زخم نمند تا جمله سفید بآب شود و پس آن سفید آبهام

در آن بریزند و بکوب بالسه می جنبانند و آتش زیر آن کرده باشند بحد اعتدال
پس در هر ده سیر یک سیر شکر و زاولی ساحته و زنت کر فته پارسند و باین سفید
بریزند و بسوزانند تا یک شبانه روز و هر لحظه گاهی می کنند اگر آن رنگ نیک سرخ شد
باشد فیهما و الا تا سه روز این عمل کنند تا نیکو رنگین شود و پخته گردد و بعد از آن
بگذارند تا سرد شود پس بردارند و هر جا که خواهند کار کنند فصل سیم عمل شکر و قیر
که در سمار جا با بکار آید بکیر و سیاب خالص ده درم و یک مثقال گوگرد و سه دونه
بر سرش بند و در قاروره کردن دراز کنند و باید که قارور بر ابل حکمت
کر فته باشند و غایت محکمی و قارور برادر میان کوزه سرفراخ کنند چنانکه
سرو کردن قاروره پرون باشد و کوزه را پراز خاکستر کنند و باید که خاکستر شیر گرم
باشد و کوزه محکمی در کل گیرند و کوزه را در کوزه بند و کوزه را بکل بگیرند
و بقدر پنج ساعت آتش باریت زیر آن بپزند و بسیرم باید که شش چوب
پیش نباشد و چون تمام شود بردارند و بکار برند مجرب است اگر خواهند که نیکو
تر بود نیم دانگ نوشادر نیک کافی داخل کنند که بغایت نیکو باشد فصل چهارم
در عمل شکر و مصفا که در غایت خوبی باشد پارس و گوگرد را و بسایند و سیاب
در و کنند بحد در سیم و زیتیک گرم و گوگرد استمدان بعضی گفته اند که بحد
درم گوگرد و یک درم زیتیک در شیشه کنند چنانکه سر شیشه کشاده باشد و مصفا در کل
گیرند و خشتی پخته در شو شیر گرم نهند و شیشه بر سر آن خشت نهند بعد از آنکه گیلان
یاد و مان بخورند و پرون آورند که مجرب است از همه لایق تر و هر جا که خواهند بکار برند

که نیکو خواهد بود فصل پنجم در ساختن شکر ف رومی طریق است آن تر از آنها که گفته
 شد بگیرند عیست مثقال سیاب دوازده مثقال کوکر و هفت مثقال زرنیج و نوشادر
 دو مثقال ساینده مانند عنب ار پس جمله را با یکدیگر مخل کنند و در کاسه کنند
 و به تنوری بتابند و آتش از وی دور کنند و خشتی پوخته در تنور بند و کاسه بر سر وی بگذارند
 و سر تنور را بپوشانند و در روز دیگر سر تنور بکشایند و کاسه بر گیرند شکر ف باشد در
 غایت نمرخی نیکو و لطیف بود و اگر در شیشه کنند و در او چمد و سیاه شود و بجا
 که خواهند بکار برد فصل ششم در رنگ کردن جواهر و ساختن شکر ف فارسی بماند
 حر با و نگینها از بقرچند شکست بر باشد بهتر و فروخته تر آید پس بگیرند زرنیج یا کوکر دو و و قیه
 و هم چندان آتش چنانکه می باید بیشتر نیک بگوید در شیشه محطین کند و کوکر دو را و افکند و جواهر را
 را نیز در شیشه افکند و سر شیشه استوار کند و تنوری را خوب گرم بسیارند و شیشه را در آن
 شورند علی الصبح چون سر تنور بکشایند و شیشه را بیرون آورند حر با چون با قوت
 سرخ شده باشد و آنچه در شیشه بوده تمام شکر ف شده باشد هر جا که خواهد صلایه کرده
 بکار برند در غایت خوبی است فصل هفتم در شکر ف ربانی با مثال این از همه نیکوتر
 بود بسیارند زرنیج خالص را پاک کنند چنانکه در او سیاهی نماند و اگر پسندید سوختنی پاک کنند
 خوبتر بود پس چون پاک شود بوزن آورند و زرنیج را پیاورند و صلایه کنند و زرنیج را بار بار
 افکند تا ببرد و بکدات بخود و پس در شیشه کند و سر شیشه را با آب بصار و روح راج و کل
 حکمت بگیرند و چنانکه بکشایند و در تنور گرم بگذارند و باید بیرون آرند شکر ف ربانی
 در غایت خوبی پس آتش را شیشه بیرون آورند و نگاهدارند و هر جا که خواهند بکار برند در

که در غایت بود بآب هر چند هم در زنگ کردن کاغذ آن سپت و چهار رنگ
 است قدیم و جدید و جگه نیکو و لطیف بود پاره نعل حص چنانکه خواهند و اورا نیم کوفته
 کوبیده در قاری کنند و اندک ابر بر روی وی ریزند تا نم گیرد روز دیگر و زرع
 که باس چهار کوشه کنند و آب در وی ریزند تا زرد آب کلی از وی برود و امتحان
 بپاره نیمه باید کرد چنانکه سرخ شود و اگر تسلی نشود هنوز زرد آب دارد و پنجهان پنه
 بردارند تا لعل کرد و آنگاه آن محض را نیک پشمارند و در آفتاب باز کنند تا نیم
 خشک شود آنگاه بکته ساجی سوده و هر ده سیر را ربع سیری بروی افشانند و پخت
 بماند چنانکه محض کشته شود غایت آن باشد که قدری از محض در قح آب ریزند اگر
 بر سر آب آید کشته نشده باشد و اگر در بن آب نشیند کشته شده باشد آنگاه در کرباس کنند
 و پیاورند چون اول آب بر آن ریزند اول لعلی خواهد آمد آب اول جدا دارند
 که آنرا عروس خوانند و مرتبه دوم آب ریزند زرد گیرند و بعد از آن چون خواهند کاغذ
 یا جامه زرد کنند پیاورند آنگاه نار دانه یا تر بند می یا آب لیمو از اینها هر کدام که باشد
 قدری در میان آب ریزند و دست در آن آب زنند چون کف کند هنوز آب نار
 کم باشد آب بر آن سوزانند چون کف کم شود آب ایستاده و مانده باشد رنگ در میان
 آن قالب کنند و کاغذ انکارند و آنگاه پیاورند کاغذ سفید بسیار و قابلی بعد کاغذ
 رنگ در میان آن قالب کنند و کاغذ را در آن افکنند که غلط در غایت بطری
 باشد از دو پاس بیشتر در رنگ نگذارند و الا یک پاس رنگ غروست لطیف چون
 خشک شود رنگ پایزی در حال در رنگ افکنند و یک ساعت رها کنند و بر کشته

پیزی کشته باشد رنگ نخودی قبل از آنکه آب ناروانه در میان محضر ریخته باشد
و کاغذ بر او بر کشند در میان آب فقط بر کشند تا رنگ سیر گردد و نخودی باشد
رنگ شیلان زرد آبی که اول از محضر باشد کاغذ را در آن میان بر کشند چون خشک
شود در آب سرخ بر کشند غماهی شود رنگ سبز و دانک زرد آب و چهار دانک
نیل پوخته سبز آید رنگ دار چینی چهار دانک زرد آب و دو دانک نیل پوخته رنگ
چینی آید رنگ زرد بسیار قدری زعفران ریشه در ظرفی کنند و قدی آب نیم گرم
در وی ریزند و نیم روز پیش بگذارند و کاغذ در این بکشند زرد شود و اگر رنگ بیشتر
خواهند پیش تر در رنگ بگذارند رنگ حنائی حنائی نکو قهوه بگیرند و بهمان دستور که زعفران
کشته شد عمل کنند خوب لطیف آید رنگ آل بسیار قدری گل تپان افزود
و بهمان طریق که زعفران کشته شد عمل کنند نیک و پاکیزه آید رنگ دوروی که
نیمی سفید و نیمی اعلی باشد اول کاغذ سفید بر سر آب محضر بکشند چنانکه فرو رود و بگذارد
چون نیک رنگ بگیرد بردارند چنانکه سرخی سفیدی نخورد رنگ سخی سرخ و نیمی زرد
اول سخی کاغذ را سرخ کنند چون خشک شود نیمی دیگر در زعفران بکشند نیمی زرد بماند
نارنجی و نیمی سلی رنگ رنگ بخش گل نیل مهبت که در کنار باغها که از غار ساخته
اند میاشند و چمپیده بالا میرود و گل و لاجورد رنگ است و پای آن سفید از اکل نیل
میگویند و در خراسان گل رنگ می گویند از ابرازند و بگویند آب از اصفاف کنند
و کاغذ آن بر او بر کشند که بنفش شود رنگ طاووسی چهار حصه آب رنگ در یک
حصه آب محضر بر کشند رنگ سبز زردی رنگ آل بر کشند سبز رنگ میشود که بغایت

خونی باشد رنگ گلگون قدری بقم را پاره پاره کرده در یکی یا کیزه بچشانند و قدری
 سسیده حل کنند و باو پیامیزند و اول کاغذ را بآب شب یانی برآرند و خشک کنند
 انگاه بآب بقم برآرند و خشک کرده صوره زنند که نیکو آید رنگ زرد لیمویی قدری
 زعفران حل کنند و صاف کرده و دو ورق زرد نیم حل چنانکه ریز ریز باشد بآن
 پیامیزند اول کاغذ را بآب شب یانی برآرند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن
 زعفران بسانند و کاغذ را در او برکشند زرد زین افشان برنگ لیمویی لطیف
 رنگ نارنجی کاغذ را بر آن صفت که نموده شد بآب شب یانی برآرند و در صحنه
 برآرند و اگر زرافشان خواهند همان است که گفته شد رنگ بادنجانی کاغذی
 که برنگ بقم کرده باشد بآب زاج بکوبند و زنده بادنجانی شود رنگ فسقی کاغذ را
 بآب زاج و زعفران برآرند فسقی رنگ شود رنگ ارغوانی کاغذ بنر را بآب
 بقم رنگ چینی روشن کاغذ شب داده را بآب زنجار سفید برآرند رنگ
 کاغذ را در آب زنجار مصفا در عمل زنجار کبریت برآرند بنبری شود مانند طوقی نرم
 و لطیف و اگر زرافشان کنند نیکو آید جدید است رنگ لاجوردی کاغذ را در آب
 رنگت با گل نیله برآرند نیکو و پندیده آید رنگ فیروزه قدری سفیده با رنگت
 با گل نیله بالند و کاغذ را در آن برکشند از هر یک که گفته شد قدری سطر برگیرند و
 پانزده چوبک باریک پس بر سر آن بچند کاغذ شب یانی داده محل کل و برک
 بکشند چنانکه هر دور و قطعی شود زرافشان شود و خشک سازند و صوره کنند خوب
 آید بآب پیچیده هم در ساختن زنجار و آن هفت نوع است زنجار بنر و بی زنجار

ترسانی و فرغونی و مصفا و قیوسی و فیروزه و رنگار جمعی در سه فصل آمده است
 فصل اول در صفت رنگار بنبرده می پاورند و مثقال براده مس خالص
 و در صلا یه اندازند و سه نوبت باب شور و نمک سفید و خشک کند و چون سه
 نوبت شسته با چندان نوشاد کافی بسایند و سرکه بر آن ریزند و نوشاد در می دهند
 و می ساینند و رها کنند تا خشک شود و دیگر بار می شویند تا بهفت مرتبه و شصت
 در سایه خشک کنند و در مرتبه هفتم خیابان رنگاری شود در غایت بنبری ستادان
 بر آسنده می گویند در غایت لطیفی صفت رنگار فرغونی پارسند مس براده
 پاکیزه چند آنکه خواهند و بر صلا یه اندازند و شیر انگور بر سر آن وصل کنند و رها
 کنند تا خشک شود و باز بسایند و همچنین تا بهفت نوبت شیر انگور بریزند
 و صلا یه کنند و اگر در وقتی باشد که انگور نباشد سرکه بر سر آن ریزند و وصل یک کنند و هر
 آب بنبر بار یک که از آن بگیرند تا مستعد بود و چون تقویم آید و هر جا که خواهد کار
 برند صفت رنگار ترسانی پارسند براده مس چند آنکه خواهند و در ظرفی کنند از مس
 و بوزن مس نوشاد کافی که بخواهد و یک حل کرده باشند در میان رو ده گو
 تا مس را کنند و در کوره مس کنند و ربع کی از این هر دو نمک سفید شیرین بسایند
 می اندازند و هر روز تا قاب کنند و وقتی که مس در میان آب لیمو و نوشاد در محل شود
 رنگاری در غایت تا معلوم بود و این را نام ترسانی مشهور است فصل دوم در صفت
 رنگار قیوسی پارسند یک من براده و در سبونی می نو کنند و دو من سرکه بر سر او
 افکنند و سرش بگیرند و شور گرم کنند و سر تنور بگیرند و یک شبانه روز بگذارند و پیران

در کمال صحت و تقویت و در کمال لطافت و در کمال سفیدی و در کمال نرمی و در کمال بزرگی و در کمال پایداری و در کمال شادمانی و در کمال خوشبختی و در کمال سعادت و در کمال کمال

همه زنگار باشد فضل سوم صفت زنگار مصفا که بلا مثال بود بستانند زنگار محضی
 جزوی و از سر که سفید قطره جزوی و بگذارند تا زنگار محضی در سر که مقرر حل شود و سر که سبز
 کرد پس آنرا صافی کنند و مصل آن بنهند و آن زنگار مصفا را در قحج کنند و بچکانند
 و آنچه در قحج باشد زنگار مصفا این است یکدم از این زنگار بهتر است از نیست و دم
 زنگار دیگر در بسیار جا بکار آید تحقیق در رنگ کردن فیروزه بلا نظیر است صفت
 زنگار فیروزه بگیرند مس صحیفه کرده بغایت نیک و بگذارند طشتی مسینه نو و پیارند
 سر که مقطر که منصفه نشاد محلول در او بود و صحیفه را کنند لبر که و طشتی بپالایند و این جمله
 بر بزم طشت بچکانند و استوار کنند و در زمین نمناک دفن کنند و بعد از یک هفته
 بیرون آورند آنچه مانده باشد همین عمل کنند که تا جملگی زنگار شود عمل دیگر زنگار ترشائی
 که با آب بشویم شود در زنگار ده جزو مس و سه جزو نوشاد و بچکان و بهم آمیخته کنند و سر که لبر
 نیز بر سر او بزنند چند آنکه زیر باغوق شود و سر آن حکم کنند و در سر کین اسب دفن کنند
 صفت زنگار محضی بسیارند برنج و طشتی و آذر براده کنند و با آب نمک بشویند و سب
 بعد از آن پیارند کتوره برنجی و پر از آب برنج مصفا کنند و نصف براده محلول نمیدارند
 و این کتوره بزرگ باید چنان باشد که سر که و براده و نوشاد از نصف بیشتر نباشد پس
 ازین دیکت بر نشاند و نیمه دیکت بر نشاند و نیمه دیکت را آب کنند و آتش برافروزند
 آهسته چنانکه آب جوش کند و کتوره بر سر آب بدارند چنانکه فرو نرود و در طاس را بر سر
 دیکت کردند چنانکه گدازای طاس از آب دیکت بیرون آید تا عرق در دیکت
 پس میجوشد و براده برنج در آب برنج میریزند و زنگار میگیرند و این زنگار بر صد زنگار قطره

باب نوزدهم در عمل ساختن لاجورد ذائب و شستن به فصل بود لاجورد
بهری لازورد گویند فصل اول در ساختن لاجورد که با کافی مقابل کند ستانند
پوست پشمی خنک خواهند و بکنند و آب نک است بشویند سه نوبت و بچشانند
و بکف دست چندان مالند و آب بریزند که پوست شک اندون مضیه برود
و علامتش آن است که بر سر آب که در قی مانند آنگاه او را نیکو بسایند و در کوزه کنند
و کوزه را در کل بگردانند تا خشک شود آنگاه کوزه را بکوبند که آن را در
جبال کوزه کران کنند که آتش شیر بود تا مدت یک هفته بعد از آن پیرون آرد به سفید
در غایت خوبی شده باشد ستانند جزوی از این و جزوی براده مس را با آب نک
بشویند چنانکه سیاهی برود آنگاه باید که با جزوی نوساد کافی پیامیزند و در خاک نمتاک دفن
کنند باید که همه را در یک کراست میخشد و بعد از ده روز تمام لاجورد شود اما در این مخفی
تو پال بهتر بود و حتی نیکو باید کردن و در دفن از گرد و غبار نگاه باید داشت که لاجوردی
شود که مانند نشسته باشد فصل دوم در ذائب لاجورد و حسن پیدا کردن اگر خواه
که لاجورد را ذائب کنند و نیکوترین که ساختن لاجورد است که لاجورد به جزو نیا و جزو
نک ساجی صلایه کرده و در روشن کجند خیم کنند و یک بوته بزرگ کنند و ته او را سوراخ
و لاجورد را در آن طاق کنند و سرش خیم کنند و در بوته دیگر وصل کنند که آرا بوته بر بوته خوانند
و غنرل کنند که چکد آتش سرخ که در خشکی طبع اوست از این مس اگر یک درم برصد درم
زنج اقلند بزرگ سرخ شود و بعد از آن عجب بود و اگر بپزند جبه از او را بکیند فرعون
سرخ پیرون آید مانند لاله و لاجورد خود در غایت لطافت و خوبی مانند چنانکه گفته شد

عمل کند فصل سوم در شستن لاجورد سپا و رند لاجورد را در تابیه بن پاکیزه کند و اگر کسی بوی بهتر
 باشد و سرکه در آب بجای ریزد چندانکه در سر او بگذرد و آنکه بچوشانند و از سر آن کف بگیرند تا وقتی که کف
 بنیاید و باز بچوشانند تا سر بکجوش تمام شود و هرگاه سرکه ضرر باشد باز سرکه کشید پس این مرتبه تکرار
 بود که از جوش سرکه نماند بعد از آن آب بچوشانند و آب را صافی کرده بریزند و در آفتاب نهند کف
 بر می آورند و کف بپاشانند آنگاه بگذارند تا آفتاب و اخلاط کند صبح عری بر سرشند و بکار
 برند و آنرا میختن لاجورد بطریق خوب تر است تا سه لاجورد و نیکو و نیکو آن باشد که مایل بسری بود
 و آنرا در دیگ کند و بر سرش آتش نهند تا نیک بکجوش آید پس بنهد تا سرد شود و خشک کند
 پس قدری شوره در لاجورد ریخته و اندکی آب در او بچکانند و با انگشت پائیده تا چون بر هم
 شود و آب در او کند و در هم کرده بگذارند تا آب بنشیند آن آب را دور کرده و بار دیگر
 بشویند و بگذارند بعد از آن آب از سر او بریزند و خشک کند و بوقت حاجت عمل کند چندانکه
 خواهند در گوش های نموده و آب صبح عری داخل او کرده و با انگشت نیک بپاشند تا
 چون خمیر شود پس چندانکه حاجت ایشان باشد بکار برند با آب چشم در آداب شکوف
 صاف کردن و سیاهی از او دور کردن و آن شش نوع میان می شود نوع اول
 بپاشانند شکوف را می مانند خود خورد کنند و در قحی جینی کنند و بول حمیر بر سر آن
 چندانکه چهار انگشت بالای آن آید و بر سرش نرم معتدل نهند تا نیک بکجوش
 آید و هر چه سیاهی در او باشد بر سر آورد و آن را بریزند و با بول حمیر بر سر آن ریزند
 و بچوشانند تا ز مایه سیاهی نماند بعد از آن را می شود بر دارند و کار فرمایند
 نوع دوم شکوف را در گتان پاره سببند و نوشادر گانی حل کرده در قحی نهند

در آن بریزند و شکر ف را در میان آن بپاویزند و هم میزان آن اول آتش کنند سیاهی را
 بجای زایل شود بستانند و بکار برند نوع سوم شنب یانی حل کنند و شکر ف را در میان
 کنند و در آن بپاویزند و خوب بچوشانند سیاهی جمله از او زایل شود بستانند و بکار
 برند نوع چهارم شاد در گانی و شنب یانی در میان آب و نمک ساجی حل کنند و شکر ف
 در میان آن بپاویزند و بچوشانند سیاهی جمله زایل شده بستانند و بکار برند نوع پنجم
 شکر ف را در میان روغن کوسفند تازه افکند و آتش معتدل بچوشانند باریک
 سیاهی را تا جمله زایل شود بستانند و بکار برند نوع ششم شکر ف را در سرکه مقطر آویزند
 جمله سواد او برود و احتراق کم کرده بعد از آن در روغن بچوشانند و غایت کمال
 باشد بستانند و بکار برند باب ^{عاشق} یکم در صفت کوزه جهه پوختن شکر ف
 و صفت کل حکمت ساختن چاه حل مروارید و ساختن قلعید و قلعیدیس و قلعیدار
 جهه نک بلور و غیره آن چند فصل است **فصل اول** در ساختن کوزه جهه شکر ف
 بر سر کوزه باشد کوچک چنانچه سر انگشت برود در او شود تا دو دیر در آن رود تا جای دارو
 در کل گرفته باشد برابر سردار و در تنگی از کل باید که در سر شیشه نهید و چوبی را اندازد باید کرد
 چنانکه سردار درست کند تا سرد شود و این صفت کوزه بود و صفت چاه حل جهه ^{دو}
 و غیره چاه دفن خیابان است که بکشند زمین را که عمق او دو وزع باشد و همه را در یکی چاه
 دفن کنند و زبل الفرس تازه بپاویزد اما باید که تر باشد و زبل الحام بان پامیزند
 و از باد نگاه دارند که باد در آن نهی تا چهل روز بکند و چنان عمل نماید شود **فصل دوم**
 در ساختن دارو جهه نک بلور و غیره اول ساختن قلعید بکیرند راج یکم و چهارمین آب و دیگر

فصل اول

فصل دوم

رنجار و دوس ده سیر براده مس قلعند و قلعش را
 تا به نیم رسد و بنهند تا صاف شود و آنکه صاف را در جای سی کنند و بچوشتانند تا صاف
 چون دو شتاب بردارند و بنهند تا خشک شود ساختن قلعیدیس و نوعی از زاج است
 که از سفید است و شوخوار گویند و قلعین گویند بمانند زاج و از اصل کنند صاف
 کنند و بچکانند و زکار بوزن آن بچکانند و بر دور صاف کرده بر یک کبریا میزنند
 و بر جابه اگر اعتقد کنند تا خشک شود که بهتر از معدنی باشد هزار مرتبه ساختن قلعطار
 و قلعیدیس آن چنان باشد که زاج را حل کرده صاف کنند و بقدر چهار یک آن زرده
 پخته مرغ مقطر را داخل کنند تا منعقد شود صفت زاج قیسی این است که بمانند
 زاج صافی کرده و بخوردش زنگار دهد تا سبز شود و این چهار نوع است چون عمل
 با و کنند از معدنی بهتر باشد و نیکو بود ساختن قطران که بهتر از معدنی بود بمانند
 طح قلیا که از اشجار گویند و نمک تلخ و بزرگ سفید از هر یک جزوی و جمله را سخی کنند چون
 نمایند با آب قلیا و خشک کنند که قلیا خواهد بود صفت کل حکمت بهترین همه آن
 که بمانند کل کچ پاکیزه گردیده و بر این بار کنند و پاره آب در او ریزند تا تر شود و از
 هم بریزد و آنکه دست بر وی دهند و بگذارند تا خشک شود و آنکه کجوب بگویند و بخرمال
 به پیرنژ و باره در ناون سنگین بگویند و باز بخوبی بپزند آنکه از آب است که بگویند و بسوس برنج
 در او آغازند و یکشنبه روز نیک بشیرند آنکه نبل الفرس و زبل استر را کوبیده و چشمه
 و خاک از او بگیرند و بخرمال موئی بپزند تا خاک از او جدا شود و دیگر با بخرمال موئی
 بپزند و بهاون نسکی بگویند و هم چندان از آن کل سرشته با وی پاشانند و هر طلی اکل

سرشته ده درم ملک خوردنی باوی پامند و رطلی سفال آب رسیده کو شمه و شعله و گشت
 موی سوز هر کدام که ریزه تر بود از آن موی سه روز بگذرانند و در آن کل بسایند و بگویند و بخیر کنند
 و این بهترین کلیاست باب هجست و قوم در نک کردن ظروف مثل گاشته
 و پیاله که مانند زعفران یا در غایت خوبی بود و آن مکفصل است فصل در نک کردن
 ظرفها چنانکه گفته شد بماند قلعند و جرم مس سوخته ده جرم و بسایند و نیک سخن کنند
 و بسفید و پخته مرغ بشیرند و بعد از آن بر کوزه های سفالین خام اندازند و در کوزه کوزه کران
 یا در کوزه های دیگر سپرون آرند که رنگ آن مانند رنگ زمرود و زبرجد باشد و در آب
 نقشان کنند و این معنی غریبه است باب هجست و قوم در حل کردن اجساد
 که بجار آید و آن در پنج فصل بیان میشود فصل اول در حل کردن شوره یا در نیم خالص
 جزوی و همچنان سیاب مگس و همچنان طلق مگس و همچنان طپال یعنی نیم آهن و نیمه را
 در کوزه کنند تا چون آب بپکانشد و این حل را اگر در آهن مانند شوره کوفت شود و اگر نقش بر
 پنج و مس کنند نیکو آید فصل دوم مس نیم بر این طریق که حل شوره کرد و نیم چنان کنند و از زیر
 و سرب نیز بدان نوع کنند که شوره راحل کردند حل کنند و راه این چهار یک است
 و بسیار از اجار آید و در کماهی غیر مکرر از آن برخیزد فصل سوم حل فولاد و خورد و فولاد
 جزوی و زنگار در روغن مردار سنگ مثل این هر دو و نیمه را در کوزه کنند و بپکانشد چون
 آب بپکارد این است حل فولاد و در نیمه اجار آید فصل چهارم در حل سیاب جبهه کو تکه
 پا و زنجری سیاب مثل آهن نوشادر و ثلث آن خاکستر مثل بر دو پوست انار
 و نیم دانگ روغن نقطه ساسی و نیمه را بکوره برند و سرش استوار کنند و بدست آب

از او بچکد و اگر این آب سیاه کوک که بنزد غایت لطافت و امساک بود فصل پنجم در
کردن زنجیره تفاشی که در زنجیر زرد جروی و مثل او سیاهی کوکیده و چشمه و مثل برود و غن
اسکندی و مثل الشیان سرکه و بول چپان یا چهار و سیمه را بکوره کنند و به منداصل شود
و از این زنجیر هر چه طلا کنند مانند این حکما داخل از آن شده که در ضرورت بکار
خواهد آمد باب شصت و چهارم در صفت کشتن زرد سیم و مس فولاد و ابرک
که از اطلاق کوکند و کشتن سیاه که جهت خوردن قوه باه باشد و این جمله در فصل
فصل اول در کشتن طلای سیاه و طلای سیاه یا سفید را و ناکت بگویند و در زیر خط کنند
و بدوند و در میان آب گرم بچشانند و قدری از آب گرم بیرون آورند و به غیر زرد چینه
با چند مرد کاری ببالند تا مایه اطلاق در آب قرار گیرد و با آب سیاه که آب از سر او دور
کنند و این جسد را در آفتاب خشک کنند و بعد از آن بپاوند پوست بلیله و بلیله
و آن طلای را در آن خمیر کنند و بالند و از آن چند تان به پزند و در میان باجالتی
تا بالا کرده تا نهار و در میان فراز کنند تا پخته شود و صبر کنند تا سرد شود بیرون آورند
خشک کرده باز آتش تا غایت مشاود و دو نوبت چنین عمل کنند که نیکو بود و هر بار خمیر
کنند و به پزند و بعد از آن اگر چون خورشید منور و درخشندی دارد کشته نشد باشد پس
چند بار دیگر طریق پوختن کاجی آورد چون درخشندی از او کم شود یکبار او را آتش کنند
و کرد آورند و حکیمان این را با انواع همچون میسازند و به نوع میخوند تا حکیم گوید بدترین است
تن و خون را سود دارد و وقت با تمام آورد و اگر چهل حرم بود همه را بخونند و کنند
و سستی بدن و گرانی اندام نیارود و دایم کرنگی غالب باشد نیارند عاقر و حاد و سبک

و خولجان مصری و جوز بواج کچله و تخم بل و مشکلی و تباشیر جلودار و با برابر و همه را میکوبند و
 به نرند و آن مقدار که دارو بودش حقه از آن طاق گشته در دید و برابر جمیع نبات کوبیده
 و پنجه در شیشه کند و هر باید و کفی از آن بخورد نباتا و خاصیت این دارو باید اند
 چرا که با مثل است فصل دوم در کشتن سیاب پا و در نیکو شیشه کردن دراز که بالای
 او شکست باشد و فرو دشته و او را با کل حکمت استوار کنند و نیم سیر زیت خالص و نیم
 سیر کبریت آس کرده در آن شیشه کنند و نیم سیر نوشادر و سیکانی و این هر سه دارو با در شیشه
 بدارند و حلق شیشه را کاغذ نمند و بجا گشته و ملک سر شیشه استوار کنند و آتش کنند چنانکه
 آتش طعام پوختن و دو اوازده پاس آتش کنند و بعد از آن دست باز دارند تا سرد شود
 روز دیگر پروان آورند و شیشه را بشکند و زیت کشته را بستانند بکشتن شکر و این
 سیاب را حقه بر برکت تبخیر کنند با فضل بوقت نماز بخورند و دیان از ترشی نگاه دارند
 هر که چهار ماه در نشان خورد و سردی کرد او کرد و حکیمان با انواع زیت خورد و هر جهت
 بطریق دیگر می دهند اما آنچه تجربه معلوم شده است آن است که پا و نرند کبابه و عاقر قرحا
 و موصل سفید و سیاه فضل دراز و سیاس و تخم انگره و تخم کرچه و قو فضل و لاجی و بهلی و زعفران
 و مصطکی و جوز لادن و از هر یک دارو یک توله و یکم و نیم را دست آگین و بقدر همه
 بشند خالص کنند و دو ماشه از او سازند کلوله یکی از آن سیر می دیاه چون بخورد تا مست باد
 اندام و آب پشت بلند می آید و قوت باهر اسپرید و رنگ را سرخ گرداند و اشتهای
 صادق اگر چنانکه خوردن چهار ماه خورد و آن سیری در تن او نماند و نیم در و منافع این حکیم
 که در کتاب پنجه از سیاری فصل سوم در کشتن سیاب خالص و آنرا در و یکت کند که از

که از شک باشد چهار سیر ذاک ترکی عیسی شکری آتش کرده بر سر آن کنند و بسوزند
تا نکند شود پس یکی دیگر بر سر آن دیکت بنهند باز کوه چنانکه هر دو بهای دیکت هم
و یک حبث بنشینند و از خاک سونک جامه بکشند چنانکه موئی را داخل نباشد و هر گاه که
خشک شود فوری تر کنند و نکند و تا شام نرود روز آتش کنند چنانکه شکل آتش
پروان نیاید و همه طرف دیکت گرفته باشد تا دو روز و دو شب بگذرد و بعد از
آن را بکند تا سرد شود و هیچ گرمی در وی نماند بکشایند و سیاه بمانند پس منافع بسیار
آنچه فی آتش کشیده چنان آنرا زنده کرده و آنرا خوردن نشاید زنی کشته این است
که گفته شد فصل چهارم در کشتن فولاد جهت خوردن پاورند سوش فولاد و
دو روز در بول بفرمایند چون دو روز و دو شب بگذرد بعد از آن در شیر صبر
یا لیمو بپایند چنانکه شیر بکورد بعد از آن در شیر خام بنهند و شیر دیگر بر سرش بنهند
و پاورند پاچک دشی کرد بر گرد آن به چرخ آتش زنند چون سرد شود پروان
و یکپاس دیگر شیر باز با شیر صبر آتش کنند تا شیر بسیار بخورد و دیگر در شیر کنند
بطریق اول باز در آتش برند چاره نوبت همین طریق در شیر سخی کنند و آتش
بعد از آن در گواهی و دیگر در شیر و رقوم و دیگر در شیر ذاک سخی کنند و دیگر بمانند
بلبله و بلبله و آله و در آب ترکند و شیر آن بمانند و فولاد مذکور را در این آب
سخی کنند و در شیر سخی کنند یکبار با آتش برند چون در این دارو پخته شود بعد از
آن خشک کرده و تناس کنند و در صحرای به نرند و قدیمی از آن بر سر آب بریزند
اگر بر روی آب ایستاده باشد قتل را و اگر فرو رود چند دفعه دیگر شیر صبر سخی کنند

این در میان شیر و دارو و پاورند سوش فولاد و

و با آتش بوجی که گفته شد بر مذکور خواص فولاد کشته از قول حکیمان خبر رسانیم نزدیک مردم
عجب نماید حکیمان بر نوع رحمت فولاد کشته کشیده اند ولی هر که فولاد کشته بخورد او
هر رنگ که در چشمش بود برود سپرز و بوی سیروفتی و ورم و یرقان و قویخ دور کند
و گرم شکر نیز بکشد و بلغم دور کند و آب پشت پخیزد و چکیدن بول باز دارد و اثر نماید
و خفقان را زایل کند و درد شقیقه و کمر باز دارد و سردی را سود دارد و اگر مرد خورد
و اگر زن مداومت نماید موی سیاه را سفید نگرداند فصل پنجم در کشتن مس حبت
خوردن و خواص بسیار دارد و پیازند مس منقا چند درم و مانند زرد روق شکت کند
مثلاً سه درم مس بود و دو درم زربا و یار کنند و بمقراض ریزه کنند و در بویه نهند و اگر
طبیبهای مس دو درم باشد و دو درم زینق بلکه ریاده و از کبریت مالچ پاکیزه چهار درم و بهر
آتش کنند و زینق را در او آورند و ببالند چون کبریت از سیاب بکشند سیاب
بر روی شود بعد از آن قدری این دارو در بویه کنند و طبق که گفته شد قدری بر روی
دارو بپزند و باز دارند در روی قدح یعنی بویه و یا طبق باز دارند بعد از آن سفال بپای بویه
نهند آنکه صد پاچک درین نهند و دیگر آتش زنند چون سرد شود پیرون آورند و مس را
از او بگیرند و باز آتش کنند این است خاصیت فولاد کشته که گفته شد همان منافع
در مس است که گفته است و زینق هم بدین طریق باید کشته کرد و اما اگر بپزد و رنگ بکشد
حکیمان گویند مردار رنگ را سخی کنند و تیر آب شیب داخل کنند و با ببالند
و ریزه زبان خلط کنند و سبزه بنهند و پاچک در زیر آن و ده پاچک بالای آن نهند
و آتش کنند چون سرد شود و زکشته از آنجا پیرون آید این است صفت زینق و فولاد

و ابرک و طلق که در قلم آمد از قول حکیمان که منافع رساند فصل ششم و یکم از زرد پتیک
 و ثمره و فولاد مخلوط کرده کشته کنند از نیمه خروبی بردارند و از مردها سنگ و سنگ
 راست و جزو بعد از آن این جمله را ده روز در آب صبر می کنند چنانکه ده روز متصل
 در آن مشغول باشند و بی شیر در آن خرج شود و چون خشک شود بعد از ده روز
 در بوتنه بندد و صد پاچک دشتی آورده و بوتنه در آن پاچکها نهند و از چهار سو آتش
 زنند چون سرد شود پیرون آورند و آتش کنند و در حقه زنند و اگر به فوق حقه از آن
 بدینند بفضل خدا شفا یابد و این عمل کسی را محال نباشد بغیر شایان و کسی تواند که خاک را
 ز سر سازد و بنظر کیمیا اثر یارند و خواص این در قلم در نیاید و مثل این دارد و دیگر
 در عالم نیست و الله اعلم و احکم بالصواب باب هفتم و پنجم در عمل سفیداب و سفید
 بزبان عربی سفیداج گویند و نیکوترین آن پاک و سفید و خوشبوی بود کاشغری و سفید
 ریش و سفیداب کل حمزه و آن یکت فضل است فصل یکم در سرب و در یکت
 سفالین گذارند و کفچه آهنین بوی زنند تا خاک شود و بعد از آن در و یکت سفالین
 کنند و سرش محکم سازند و شور باید که باین مثال بود پس در زیر دیکت آتش کنند
 یکروز آنکه سرب مگس شود پیرون آورند و سرکه نیکو بروی ریزند و یک هفته در آب بگذارند
 تا همه سفیداج گردد و در غایت سفیدی بود و بعد از آن در هر جا که خواهند بکار برند
 نوعی دیگر سفیداج و ترکیب سفیداج از زیر بدین تفصیل است بگیرند از زیر و در یکت
 گرم کنند و سه درم سرب با و یار کنند بعد از آن هشت و بیست درم احوانی
 یار کنند و بسوزند پس برک آگ سی عدد به نینازند تا سوخته گردد و بعد از آن نیکت

بگذارند کشته شود و سفید آب در همه جا بکار آید نوعی دیگر در ساختن سفیداج فارسی که در
 سار جا بکار آید شبانه قطعی پاکیزه بچرخ و در وی کند و پاره نکند بر سر او ریزد و آتش
 بپزند و سحی کنند تا هیچ غدا بعد در کوزه کند و کوزه را بگل حکمت بپزند و در حال پاکیزه
 آبکس نه کران نهند چون سحر بردارند سفید آب شده باشد و اگر هنوز سفید نشده باشد
 خام باشد بکار در کوزه در حال نگویند و همچنین تا در غایت تکرار سفید شود و این نوع سفید
 روحی بل ستم بکار آید و بهر جا که خواهند بکار برند نوعی دیگر بپزند سرب را هر قدر که
 خواهند و بدیست سفالین انداخته برویکدان گذارد و بریز آن آتش کنند چنانکه سرب
 گذاشته شود پس بکفچه این سرب را بر هم آمیزند و باشند و آتش تیروشند کشته بپزند
 خاکستر سفید شود پس آن خاکستر را در ظرف سفالین نو پر کرده و سه روز محکم بپزند
 برویکدانی گذارند و بیکروز از صبح تا شام آتش کنند پس سرب غدا سفید آب بپزند
 کنند و غایت صفا باشد و از ریز و جسد را نیز همین طریق عمل نمایند باب هفتم
 در ساختن مردار نکات و آن در یک فصل است بدانکه مردار نکات از سرب است
 آب نرسیده تیار میشود و پاره سرب هر قدر که خواهند و آنرا صفحه های باریک کنند بعد از آن
 کوی در زمین سخت تیار کرده آنرا خوب کلکاری کرده که صاف و پاکیزه شود بعد از
 آن بگذارند که خشک شود آنگاه آب نرسیده را جو کو ب کرده بقدریک
 انگشت در آن چهره بکنند و بالای آن صفحات سرب جدا جدا بچینند تا بالای
 آن آبک همان مقدار فرش کنند و بالای آن صفحات سرب نهند و باز آبک
 بر آن ریزند تا آنکه که صفحات سرب ته ته تمام شود پس بالای آن آبک ریزند و بیکروز

آتش کنند تا مایه آب و سرب با هم مخلوط شده مردار نکشت شود باب بیست و هشتم
 در صفت حلیه الکتاب و روغن از کاغذ برداشتن و قلم نغاشی ساختن و حشر شدن
 یعنی مایه و روغن دوده گرفتن و کاغذ سطر کردن که مثل بخدادی شود و همچنین رنگها
 جهت نوشتن و چیزهای غریبه و آن در فصل است فصل اول در صفت دارو
 دادن کاغذ که مانند بخدادی شود و نوشون کند و سطر شود و مایه و روغن بر یک سفید اعلی و بانگ
 می مانند و آب بشویند تا سفید گردد و طعم نکند از او برود آنکه قدری آب در او کند
 و یکشنبه نه روز بگذارد تا نرم شود و چند آنکه اگر انگشت با نمد حل شود پس در مایه باند
 و آب می ساینند و آنچه نرم شود در ظرفی پاکیزه کنند تا جمل جمع شود آنکه پالانید و
 پائیل کنند و آبش نرم بچوشانند و بچونی بچسب مانند تا غلیظ شود آنکه بگذارد تا سرد
 شود و بعد از آن کاغذ را بر بالای کتبه پاکیزه بکشند و از این دارو بر روی رکوی سفید
 پاکیزه بر کاغذ باند و کرباس بر آفتاب کسترانند و کاغذ را بر بالای آن افکنند تا
 خشک شود آنکه اندک نم بدهند و عمره بزنند که بسی لطیف شود و دیگر از هر رنگ که
 خواهد در میان این دارو کند که کاغذ رنگین آید و کس از بخدادی فرق شواص کرده
 فصل دوم اندر نقش قلم و روغن از کاغذ برداشتن اگر خواهند که قلم سفید را نقش
 بردارند پاره نندازه کاغذ و با کل کوزه کران بهم سایند پس قلم را نقش کنند چنانکه
 بدون کل در بهره چون خشک شود بعد قلم را بران کو کرد دارند تا رنگ شود و هر چون
 قلم را چرب کنند تا رنگ واسطی گیرد یا نقش دیگر برداشتن روغن از کاغذ که چرب
 شده باشد اگر کاغذ یا کتبی چرب شود پاره آنکه آب نمیده و نرم بپایند بعد:

آن کاغذ که روغن بر او ریخته شده باشد پیاورند و آهک بر او پاشند و کاغذ دیگر
 در زیر آن کاغذ که چرب شده بنهند و سنگی بر بالای آنند و بگذارند تا جمله روغن آنها را
 گرفته شود و چنان شود که اول بود فصل سوم در صفت مرکب یا قوی مستقیم
 که بکشد مدی سطری توان نوشت و در غایت روشن و براق بود که مدوح هر کس باشد
 پیاورند و دوده لفظ و دوده روغن گمان ده مثقال و صمغ عربی خالص چهار مثقال
 مر قشیشا سوخته پنج مثقال زنگار قیری پی خورده مس سه مثقال ناک هندی دو
 مثقال صبر سقوطی و این جمله را بسایند و دوده را روغن بگیرند و اگر روغن در او
 باشد مداو را خراب کند و نیکو نیاید و در نوشتن از نیم برود و پیاض در میان خود
 پیدا شود و خوش آیند نباشد و طریقتش آن است که کیسه از کاغذ بوزن پنجم دود
 را در میان کاغذ بنهند و کاغذ را در میان خمیر کنند و بگیرند و باید که خمیر بسیار نرم نباشد
 و سخت نیز نباشد و باید که کیسه مذکور در خمیر گیرند غلیظ تا کاغذ آبش نخیفتد و دوده
 با چیر نشود کیسه مذکور را در دکان خبازی در تنور بنند یا در شیواکش یا در شیواکستر
 دفن کنند تا آن خمیر خوب بپخته شود بلکه خمیر نیم سوخته شود بعد از آن بردارند
 و بگذارند تا سرد شود دیگر مر قشیشای فیهی و فضی و کاسی و صدیدی آنها را در آتش تیز
 اندازند تا سوخته سوخته شود و بردارند و سرد کنند و صمغ را در آب حل کنند و در
 ده زار دادن کنند و نیم درستی کنند و صافی سازند و بهره درم صمغ صد درم
 آب باید کرد بعد از آن آب چندان کنند که دوده در آن سرشته گردد و آب صمغ
 سرشته بگویند نیم روز مر قشیشای سوخته را در آن افکند و نیم روز دیگر بگویند

و اجزای دیگر در ماون کنند و نیزوز بگویند و اندک اندک آب صمغ محلول بدان بریزند
 تا تمام آب صمغ بخار رود و نیزوز دیگر اجزای را بگویند پس بمانند برک مورد و بارک خاصه
 و در آب کنند تا سرد شود و بعد از آن در پاتیل کنند و بچوشانند کیساعت تا آب نیمه
 آید پس فرو گیرند و بگذارند تا خوب سرد شود بعد از آن پالایند و صاف او را در ظرف دیگر
 کنند و اندک اندک در ماون بر سر اجزای مذکور مسح بیزند تا آب مورد و خاتم
 شود و اگر رقیق و روان باشد بردارند و در ظرف آبکینه یا مینه کنند و سرش محکم بربندند
 چنانکه با دندان آن راه نیابد و اگر باد در او اثر کند غلیظ شود باز از نو صلایه باید کرد یعنی که اگر
 در آب آفتاب او را ضایع کند و نتواند بگویند و اجزای دیگر در ماون کنند و نیزوز
 دیگر بگویند و اندک آب محلول در آن میریزند تا تمام آب صمغ و صبر بخار رود و صبر و نوع
 است سقوطی و عمری و بهترین وی سقوطی بود و سقوطی آن است که لون او
 مانند لون جگر و تری وی مانند مر بود و براق پس چون صمغ عمری و چون در دست مانند
 زرد خور و شود و بلون مانند زعفران بود و بوی روغن کوسفند از وی آید قطعاً
 سنگ ریزه در وی نبود و نوع عمری او را عمری کوسید و چون صمغ بخار برده
 باشند نیزوز دیگر اجزای را بگویند پس بمانند برک مورد و بارک خاصه درم و در
 آب کنند تا خوب نرم شود و بعد از آن در پاتیل کنند و بچوشانند کیساعت
 تا به نی آید پس فرو گیرند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن پالایند و صاف او را در
 در ظرف دیگر کنند و اندک اندک در ماون بر سر آن بریزند تا آب مورد تمام شود اگر
 رقیق و روان باشد بردارند و در ظرف آبکینه یا مینه کنند و اگر رقیق و روان نباشد

قدری کلاب خالص اندک اندک بر سر آن کنند و سخی کنند و بقلیم تحر کنند تا آنگاه که نیک
 روان شود چون معلوم شد که نیک روان است در ظرف آتیک یا مینه کنند و بر
 محکم بر بندند چنانکه با دبا ندر و ن راه نیابد و اگر نخود آباله راه نیابد کشف و غلیظ گردد
 و باز از نو صلا یسازند و این نوع مداود در غایت نیک باشد و اگر نخود آباله کتاب آورد
 آب اقد یا بدواتی یا دیسیاه شود و از جای نرود نوعی دیگر سپارند مازوی کبود صد
 مشقال و باب بچوشانند نرم نرم تا بقوام آید و ده درم زاج قبری در کوبی بند چون
 آب مازوسیم سرد کرد و در آنجا خلطی کنند بعد بچاه درم صمغ عربی در او خیسانند و
 پست درم دوده در او ن کنند و بسایند و باب صمغ حل کنند و بر بالای ناز
 ریزند و دو روز در آفتاب بنند و دو مشقال نبات مصری اضافه کنند بعد از آن
 بکار برند که در غایت خوبی بود نوعی دیگر از آن آسان تر و خوشتر مازوی سپر خندانکه
 خواهند و نیم کوبیده کنند و مقدار یکین یا دو من آب کنند و در آفتاب بنند تا بقیطه
 ده سپر از آید می آزمایند تا چنین شود و بکارند تا بسط شود آنگاه آب از سروی بر گیرند و قطره
 قطره آب ناک تر سکی میافرانند یعنی میچکانند و بچوبی میخسب باندند بر کاغذی میسینند
 اگر سرخ بود آب ناک میافرانند تا سیاه شود بعد از سیاهی اگر آب زیاد کنند
 تنبیه کرد و فصل چهارم در آداب دوده گرفتن بکیر و روغن کتان و در چرخان
 کنند و تیل به سطر کنند و بکیر و خمره بزرگ که در وی کشاده باشد و چرخان را در آن
 خمره بنند چنانکه بر سر چرخان یا زکونه نهاده باشند و تیل و خمره سوراخ باشد و خمره
 دیگر بر سر آن سوراخ گذارند بکشانند روز تا دوده از آن سوراخ در خمره بالائی رود پس

پس از آن از آب پر مرغ فرو دستند و دوده که حاصل شده در طاس برنجی گذارند و قطره
 قطره آب صمغ عربی در وی ریزند و بدست می مالند تا خیم شود و بسیار بالند و صمغ
 می خوانند آنکه سبوی نور آید و دوده تر از در وی بالند و بکند تا خشک شود و چنانکه
 بروی تبر قدیس فرو دستند و به جا که حاجت افتد در گوش های آب صمغ عربی نشیند
 و به کار برند به جا که کشته شد نوعی دیگر مرکب لطیف سی عدد و از وی لطیف سفید را خود
 کنند و در طل آب در وی کنند و در پایتیز نرم نرم بچشانند تا آتش بپایید پس پالاید و بالند تا نرم
 شود و زاک سرخ در وی افکنند نوعی دیگر از زاک سوری هست که از بسیاری سیاه گویند و از
 زاج کش کران گویند و بزبان یونان مایطرا لیس و فاکویند چنانکه خواهند در پیرو نیم آب صمغ
 عربی بکند چندانکه روشن شود و بعد از آن به کار برند به جا که خواهند فصل ششم در صفت
 مرکب مطوس از چهار یکی و صمغ عربی چهار درم و دوده و دمشقال و عصاران در می
 که نیکو آید و پسندیده بود فصل هفتم در صفت مرکب دیگر بتبانی از و چنانکه خواهند
 و همسنگ او بهشت کرده آب در وی کنند و بهی جوشانند تا بپارک باز آید از آن فرو
 گیرد و پالاید و زاک سرخ یا زاک نده در وی افکنند و سیاه وید پس از آن آنرا زنجی
 چند در آفتاب نهند تا نیکو شود و پاکیزه گردد و اگر خواهند که روشن شود صمغ عربی در
 وی آمیزند و به کار برند بغایت نیکو بود فصل هشتم در صفت جبر ساختن نیکو خجیر تا
 بمانند و فرو گویند و پنج درم زاج کوبیده با وی پامیزند و مقدار طل آب در وی
 افکنند و بکف نیک بچنانکه تا مخروج شود آنگاه پاورند و پالایند و در ظرف
 بکینند و به کار برند فصل نهم در صفت مرکب ساختن تبتانند و در وی کنند

بر آتش بریان کنند تا سیاه شود و بگذارند تا بسوزد و اما باید که دیکت و از مس باشد آنگاه
 خور و بسایند چنانکه بهما شود و قدری باز و در وی بریزند و بچوشانند آنگاه پیالایند و قدری
 زاک بروی افکنند و در شیشه کنند و بکار برند نوع دیگر مازوی سبزی سوراخ بخر و در
 دوازده جزو آب آغازند و شیشه روز بگذارند تا بچوش آید تا شش جزو باز آید و یک جزو
 صمغ عربی یا کمره در آب آغازند چنانکه آنرا کرده بودند و آنرا صافی کنند و برود
 آب را پیالایند و چون سرد شود بسم پیامیزند چنانکه نقش رنگ شود و باز پیالایند
 و بوقت حاجت با و در نیک پیامیزند و صلا کنند که بغایت نیکو و خوش آئیده
 بود فصل دوم در آمیختن رنگار و زربنج و شکر و جت نقاشی اول در آمیختن
 رنگار و او را بوقایه باریک فرو پزند و در سکوره کنند و قطره سرکه سفید یا آب
 لیمو در وی بریزند و با انگشت مالند تا نیک سرشته شود آنگاه قدری صمغ عربی کوپند
 و چغندر وی آغشته کنند و بکار برند دوم در آمیختن زربنج شاخ شاخ برنگ صلا کنند
 چون نرم شود در سکوره کنند با صمغ عربی مالند تا آغشته شود و در آفتاب نهند تا خشک
 شود مرتبه دیگر صمغ صلا کنند و بکار برند سوم در آمیختن شکر و او را صلا کنند و
 در کاسه چینی کنند و آب بر سرش کنند و بشوراند بعد از آن زرد آب از آن
 بریزند و باز آب صمغ کنند تا نیک زرد آب بچو کشد و زرد آب بریزند و قدری آب
 لیمو در آن کنند و بگذارند تا آب لیمو خشک شود بعد از آن بوقایه باریک و او را
 به پزند و در سکوره چینی کنند و با آب صمغ عربی برشند و بکار برند و رعایت خوبی بود
 و نیک خوش آید با آب پلیست هشتم انداختن نیکه ناک قند و کشیدن مس از کرم

مجلس
روغن
نوشیدنی

خراطین جفت نمکین ناک تبنه که آن باز هر پشه زهر باست و لایق خزان پادشاهان است
و آن در دو فصل بیان میشود فصل اول پادزهر نمکین خراطین در روغن کوسفند است
کنند و دو سیر شوره و دو سیر شکار و یک سیر زو چوب و شته زهر کا و در و کنند
و شش سیر شمشیر و او کنند و بالند و از آن نافی چند بریزند در کوره با گشت پسا آتش کنند
چون چاره پاس آتش بدیند و انهای نخاس از او بریزند و در خاک اندر و در چون
سرد شود پروان آورند و بشویند و انهای پاکت بمانند و این پادزهر پشه زهر باست
و باز بگذارد و نمکین سازند کونید که مار و جانور شود که نرسند تا وقتیکه این جبهه
در میان باشد و زینده همه شاهان است که این نمکین را در انگشتین دارند و منافع
پسار دارد و خاصیت او را بنوشتن بتوان گفت ولیکن جوهری را بصبارت است
و جوهری آنرا می شناسد فصل دوم در ناک تبنه و دیگر از آن نیکوتر یعنی زغنی که سیاه
رنگ بود از او خراطین پروان آند و در سبک کنند و یکرطل شیر کوسفند بر آن بریزند و در
آتش تیرینند تا جمل بسوزد و چون خاک شود بعد از آن بمانند کوهل جزی یعنی قفل ارق
و بوزن کوهل شکار و دیگر جبهه لعل تازه بوزن شکار و آتش کنند و شسته بان پاک کنند و در
پشم شتر یا پشم میش و روغن گا و و بلبله و آنکه و سعد از هر یکی ده درم باند درم اشخا بسیارند
بمانند و با خاک خراطین بر یکدیگر با بر یکین کا و ضم کنند و از آن چند با جکت بسیارند
و خشک کنند و بعد از آن کودالی دراز بکنند و پرا ز چوب کنند و آن پاکچهار را بر آن بمانند
و آتش از چهار سو در آورند و چون سرد شود بعد از آن که چهار روز بگذرد و جمله گرد آرد
و آبش بشویند و انهای ناک تبنه شسته شود بمانند و نمکین خانه خاتم بدو با خود دارد

باب پست و نیم در ساختن روغن اسکندری و تقیه روغن اسکندری و روغن
فی وجبت قلع و شهرستان دشمنان آتش افکندن و از اسرار غریبه است و چهار فصل است
فصل اول صفت روغن اسکندری که گفته شد پاره فقط فارسی جزوی و سندی و
و طلق مگلس جزوی و روغن فی جزوی و همه را بیک دیگی روئین کنند و باید آن
دیکت بستر باشد و سروی شک باشد و با عطر فقط سیاه کنند و سردیکت هم از روی
باشد چنانکه حکم بنشیند و این جمله را در دیکت بنهند و سردیکت استوار کنند و در شور
تا قه نهند و دو شبانه روز بگذارند آنکه بر دارند و کوره بسیارند و از در کوره کنند و آتش کنند
یک شبانه روز و آنکه بر دارند و یک هفته بگذارند و بعد از آن سرش کشانند و وقت حاجت بکار برند
چنانکه گفته شد و اگر دو درم از این روغن در شهر دشمنان بریزند همه شهر بسوزد و در هر چه
که خاک است بر او بریزند نیز تر شود و بیشتر سوزد و چاره آن بود که دم الغدر النار ابسیر که بیان شد
و اندر سکی مالند و در آن آتش اندازند آن آتش فصل دوم گرفتن روغن فی جهت
پوختن روغن اسکندری عمل بدان کردن و این اسرار بزرگ است و مخفی باید
داشت پادارنی بسیار و بنور تر باشد و فی زنده شده باشد و آنرا وصله وصله کنند
و در میان روغن کچا اندازند چنانکه روغن در او ایستاده باشد پس آنرا در شیشه کنند و باید
که شیشه را بگل حکمت گیرند پس موی یا لاسب در گوی شیشه بنهند و سرگون بگذارند
و در سراج خشت پخته بنهند چنانکه سرش از آن طرف خشت بیرون آمده باشد و باید
بود پس خشت را در گل گیرند و به او را بر سر شیشه بنهند و کوه شیشه پاچک دشتی بچسبند
و آتش زنده که روغن فی خواهد چکیده جمع آورند بارو غنها که گفته شد برزند که نیکو بود فصل سوم

لکل کردن این روغن مذکور چنانکه گفته شد غلوه سازند از آن که میان خالی بود که مقدار
 دو سه درم این روغن یا بیشتر در آن میان کجند و سوراخ درین غلوه باشد بقدر آنکه فتنه
 نیز در آن سوراخ رود ولی غلوه بجای استوار باشد چنانکه او را در گمان رعد نهند
 و فتنه نیز در میان سوراخ نهند و روی در شهر دشمن و آتش در فتنه غلوه زنی ببرد
 رسیدن غلوه در آن قلاع آتش در اندرون بروغن غلوه رسیده باشد و آن روغن را
 بر غلوه آلوده شود و در شهر دشمنان بهر چه رسد سوخته شود و نیز گفته اند که در شیب
 دار و تیرپوئی نیز از این روغن می توان کردن که آتش در او زنند فصل چهارم آتش
 انگیزان در شهر بنوعی دیگر اگر خواهند آتش در شهرستان دشمنان افکنند یا قلاعی در
 موضعی بپا و زنند موی سوزان را و ریزه کنند و زیر او کو کرد نرم بر افکنند و آگینه در
 بالای او نهاده و پاره بطور در او نهند و دست باز دارند تا آفتاب بر او تابد و آتش در
 و اگر خرافه با آفتاب نهند بر طرف که روی خرافه باشد آتش در آنجا افتد باب سی ام
 اندر ساختن کوکله های مجرب جهت مساک که اندر در دمان گیرند امساک شود و
 از دمان بیرون نیارند انزال نشود و این بیفت نوعست و چهار عقد و آن مایه ده
 فصل است فصل اول بستن کوکله پا و زنند دراج را و او را سه روز بکشد و زنند
 پس سه درم و نیم سیاه و حلقش اندازد و سه روز دیگر کشته در او روز چهارم برنج و شیر
 کرده بخورد و او در هر گاه او پنجاه اندازد اول همان کوکله بیرون افتد و دراج میرد
 مادام که این کوکله در دمان باشد انزال نشود فصل دوم در صفت کوکله بطریق دیگر
 اسنان تر از آن پا و زنند سیاه سه درم و نیم بعد از آن قوتیای سبزه سه درم و نیم بسایند

و توتیا را علیحدہ ہزارند بعد از آن سیلاب را بطریق کہ گفته شد سیاهی از او بردارند و سیاحت
در کمر اندازند و بدین طریق غلولہ سازند و سعی نیک کرده قدری روغن در دست بالند
و غلولہ را نیز مالیدہ و بعد از آن پانزدہشت پوختہ را و کوی در آن بکشد و غلولہ مذکور را
در آن بنیدارند و ستہ روز آب بک تاقوہ بدہند و در کربا ہارند بعد از آن پانزدہ تخم مرغ و پنا
آن پختہ را در جابہ کرو بندند و بہشت سیر شیرکا و عیش دردی کی اندازند و غلولہ دہ پختہ کردہ
در آن آویزند و چارپاس آتش در آن کنند و سرد یک ٹمر کردہ از باہا و تافرو و فتن
آفتاب یا ز شام تا بر آمدن آفتاب در آن آتش سخت کنند اول و آخر اندک و بکند
تا سرد شود و پیرون آورند کہ کوئلہ شدہ باشد پیاورند طاسی شیر و غلولہ مذکور را در شیر اندازند
چون شیر مذکور خورودہ باشد پیرون آورند و در جابہ بندند و در وہان گیرند تا در وہان باشد
امساک بود و چون پیرون آورند فارغ گردند کہ مجرب است و آزمودہ است
فصل سوم در صحت کوئلہ کہ در دہن گیرند پیاورند گیاہ دودہی تازہ و آنرا بگویند
مقدار آنکہ بوتہ توان ساخت ہم در حالت تری بوتہ توان ساخت ہم در حالت
تری بوتہ سازند و مقدار ستہ درم سیلاب در آن بوتہ اندازند و ہم دودہی کوپندہ
بر سرش چکر کنند چنانکہ بغایت خشک شود و پیاورند یک پیمہ مرغ و از طرف بالا سورا
کرده و آن بوتہ دودہی را در میان آن در آورند و بالا ہر کنند و بعد از آن آن پختہ
بکل حکمت بگیرند و محکم کنند و مقدار یک پیمہ بگذارند تا نیک شود و بعد از آن تا بش آگشت
چند تپاس آتش محکم کنند تا آنکہ بوتہ دودہی درون سوختہ شود و بگذارند تا آتش سرد شود
از آن محس چون آورند سیلاب بستہ باشد نشاء اللہ تعالی در دہن گیرند کہ امساک بود

دودہی
اسم کوئلہ

بنایت خوب فصل چارم در صفت کوتکه دیگر و این کبریات از موده شده پیاورند
 سیاه و هفت شبانه روز در میان شیر آب صابون نهند بعد از آن در صلایه اندازد و با خشک
 و شیر کوایر و زغال سخی کامل کنند که سیاهی او تمام بکلی برود پس بایند ستاره روشن
 و لطیف بود بعد از آن پیازند شیر و دو دپی نه جز و شیر و طافوره سیاه و کج و در صلایه اندازند
 و با سیاه اندک اندک می جنبانند آنکه سیاه نیکت خلط شود پس پیازند و ماش و آنرا
 نیکت بگویند و خمیر کنند و بسیار بگویند تا چون سرشیم چسبیده شود و آنرا مثل کوی که
 کنند و میان آن کوی بگذارند بعد از آنکه سیاه و شیر را در آن کج و بعد از آن سرشیم
 از آن آرد و کنند و ظرفی دیگر هم از آن باید که آرد و ماش سطح باشد چون نیکت
 خشک شده باشد که دو بار یا سه بار در کل گیرند و همه بار نیکو خشک کنند چون نیکت
 خشک شود در کوره با گشت قوی آتش کنند و آن غلوه مذکور را در میان آتش نهند
 و بدین غلوه مذکور نیکت سرخ شود چنانکه آرد و ماش در میان شود آنکه با نبر گیرند و زود
 از او میان آب افکنند که کل رقیقه شود و زین عقد شده باشد و نیکو کوتکه بود انشاء الله
 تعالی که مجرب است فصل پنجم در صفت کوتکه دیگر و از ماش کرده پیاورند سیاه
 خالص و او را با اسپند سوختی سه روز نیکت سخی کنند تا سیاه شود و بعد از آن با آب
 لیمو بشویند تا خل از او افتد و مانند ستاره سفید شود بعد از آن پیازند پیخته را و سر
 یک اذن سوراخ کنند و بدان مغز پیخته را یک بکشند تا آنکه پیخته خالی باشد آنکه دایره
 از موم بر گیرند و در سوراخ پیخته را حلقه کنند و سیاه مذکور را در میان آن کنند و در
 سوراخ پیخته رو که پراکنده شود چون سیاه پیخته رو موم را دور کنند و هم قدری از

از پوست پخته آن سوراخ پخته مذکور را با لعاب پخته بگیرند چون خشک شود پیاده
 سیر را و دانه دانه کنند بکار و خوب از سر و تنال سیر و رو کنند و بگویند چنانکه
 چون مسکه شود و ویروده درم دو درم آرد ماش داخل کنند و بگویند چون نیک
 گویند پیاده و پخته مذکور را و مقدار یک پشت کار و از این سیر گویند برویند
 و همه جا هموار و محکم کنند پس در آفتاب بدارند تا خشک شود بعد از آن یکبار دیگر
 بگیرند و خشک کنند تا غایت هفت نوبت سیر بگیرند و هر نوبت نیک خشک
 کنند بعد از آن هفتمین آرد ماش دورا بگیرند و نیک خشک کنند آنکه تا اینین بار یک در میان
 آن بنهند و نیم روغن تلخ در یکی بزرگ کنند چنانکه در جوش سیر برود پس برپوش
 و یکت پیاده و تار در میان آن بندند و آن مخلوط پخته در میان آن پیاده چنانکه دو
 انگشت از ته و یکت بلند بود و آتش سخت کنند تا هشت پاس تمام بعد از آن بگذارند تا سرد
 شود پیرون آردند و او را از پخته باز کنند و سیاه را پیرون آردند و هنوز عقد نشده باشد
 در جامه بندند و سه روز در دهان گیرند بعد از آن سه روز یکشب در میان آب بسوخته سرد
 اندازند که عقد کامل گردد و گویند که نیکو شود فصل ششم در حب الزینق و زینق را با قاری سیاه
 گویند و ویرانام بسیار است و بلغت کسیران القمان القیط الزمرم الحی الملاء السمات
 البور الزاد و رق الروحان عین الحیون اللبیین الحل الدسق الاالق الفرار الریح الناقه
 الطیار و این مجموع زبان کسیران است و زبان شیرازی حبیه گویند و بهترین فی
 بونکه زنده بود و مستعمل نگردیده باشد و نجایت چنده بود و اگر در کرباس پیاره کنند و پخته
 تا پیرون آردند لون کرباس سیاه شود و زاق نیز گویند و فی الاختیارات آنکه آنرا

گوئند خوانند چون در دهن بدارند معده را قوت دهد و تشنگی باز دارد و امساک دهد
 و صداع ببرد **فصل هشتم** در حب الریق مع الذهب بوزن گوئند در دهن داشتن
 امساک را بغایت کنند و تلامسه و خشک شدن دهن را سود دارد و پیاز و نیاجاب
 بکچر و زرد سرخ بکچر و براده کرده یکجا جمع کنند و حب بپزند و در روز یکبار بنهند
 آن در آمد میده گیرند و بکثرت دهند تا فرو برد و بعد از سه روز را بکشند و حب مذکور را
 از شکم او بیرون آورند و بشویند و بوقت حاجت در دهن گیرند چنان شود که خواهند
فصل نهم در صفت حب الریق مع الذهب و الفضة که در دهن گیرند و قوت
 امساک دهد و صداع و تشنگی و تشنگی نفس را سود دهد و دهان و کام خشک را سود
 پیاز و زرد سرخ خالص براده کرده و در یک حبه فضا براده کرده پاکیزه و بکچر و نیاجاب
 و هر سه را یکی کنند و پیاز و صلا نیکی کنند و حب بپزند و در میان آرد سرشته و با لیان
 سیاه یا زرد سیاه بپزند تا فرو برد و یکشنبه روز نکا بدارند و بعد از آن آنرا بکشند و
 حب مذکور را از حوصله او بمانند و آب سرد بشویند و بوقت حاجت در دهن
 گیرند که حجر است **فصل دهم** در حب الریق مع جسد التوتیا و پین الحجر البصری که
 در دهان گیرند نیک نافع آید و محرر مزاج را بغایت سود دارد و دفع تشنگی کند و
 امساک را فایده قوی بخش پیاز و زرد سرخ بکچر و جسد شکم بصری بکچر و بصری را
 بکذارند تا کاداشته شود و زریق پندارند و حب بپزند و با لیان بپزند تا بخورد و نیم روز بکشد
 بعد از آن با لیان را بکشند و حب مذکور را بمانند و بوقت حاجت کار فرمایند و
 در دهن گیرند که نافع آید **فصل دهم** در حب الریق مع اجساد مختلفه و آنرا بزبان بپزند

پر بساوی خوانند و گویند در دهن داشتن منافع بسیار دارد و وقت امساک قوی
 دهد و معده را گرم کند و زود بهضم کند و آروغ ترش دفع کند بسیار و زنده بقیق و جزو
 و فضا را برده کرده تنبیه جزو برده آهن پاکیزه نیم جزو و شکر ف رومی دائمی و نیم
 جزو و قشیشاء ذهبی و جملگی کجاست و بسیارند و در وقت سودن اندک آب اندازند
 و میسایند تا حب شود پس بپزند خشت پوشه در میان و می کوی کنند و در آن
 کوی قدرتی برک دودهی نهند و این حب در میان کوی بروی دودهی نهند و اگر
 دودهی پوستانند سرش بگل حکمت کرده محکم کنند و چون خشک کرد و آتش
 خفیف لهت نهند و نیک سرو کنند پس آن حب را از آن کوی بیرون آورند و در
 آب سرو اندازند و بوقت حاجت در دهن گیرند که مقصود حاصل شود فصل باز
 و اسم در صفت حب دیگر که انزال دیر شود و القاطی سفرا بکیرند عاقر قرحا و
 جزو و قرضل دو جزو و مشک بستی کچر و و همه را یکی کنند و بسیارند و پزند و باب
 اصابع الاصوص و با شیر درک پرورده حب کنند مثل نخودی و بوقت حاجت در دهن
 گیرند که قوتی عظیم و لذتی خوش آینه چند صفت حب دیگر که دلزدت و القاطی سفرا بکیرند
 و انزال دیر شود بکیرند کچم اصابع الاصوص کچر و عاقر قرحا و جزو و قرضل دو جزو
 و در دیک کنند و بسیارند و پزند و باب نکس تر بسر شد و حب کنند و بوقت حاجت
 در دهن گیرند که قوتی عظیم و لذتی غریب مشاهده نمایند نوع دیگر روز یکشنبه پنج حبه
 دبا توره که جانب مشرق بوده باشد بکند و بخور عود و دبا و دانه پنج نوبل و در کمر
 سبده در چند جاع کند انزال نشود و اگر انزال خواهد بطرف شکم سپارد و خلاص شود

و این حب
 را بکیرند
 و در دهن
 گیرند

صفت حب الزئبق مع الفضة زئبق کچھ و فضہ کچھ و جمع کردہ بخور و خروس سفید
 و ہند و یکشہ نام باندھد از آن اورا بگشند و کوکبہ تماندہ اسماک و تشکی را قوۃ
 و ہد و السلام باب سی و یکم صیغۃ الکتاب چون بنویسند پیدائش و چون بر
 آتش از ہر رنگ پیداشود و از ہر داروئی رنگی پدید آید غیر مکرر و این کفصل است
 فصل اول اگر آب پیار و نیل و زرد چوبہ و ما زور و ناس و اشجار نوشاد
 شاخی از ہر یک جزوی جمع کنند و بان بنویسند خطی بہر ہر چہ خوبتر آید و اگر باز و و
 زاک سرخ بنویسند پیدائش و چون آب بنویسند خط سیاہ و لطیف پیداشود و
 اگر آب پیاز سیاہ بنویسند بر آتش برند سیاہ بر آید و اگر آب لیمو سیاہ بر کاغذ بنویسند
 یا مرفوج آب پیاز بنویسند بر آتش بداند رنگ زرد تیرہ پیداشود و اگر کاغذ شیر عورتان
 و شب یانی بنویسند و آب پیالہ انداختہ شیر سیدہ بود تر نشود اگر نوشاد بنویسند
 پیدائش و چون بر آتش برند پیداشود و اگر آب چشم کہ سیاہ بنویسند بر روز پیدائش و
 بشب توان خواندن چنانکہ در روز و اگر سپند سوخی ستہ روز در آب کنند و بعد از آن
 بنویسند آب سرخ ہر چہ لطیف تر بر آید اگر خون کہوتر را با سیاہی دوات پیاز
 و بان کتابت کنند روز شواں خواند و دیگر کتابتی کہ بر روی آب ایستادہ کند و حروف
 آن از ہم کسلہ و این بقایت عجیب است بکیر و بورہ سرخ سیاہی دوات پیاز
 و ہر دورا بروغن زیت یا روغن فسطاوی کند و بان مرکب بر روی آب کتابت
 کند نوشتہ در سرب پیدائش نوعی دیگر نوشاد و نیل طویا مساوی الوزن بمرق نھا
 یا عرق لیمو سایدہ و بر کاغذ یا شیشہ ہر چہ از آہن باشد از نموم کفاحہ خیری تھلم بنویسند

و بعد از آن او بیه را ساییده بر آن نوشته زیرند و در آفتاب نگا دارند تا خشک شود
 بعد از لحظه بشویند آنچه حروف نوشته باشد بر صفحه آهین صاف و روشن نمودار شود
 نوعی دیگر اگر طلا را چید بار در محلول طوطیا که بآب ساییده باشند غوطه دهند برنگت مس
 شود اگر زاک سفید را با قلیا و سرکه سی کند و بعد از خشک شدن با سرکه پامیز و بر روی
 حروف نوشته با لندیم اثر حروف زایل شود و کاغذ سفید گردد و اگر موم گرم را کمتر بر روی
 نوشته بگذارند و بردارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سماک و سم الفار و مساوی وزن بآب
 ساییده بر حروف نوشته زیرند و بر آفتاب نگا دارند و اثر حروف زایل شود و کاغذ سفید
 ماند نوعی دیگر اگر خواهند برنگت نوشته پیدا شود موم را با روغن کجند بگذارند هر چه خواهند
 برنگت نقش کنند سه روز بگذرد پس بسیر که شد بشویند نوشته پیدا شود و آب سی و
 دوم در صفت دسبمای کار و ساختن با جوروی و بنزد و سنج و زرد و صدف
 کاری و آن دو فصل است فصل اول بنام صدف نک یعنی مهره و او را در
 باون خور کنند و به پزند و صلا بکنند و بشویند و خشک کنند و به رده و رده و دوم
 شکوف صلا بکرده زرد اب کر قه اضافه کند و با یکدیگر پیامیزند و قدری صدف
 عروسک در آتش داشته چنانکه ورق ورق از یکدیگر فرویزند مانند برگ پیران
 صدف قدری در آن نک و شکوف افکنند و با شیر کاه میش که اول کچم آورده
 باشد بسیر شدند و بقدر دسبمای کار دو باصول آن بسیارند چنانکه خواهند پس بسیارند قلم کاه
 و سربای او را در کنند و اندر و نش پاک سازند و این دسبه در یک برگ از برگ یک
 برگت که باشد و اگر با آن نود و هشت باشد و در میان قلم کاه و سربای او را با روغن ماسن کنند

و یکی را آب کنند چنانکه نیم دیک پر آب باشد و مقدار دو چهار انگشت پنبه دانه بر سر آب
 کنند و قلمهای کا و را در بالای پنبه دانه در پهلوی یکدیگر بزنند و سرپوش بر سر دیکت
 نهند و از صبح تا وقت سپاس آتش کنند تحت تیرونه سخت نرم چهار سه پاس
 دست باز دارند تا سرد شود و سه روز در سایه خشک کنند و بیرون آورند و بکج در آید
 آورند بعد از آن خلط از پنبه دانه کنند و چند عدد از این دسته در میان پنبه دانه افکنند
 و بدست مالند تا جلا گیرد و نورانی شود و رنگ و حسن پیدا کند که عقل حیران شود که
 چه جوهر است و صدف ریزه در او مانند زردی پس کار در او شبانه یا قلم تراش یا هر چه
 خواهند بکار برند **فصل دوم در صنعت رنگهای غیر مکرر که در دست کار و عمل کنند**
 و اینچنان باشد که اگر سبزی در غایت غنی خواهند که رنگ طوطی باشد درم از این
 سنگ مذکور و سه درم زنگار مصفا که گفته شد با چهار درم بسترشند و دو درم ریزه
 صدف که بغایت سبزی بود و اگر زرد خواهند درم از این سنگ و سه درم زنجیر
 زرد که او را سبک صلایه کرده باشند و اگر لاجوردی خواهند چهار درم نیل با لاجورد
 اول دو درم ریزه صدف عروسک با بمان شیر و خمیر و پوختن و جلا دادن بمان
 است که گفته شده دیگر بر چش دارو که خواهند توان ساخت و پوختن بکنج بود و این
 از مزیای غریبه است و همه کس این ندانند و این کار فرنگ است و این عمل از استادان
 یادگار است **باب سیم و سوم در علم سیمیا و ریاضیه که بسبب بعضی اعمال تصرف در**
قوه مجلیه حاضران کنند مثل آنکه چیزی در دست گیرند و در دست غایب نمایند
 در دست گیرند و در دهان کنند و در جام کنند و نشوز و شنبه با و چراغها و صنعههای

غیر مکرر غریبه در تهنیات و تهنیات آن انواع است در هفت فصل بیان می شود
 فصل اول در صفت آگهی خیزی در دست گیرند و غایب شود و پیاوردند و پس
 او را از پنج زرد و سبج بر دو در میان آرد و خمیر کرده بخوراند و زبل او را جمع کند
 و هرگاه که آنرا در دست نهند هر کالائی که در دست گیرند چنان نماید که غایب شود و این
 فنی غریبه است فصل دوم یا منع النار من الحرق نوعی که آتش از او نشوز و در دست
 و اندام بالید و پیاوردند و فصل کرده و آب نوشاد در همه اندام خود بالند چنانکه کسی نپند و بگذارد
 تا خشک شود و هر چند آتش زیاد بود در آن روند نشوز و این نوع غریبه است دیگر
 از این لطیف تر و عجیب تر پیاوردند و طلق حل کرده و نوشاد در آن بشویند و یکدوبار
 و حل خشک کنند و پیاوردند نقطه سامری و بر انگشتان خود بالند و بچرخ دارند تا در کبر و
 دوست را زیان نرسد و باز در حال بالید و باز دیگر و عجیب این است اگر خواهند که این
 صحبت را بشی خواب نیاید اضطراک و حب ایتل و زبل تمام و راس و چند پند ترا از پند
 جزوی مجموع را گویند و پنجه و بر انگشت فروخته بخور کنند و در آن بمشام هر کس رسد خواست
 تمام شب نوعی دیگر از آن عجیب تر و سیکو تر پیاوردند و طلق محلول را و لبهر که پیاورند
 و در دهان گیرند و غریزه کند آنگاه انگشت آتش شده در دهان گیرند و دهان نشوز و چون
 بیرون آورند و آب اندازند آب بجوشد و اگر کسی انگشت در دهان او کند بسوزد
 و این عجیب است و اگر موم در دهان گیرد فی الحال بگذارد فصل سوم در صفت
 چراغها که هر یک نوعی نماید سبز و زرد و غیره اول چراغی را که خانه پرازد آب نماید پیاوردند و
 کرک و سپه ماهی و هر دو را بگذارند و بهم پیاورند و فستیک کنند در چراغدان برافروزند و همه

خانه چنان نماید که پر آب باشد نوعی دیگر اگر بهفت دانم طرح گیرند و در روغن انگشت بسازند
 و چراغندان کنند و سفروند بروغن چراغ خانه پر از کرم نماید و این عجیب
 است نوعی دیگر اگر از مس چراغندان سازند و از پوست باغیله سازند و بر
 لفظ حرب کنند و چهار پنج از این چراغ بر آفتاب و زنده چنان نماید که خانه پر از ماست
 نوعی دیگر اگر چراغندان از مس سازند و بروغن رازی و زکار زیت جوشیده در آن
 کنند و شب بستر در آن نهند و شب سفروند هر که در آن خانه باشد بستر نماید نوعی دیگر
 چراغدان سیاه سازند و بخون مرغ سیاه و یا خون خرگوش و یا کرب سیاه سفروند بعد از آن
 روغن زیت بر سرش کند خانه همه نقش نوعی دیگر چراغ رقص که چون روشن کنند
 که در آن خانه باشند پی اختیار بر رقص این مخصوص زنان است بگیرند خرقه ایض و نرم
 بگویند و صلا بکنند و بر خرقه گمان مقداری شکل خرگوش با روغن زیت آویخته با آن شرم
 سازند و آنرا در سم بچند و شب سازند و چراغدانی پر از روغن زیت کرده این فستیده را
 روشن کنند آن اثر که گفته شد ظاهر کرد و نوع دیگر سازند آن کرمی را که در مرغار میاشد و
 و شب چون چراغ می نماید پس سر آن کرم در میان پوست آهو کنند و در مجلس در آورند
 و چراغها را نیز بر آفتاب و زنده در خانه باشد بستر نماید نوع دیگر اگر خواهند که چراغی را فرو
 که خانه همه پر آب نماید بگیرند خرچک و در روغن زیتون بچشانند و بالند و در شب بکنند
 و در چراغندان بر آفتاب و زنده همه خانه چنان نماید که پر از آب است نوع دیگر از آن عجیب تر
 اگر خواهند که پست چراغی روشن شود و پا و زنده سازند و بچشانند و کو که در و را با هم
 بگویند و پا میزند و خمیر کنند و بالند تا چون فستیده شود بعد از آن چراغدانی پر از روغن

کنند و سیرتله را بسوزانند و آنرا بجای مینهند و آن سیرتله را که از پناز و کوکود
 ساخته اند مینهند و بپند و پندی از این پندی از کوکود بر یکدیگر مینهند سیرتله که کوکود بود
 سیرتله آتش گیرد و بالا رود تا پیراغ رسد و آتش را هیچ کس نمیندازد تا اینکه پیراغ روشن
 شود و این نیز از عجایب هاست نوع دیگر که خام خود بخود حرکت کند بسیارند و یا اثر
 خاکی بسیار و کین دان آنرا بزرگ سازند و قدری فراتر در وی نهند و روی آنرا بشهر
 یا آتش بپوشد و یکم کند پس اگر بر سنگ کرم یا در آفتاب یا آتش نهند خام حرکت
 آید نوع دیگر که خام از آتش بگریزد و پاورند و غلام و خاکی از وی بسیارند و در کین دان او
 قدری فراتر بکند و روی آنرا بصفحه نقره یا چیر دیگر نیکو یکم کند چنان خام را بر روی
 آتش نهند بالای آتش قرار گیرند و بگریزد نوع دیگر خاکی که بر روی آب بازی و به دست
 نرود و بر روی آب ایستاده باندیکه خاکی از نقره که یکت دانست زیاده نباشد و کین
 او را از کجریا یا سندر و س کند هرگاه این خام را بر روی آب نهند آب نرود اگر زایل
 خروکوش را در مجلس آتش کنند از مردمان صورتها ظاهر شود که موجب خنده باشد
 فصل چهارم در شعبه و عجایبهای غیر مکرر لطیف پاورند و مرغ و آنرا در آب یا در ناس
 یا بقم بپزند و بعد از آن در موم گیرند و بکار و نقره بر آن آتش کنند و در سیرتله افکند بعد از آن
 بر وارند و پاک کنند از موم و آنچه آتش شده باشد سفید بود و باقی سرخ و لطیف نماید و لعب اگر
 آتشی را بر وغن لبسان چرب کنند و بر آتش دارند مانند شمع بسوزد و سجده پاورند و کوکود
 فارسی و خور و بسایند و آنرا با لفظ سفید بسپارند و چون خمیر کنند از وی غلوله سازند بر مثال
 مار و بگذارند تا خشک شود و با خود دارند هرگاه که خواهند که لعب نمایند غلوله را بکار

بگیرد چنانکه گاه بیشتر باشد و بگذارد تا خشک شود پس باورند طشتی را و آن غلغله را دارد او
آویزند و سوزن جوال دوزی را سنج کرده در غلغله فرو برند مانند شمع روشن شود
و بر سر آب روان کرد و فصل پنجم در صفت تصفیات و آن بر دو نوع است اول
بگیرد برک کاوه و آنرا بچون شتر پیالاید و بر وغن او چرب کند و در ظرف رصاص کرد
سر آنرا محکم بندد و بر زیر زبل اسب دفن کند و هر سه روز تبدیل زبل کند تا وقتیکه جانور
در آن متولد شود بصورت ماری و سر او بستر شتر مشابیه بود و هر دو چشمان او سیاه باشد و
دو بال خورد برد و جانب کتف او باشد پس باید قدری از خون شتر همیاداشته باشد
هر گاه سر ظرف بکشد و آن مار چشم بکشد باید فوری قدری از خون مذکور در چشم و روی
او بچکاند چنانکه دیگر فرو کشید بقدر نیست مثقال خون شتر چشم و روی او ریخته باشد و آن
بر عبت تمام آنرا میخورد تا سه روز بعد از آن روز بقدر چهل درم از شش شتر بزجوش خون شتر
اندازد تا بخورد و تا چهار روز دیگر از شش شتر خوراک او دهد بعد از بحث روز آن جانور
بشکل شتر شود پس قدری از بول شتر بر او ریزد فی الفور پاشا مد وضعیف شود پس از آن
ساعت کار دیگری انددن ظرف بگردن او نهد و زور کند تا خون او بچشد و در آن ظرف
جمع شود و هر حاجتی که هست در آن خون است لیکن در پرورش آنرا و در زیر زبل
احتیاط مینماید و سر ظرف را وصل محکم باید نمود بکل حکمت تا بخار از او بیرون
نرود و اگر اندک تصفیری و تصویری در اصل عمل راه یا بدرج عامل ضایع شود و حکم
گفته اند هر که قدری از آن خون بکف پای مالد بر روی آب توان رفت و هرگز غرق
نشود و طی الارض نیز حاصل شود و اگر از آن خون قدری بر روی خود مالند کسی او را غرق

و اگر بر سر آمد و سر بر پهنه زیر آسمان باشد فوری ابری پیدا شود و باران بارد و بخند
 غیر موسم باشد نوعی دیگر که در لوبیا و آنرا بخون حمار می نامند و در ظرفی کرده در زیر سر کین حمار
 و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد و تا مدت سه ماه بعد از آن پیرون آورد در آن
 ماران سرخ کزنده کشنده مشکون شده باشد آن مار را با حیاط تمام در ظرف نجاشی
 کند که سر آن شکست و تا یک هفته خون حمار بخورد و آنرا در پیس سر آن ظرف را
 محکم بسته تا سه هفته بگذارد تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی بماند انواع الوان و تاجی مثل
 تاج خروس و دو بال خورد خواهد داشت و پنداریان او را کلموس نامند و او را پنج نیاید
 و او خورد تا قوت حرکت نداشته باشد پس و ماغ خود را محکم به بندد که را یکم او ضرر بد ماغ نر
 و دست خود را در دست کش جرمی باید کرد و آن مال را بجازی گرفته از شیشه پیرون آورده
 به شاری افکند فوری کاروی شیر بر پیش براند و چنان نکند که سرش از تن جدا شود
 که مبادا سر بریده بطبیعت و آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کمیابتر
 آید است که اگر قدری از آن بر مس که احش اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت
 با حیاط تمام نگاه دارند از خواص سر او هر گاه که باران عظیم بیاید بجانب آسمان سر را از
 کند باران موقوف شود و در پر شکری که آن سر باشد همیشه منصور و فیروز باشد
 و هر که آن سر را بازوی خود بندد بروی آب رود غرق نشود و بهیچ طایر طیران
 کند و از چشم مردمان پنهان شود و بازوی هر مریضی بندد شایا بد نوعی دیگر تخم
 مرغ را سوزا خ کرده و سفیده را تمام پیرون آورده زرده را کزاده و قدری نمکی داخل
 در تخم کرده و سوزا خ تخم را مسدود کرده چهل روز در زیر سر کین اسب دفن کند تا چون مضمضه

شود پس پرون آورده خشک کرده با شکر ساییده و ناشتا بخورد هر کس دهد در محبت
 بختی رسد که احدی را بادی برابری نکند هیچ کس را با وجود او اختیار نکند بخت بر رسیده
 فصل ششم در تخنات بکیر و مغز سر کس و استخوان مار سیاه و استخوان آدم مجموع
 تا چهل روز در زمین خنک دفن نموده بعد از آن پرون آورده خشک سازد پس پیاز
 استخوان پوسیده انسان مجموع را کوبیده با هم پیامیزد و بریل خمیر کرده در زیر برخت
 که خواب بسوزاند تا موش خنای درخت سر بر زمین گذارد تا آن وقت که دو منقطع شود خالی
 از نجاس نیست فصل هفتم اندر صفت های غریب و نهرهای عجیب اگر خواهند که پندام
 ماهی را بگیرند یا وزن آن را اندازند هرگاه و پیالایند و در آب ریزند هر ماهی که از آن آب
 بخورد بهوش شود و بر سر آب آید و بگیرند نوع دیگر خواهند که پندام مرغ بگیرند که در آب بکنند
 بچوشتان مرغ که بخورد بهوش شود و اگر خواهند که آن مرغ بهوش باز آید سر آن مرغ را
 در هین کیند بهوش باز آید صفت دیگر که مرغ پندست کشته شود بگیرند مرغ را و از خلق او
 موئی برکنند و در خانه خالی کاردی بر زمین فرو برده چنانکه سر کارد بالا باشد و مرغ را
 را بکنند مرغ خلق خود را بدان کار و شیر و لعب دیگر چون خواهند که در مجلسی شخی را بکنند
 که در ساعت بنیز شود و برکت و شاخ و شکوفه و میوه دهد بگیرد شیریندی یا تخم خیار
 در میان خون آدمی که از شر تخم حاصل شده باشد آغشته سازد و هفت روز در آب
 نهد تا طبع نیکو یا بد بعد از آن پرون آرد و کافندی بسته در سایه خشک کند تا مدت هفت
 روز پس در میان کرباسی نهند و نگا دارد و قدری کل که بمیاد و دهقان می جب جرقه
 شیار کردن بگیرد و خشک کرده نگا دارد پس وقت ضرورت عمل آن خاک را برین

یا بر طاس بزرگ ریزد و آن دانه را در میان آن نهد و آب گرم بریزد و آن مقدار که خم باشد
 رسد پس بمیدلی روی او را پیوست و مردم را بجن مشغول کند چون ساعتی بگذرد آن کرم برود
 و برکت آورده میوه در پنجایت عجیب است لعاب القطاس که از کاغذ شکل ماهی تا بسیار
 که در او کباب یا خاگینه توان بخت کپور و شب یانی و مقداری کافور با یک دیگر سیاهیزد و
 بکاغذ کمر او و نیکو را مالیده خشک نموده بر سر آتش نهد و روغن در وی ریزد و آنچه
 خواهد پیزد و آب سی و چهارم در صفت میراثم بنیر که جوهر الضایع بود و آن کفصل است
 فصل ستانند بنیر تازه چند الکه خواهند و بکار و ورق شک بدرازی یا سپنا به نریند چند
 و هر چند شک تر بود بهتر بود الکه بر روی شک سطحی آب است نذیده را نرم حبه فرش نماید
 و آن در قمار بر روی آن که بهم دیگر بخشد بکیند و بر روی آن اوراق نیز با یک نرم
 پیاشند بقدریکه از آب پیوشانند و شک سطحی دیگر سیاه رنگین بر روی آن گذارده تا
 و نهایت آن بنیر تمام فشرده شود و در آب آید پس آب بشوید و بدستور فرش و لحاف
 از شک ساییده کند و یک هفته در زیر شک گذارد پس آب پاک شسته که سرخی و چر
 که داشته باشد آن بنیر بالکل رفع کرد که چون در آفتاب گذارد چربی از آن ظاهر نگردد و
 اگر ظاهر گردد باز آب شک و آبک بجوشانند تا بجای رسد که اصل چربی در آن نماند
 و کمال آن معده چربی و سرخی است پس مانند سر به بسیار نهد و در شیشه کند و از گرد غبار
 نگاه دارد و چون خواهند که بکار برند ستانند سفید تخم مرغ و در شیشه دیگر کنند و بچینند
 تا الکه که کف بر آورد و بگذارد تا آن سفیده اندر شیشه همچون آب ریزد و پاره زرد قام
 باشد بزرگ هر و آید پس این آب بر گیرند و قطره قطره در این می چکانند و در صلیه اندازند

تا آنگاه که آب پخته با سنگ بالا در سنگ پائین بچسبد و نگذارد که سنگ از سنگ
 برخیزد که چیزی بود بنهایت محکم و سختی و چون خواهند که جاری شود و رونده گردد آب
 بکشد و قطر چند بروی چکانند تا رونده شود و این سیرش می باشد که آب و آتش بروی
 کار نکند و باید که چندان آب است بروی افکند که در آن ساعت بجار برزد و چون بار
 از آن بماند بکار بر حل شود و مانند سنگ باشد و این را سرش می گویند پس کار این
 راست آید که در عقل راست نیاید باب سیم نهم اندر ساختن سبب سخن گو که هزار بار
 بخت بماند چون طبل بر درویشان آواز دهد و بوی مشک از او آید و آن دو فصل است
 فصل اول تراشیدن از چوب کوی نارنجی اندرون او را تهی کنند و بر هر طرف سوختی
 بگذارند و بر در است و هر سو را خنک میسوزینند و سر سو را بر سر ششم بچسبانند
 و بگریه او قدری مشک و جگر تبسیه دهند بعد از آن ان کوی را نقشهای لطیف
 و پاکیزه کنند و روغن شامی دهند و اگر او را بوی کئی بوی مشک از او آید و اگر در دست
 گیرند چون نارنج باشد و اگر بر بارش بخت بماند چون طبل سخنگو بر و این از عجایب است
 و غایبات است فصل دوم در صفت ساختن طوس گمان از کاغذ که بسیار جا
 بکار آید و پیاورد کاغذ خطائی را دارد و داده یعنی آهار کرده که در باب حلیه الکتاب ذکر او
 شد بعد از آن پیاورد روغن گمان و شکوفه مصفا و زکام مصفا و پیاورد زنجبیل مطبوخ
 صافی و پیاورد نیل سرب اول از بر زنگنه از این رنگها که خواهند صلایه کنند
 بعد از آن با روغن گمان که شکست باشد و بیکر صلایه کنند چنانکه در بهشت درم روغن
 دو درم زنگنه بود و چون نیک صلایه شده از آن کاغذ آهار در خطائی بروی شسته

بکشدند از این روغن یکین یکری شکت برو بالند و در آفتاب گذارند تا خشک شود آنکه
 یکبار دیگر از این روغن در شکت بروی بالند و در آفتاب گذارند تا یک خشک شود آنکه
 روغن اول که مالیده اند و از آن دوم هر دو بر کاغذ منقش خواهد شد یعنی تازه خواهد شد
 و شش پدید خواهد آمد آنکه این طوسی باشد و غایت خوبی از جهت کمان بلا نظیر است و مانع
 نیز از این شش توان کرد و پوشش و شش و سینه پاره و آنچه قابل باشد توان از این طوسی کار برد
 این را در رنگ مالیدن بهتر خواهند زنگار کنند و زنج کشند زرد شود و نیل
 کنند لا جرم شود و شکوف کنند سرخ شود و هر رنگ که با روغن در آمیزند و بر کاغذ
 بالند طوسی همان رنگ بر آید و در وقت رنگ دادن باید او را از خاک و گل پاک داشت
 باب سیم و ششم در ساختن برنج دمشقی و سیاه ساختن و بند کردن سیاه و حل
 کردن طلای و ساختن صلایه نور بخش از جوهر مصری و کحل الجواهر و ساختن شیر آب فاقی
 و این باب هجده فصل است فصل اول در ساختن برنج دمشقی بلا شش سازند
 نحاس را چنانکه خواهند و جمله را شک کنند و ریزه ریزه سازند و قیاس درمی
 و هر چند ریزه تر است بهتر باشد پس پاره رنج نحاس شکت بصری و خور و بسیارینند
 بعد از آن او را باد و شتاب مویز یا هفت کهنه جلاب کرده بسیر شدند و مانند نان قرص
 سازند و بر سفال آب نرسیده نهند و زیر آن سفال آتش کنند تا چندان بسوزد که سیاه
 شود سخت کرد پس بار دیگر از سفال بر گیرند و بسیاریند و لث قوتیای آنکس برود شود
 و بر این قوتیا اندازند و بر سیم اغیزند پس پاره نبلوه بزرگی را بر اندازند و نحاس ریزه و بزرگ
 شک کنند پس از این شکت بصری قدری در بالای او ریزند و ریزه نحاس دیگر باره بزرگ

بر بالای نکت بصری و نکت بصری بر بالای مس همچنین تا تمام بوزینه بند و بکل
 حکمت گیرند و در اقسام نهند تا خشک شود و بعد از آن در کوره نهند و با نکت
 سپار و دهمای بزرگ بپزند و در آن قوی و یک ساعت تمام بپزند چنانکه این
 چوبه و نخاس که داخل شود بعد از آن بیرون آورند و سر کنند و بقیه اله تعالی زند
 باشد که هرگز نمیزد و شیخ دمشقی باشد بگون یاز مغربی و برابر قیمت ده پانزده همه برخی
 و این برنج هر چه خواهند از پشت آفتاب و طاس طبق بسازند که هر روز رنگ زیاده ببرد
 و این برنج مروی و دمشقی خوانند و آنرا علم فصل دوم در ساختن سیاه و این اسرار
 غریبه است بدانکه این عمل سخت دشوار است و از حکمای اوایل کسی نکرده و در این
 وقت استادان این ضعیف که با انواع فنون آراسته بودند چون بساحل دریاست
 افتادند بشهری رسیدند که آنرا از اجالت گویند بخدمت حکیمی پیر معروف محاسن
 نام داشت سه سال در خدمت پیر بودند و او را همیشه در این مشغول دیده و بعد از چندی
 چنانکه در مقابل این عمل روشن باشد تا پیر که این را بخواهد بر خود آسان نکند و این عمل را
 عزیز دارند و منتظر نهند که فنی لطیف است آغاز این عمل شریف در ساختن این جوهر
 که معروفست سیاه پانزده جزو سرب محلول که آب ساجی حل کرده باشند و
 پنج جزو طلای سیاه که بپاشنی طبع ساجی که داخل باشند پس بر دورا و جانی کنند آب
 ساجی در سرش بپزند و صلایه کنند تا بپزد و کمی شود و با یکدیگر بپایانند و مزوج کرد
 پس در کرباس مطهر کرده و بقوت گچ بنشیند تا صاف شود و بیرون آید و بقیه
 یکی که دو نیست زین صافی روشن که از زینت معدنی فرق شوان کرد و در چند محل بکار آید

اموختند

نقارند

روشن و نورانی شود و هر عملی که بتوان کرد در روز و در آن روز که در او کشند منور گرداند
 و روشن و نورانی گرداند فصل سوم در صفت حل طلق که در کار با ضرورت شود و
 انواع بود و از همه یکی گفته شد پیاوردن طلق را با آب سرخ غایبانه مرتبه و در آب سرد
 و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسه کنند و چند عدد استغریا خرا بر سرش کنند و بارین باری
 بردست بالند که چیزی از او مانند و غیروا آید و آنرا در کاسه جمع کنند و آنچه بر سر آید
 بریزند و آنچه باقی بماند تا خشک شود جمع کنند در کوزه و آن کوزه را در کارگاه کل کوزه
 کران یا کاسه کران با کوزه های خام آن کوزه سر گرفته را به نرند و سه روز چنین کنند این طلق
 مانند سفیده خواهد آمد آنرا صلا کنند و در شیشه کرده و سرش مهر کنند و پست و بهشت روز
 در چاه حل که گفته شد بنهند و بطریقی که هر سه روز نعل تازه کنند جدا نه پست و بهشت روز پیران
 آورند و در کوزه قلع کنند و سرش بجا فور گیرند و زنجیر آهنی در او بندند و در شور خاوی
 پیاورند و کیشب بگذارند و صبح پیران آورند و پیران کلتای بهشتا چیزی در میان کوزه ها
 بود مانند شیر سفید و روشن و صافی که از سیاه فرق شوان کردن و بهر جا که طلق حل
 کرده و گشته آنرا کار فرمایند فصل چهارم نوع دیگر آسان تر بود و درم طلق و سق کوزه
 و پست درم شیر کاو زرد که کرم و تازه بدوشند و چندان بالند که حل شود و باز در
 حل بنهند و دیگر خواهند عمل نمایند فصل پنجم در صفت صلایه نور بخش که از جسد بصری
 سازند که هر کس صبح و شام آنرا در چشمش بریزد در چشم و علت های چشمی چشم او را نهد
 و عجب پسندیده است بستانده درم سنگ بصری پاکیزه و همان مقدار شده که زرد پاکیزه
 و هر دو را در دیک سفالین بنهند و آبش بریان کنند تا بسوزد و چون سرد شود آتش

برآرد و شش درم مسکه کاوشش درم سما که و شش درم غسل نخی شست و خالص برهنند و بمانند
 و در یک بوبه نهند و سرش نمایان بپوشند که دو دار و پروان نیاید و یک پاس برآورد و بعد
 از آن در بان بوبه کشاد کنند و سرنگون کنند و آنچه جسد از او بریزد بان بهمان طریق
 کنند چون یک گویا که جسد بدین نوع جسع شود هرگز آزار مدام در چشم کشد هرگز تاریکی چشم
 نماند و هرگز آزار در چشم نبود و کرد و بخار از چشم دور سازد و روشنی بفریاد و حرارت
 چشم را فصل ششم کحل الجواهر سیاهانی پیازند فروزه دو مثقال و قلع بدخشان دو
 مثقال و یاقوت زمانی دو مثقال و مروارید سفید ناست دو مثقال و اقلیمسی
 زرد دو مثقال و اقلیمسیای شمره دو مثقال و مریشیای ذنبی دو مثقال و بست سبز
 شغال و حقیق مینی دو مثقال و دهنج قرمزی دو مثقال و شادنج دو مثقال و نبات مصری
 دو مثقال و اول دهنج قرمزی را در آب انار ترش است و دور و زبر و رده کند و دارو را
 دیگر را است و در آب باران بهاری پرورده کنند و خشک کنند و بسایند و با
 دهنج قرمزی آمیخته کنند و باز بهر آب بسایند و بکار برند و خاصیت این کحل بکثر است
 نیاید و از دست کسی نیاید مگر شایان عالم را فصل هفتم آب فاروق و خواص
 بسیار است و چنان باشد که پیازند شوره و دوباره و فکری اعلا و شکری زاج سفید
 و ربع آن شوره و نوشت در یک گانی و این هر سه دارو را با بایک دیگر بسایند و در
 قرح و اسپسق مصعده کنند شیر آبی از او بچکد که اگر کار دی در او فسد و برندان کار
 که دانه شود و دست باند و تا چنان باشد که دو پاس آتش معتدل کنند
 و در میان پاس او قرح سرخ شده اقیق بهند آب چکیدن گیرد و چون قرح سرخ شد

اینست بنفشه ز قرح نیز و دوی پیدا کرد و اینست نیز سرخ شود و باید که اینست را بگذارد و چون سر
 شود فرو آورد و این خواص بسیار دارد اول اگر کسی را العیاذ و بالله بهک یا برص
 باشد بروی مالدرنگ دی تبدیل شود بکرات بالند دفع شود و اگر جراحت شود
 بموم و روغن دو کنند دروی گذاشته شود و حل گردد و نیز گفته اند که اگر هست لثه
 دروی افکنند که گاه شده و هیچده لوله لثه شود نوعی دیگر شرب ساخن جاروق بکثیر
 شوره آگشته که قلم باشد بکثیر و زاج کرمانی بنفشه و جود جاد سخی کنند آنکه در قرح
 که چهار دانگ می اجرا باشد و دو دانگ خالی و قرحا بکل حکمت یکم و اینست را برین
 استوار کنند و مقطر آنرا یکم ندونکا هارند و از ضیئه از اجبت جراحت بکار برتک
 است و الله اعلم باب سی هفتم در رنگ کرون یا قوت سفید که محل شود و قیمت
 یا قوت سرخ کیر و آن در یک فصل است فصل یکم ز قله و زاک سیاه و قله قطار و قله
 و خاله فولاد و دهم الاخون یعنی خون سیاه و شان از هر یک جزوی و از پوست پانچ
 جزوی همه را بسایند بیه که و بول صیان بکیر و تمام تاشب چون خشک شود آنگه
 در شیشه که بکل حکمت کر قه باشد کنند و در شیشه دیگر بنهند و سر آن شیشه را باید که در
 زیرین باشد آنکه در زیر بل ترکند تا حل شود و پیرون آورند و مدت حلش سیست
 بکیر و بود یا یکم چون حل شود پیرون آورند و آنچه در او بوده سرخ بود مانند خون که
 آنکه یا قوت را بستانند و در سرخ بکینند کنند که در کل حکمت کر قه باشند و از آن آب
 سرخ بروریزند چنانکه در آن آغشته شود و قدحی بر سر آن نهند و آتش در زیر آن کنند
 تا رنگ کیر و آنکه پیرون آورند یا قوت سرخ باشد مانند وانه انار لطیف و پاک بر جا

که خواهند بکار برند آب سی میستم در صفت نوشتن بر عقیق و ساختن اقلیمای سیم
 و ساختن روی سوخته جهت رنگ بلور و طریق بر آوردن نمک از نباتات و ساختن
 مس آهن و آن در پنج فصل است **فصل اول** در نوشتن بر عقیق بستانند ساجی
 و پاره برگ عرعر و هر دو را همچون سر سببند و آنکه سبب که فلیه نیز برد و را بالند و هر چه خواهند
 بر عقیق نویسند و بگذارند تا خشک شود و در کوره آتش برند تا نیک گرم شود و چون زمانی
 بر آید از آتش بیرون آورند و چون سرد شود و از روی دور کنند و آنچه نوشته اند پدید آید
 مانند سیم سفید یا هر و از یخام و لطیف و دل پذیر باشد **فصل دوم** در ساختن اقلیمای
 سیارند سیم پاک و براده مس مثل وی و هر دو را بگذارند و کبریت زدند در او افکندند
 اندک و آنکه او را ریزه فرو کنند تا سبب یک بزنند و هر چه سوخته بود بهمان طریق گفته
 شد کار فرمایند و این را اقلیمای سیم گویند **فصل سوم** روی سوخته سیارند براده مس
 پاکیزه و در کنار آواری کبریت زرد سوخته اندکی بخوروش دهند تا سوخته گردد بیرون آورند
 و آنچه سوخته بود جدا دارند و آنچه سوخته است بهمان طریق بسوزانند بعد از آن پاکیزه
 بشویند و بدارند تا سبب یک گفته شد و نمک بلور و غیره بکار برند و گویند **فصل چهارم** در صفت
 ساختن مس آهن و آنکه شکر کرده یا چیزی ساختن آهن و او را پاکیزه
 کنند و بسوهمان بالند تا جمله زکما و میهار روی برود و اگر یار شکر باشد بهتر آید
 سیارند با قله و بچوشانند در میان آب مثلا اگر شیر آهن ریزه باشد یک سیر با قله در
 سیر آب اندازند و چند آن بچوشانند که پنج سیر باز آید و در قیاس نیم سیر نمک
 سوده در میان آب با قله ریزد تا حل شود پس سیارند آهن یار را و در آب اندازند

و چو شانه شمشیر بگذارد تا سه هفته بعد از آن چو شانه تا آب نماند پس آنرا بردارد
 از دیک در دونه کت مد و قدر یکدم شکار یا کند و بقوت آن آتش شیر بدیند و بگذارد
 تا سرد شود و بعد از آن آتش بیرون آورد و بونه را بشکند و بدرد آورد و بنوعی اله تللی
 جوهری پیدا شود چون تخم و یکس از تخم سرق شوان کرد و هر چه خواهد
 بسیار در حال خود نکرد و این عمل کالج حکیم است اسرار غیبیه است فصل پنجم
 طریق بر آوردن از نباتات نک بر نباتاتی را که منظور باشند آن نبات را آورده
 در آفتاب خشک کند و آبش بسوزاند و خاکستر آنرا در پارچه کرده چهار چوب بسته آب
 در آن ریخته تا قطره قطره چکه چون تمام آب فرویزد آن شیر آب را بر خاکستر مذکور ریخته بار
 دوم شیر آب بکشد همین طریق بار سوم عمل نماید که در این سه مرتبه اصلاحات نک و خاک
 نماند و به شوریت در شیر آب می آید پس آن آب را در دیک مسی قلعی دار انداخته آتش کند
 تا شیر آب خشک شود و نک غاص باند نک با هر چه مطلوب است استعمال نمایند
 کشتن شرب بگذارد که انداخته شود چون گذاشته شد اندک زنجیر و آبک سبیه
 در آن ریزد در حال خاک شود باب سیم در نیم در ساختن عطریات و صاف کردن
 کردن و غنما جت زمینه عطر و آن دو فصل است فصل اول در صفت صاف
 کردن تیل روسیه و زایل نمودن بوی آن باورد شیشه بزرگ بقدر پنج رطل آب بگذرد
 و شیب آن شیشه را سوراخی کرده دهن شیرینی ترار داده که جهت خالی کردن
 آب بی اشکال باشد و رطل آب غاص صاف در شیشه کرده و یک رطل روسیه بریزد
 در شیشه مذکور نموده سر شیشه را مغطی و طنب نموده سه روز و سه شب در نزد دیک آتش گذارد

بعد از آن برواشته آب آنرا پیرون کرده اند به شش و ربع رطل شوره قلمی در آب کرده
 جو شاییده علیحده در ظرف چینی کرده و گذارده که ششین شود آب زلال آنرا گرفته و بی
 نگاهداشتن بعد قدری آبک آب ندیده در آب کرده یکشب گذارده تا شیر آب آن
 پیرون آید صبحی آب زلال آنرا گرفته بقدر یک رطل با شوره صاف کرده مخمور نموده در شیشه
 دیگر نموده و تیل مذکور را در شیشه اولی کرده و این شیر آب را بروی تیل بکشد بعد از آن سه روز
 در آفتاب گذارده و هر روزی چهار پنج مرتبه خوب بهمزده روز سوم آب شیر آب پیرون کرده
 تیل زلال باقی میماند که دو مرتبه بطریق مذکور عمل نماید بهتر است جهت زایل کردن بوی تیل
 مذکور سه بار در ربع قوه جوهر کوکر در او چهار رطل آب کرده در وی تیل مذکور نموده نزدیک
 گذارده بقدر دو ساعت باز مکرر کرده تا چهار مرتبه که کل آب شیر آب خلاص شود سر شیشه را با
 گذارده باشد بقدر ربع رطل سفید گرفته با چهار سفید پخته مرغ در هم کرده و قدری چوبک
 یا اسکنک در آب جو شاییده ماضف شود بعد قند و پخته مذکور را در این آب چوبک یا
 اسکنک کرده و مخلوط نموده در وی تیل نموده و سر شیشه را باز نموده در آفتاب گذارد
 و متصل بهمزده باشد تا چند روز بوی تیل زایل میشود انوقت بکار برند که این آب که
 است فصل دوم در عطاریات و عطریه چیز را که کشند زینه آن از صندل باشد پس تدریجاً
 زینه صندل را پان یک نیم سوارند چوب صندل براده کرده پاکیزه هر قدر که خواهند
 و آب صاف بر سر آن آغدریزند که بالای آن بر آید و سه چهار روز بگذرانند تا نیمه آن در
 شود بعد از آن علاوه آب سابق که براده در آن ترک کرده اند دیگر آب بقدر نصف فیک
 اندازند و سر پوش ببرد یک گذارده بهای سر پوش از آن دو گندم خوب بند کنند تا راه نفوذ

هوا نباشد پس سرفی بسوراج سرکوش نصب کرده سر دیگر را بطرف دهن شست
 گذارند و آن طرف دهن شکر ادثا بر آب که آب تا کلهی آنطرف رسد گذارند و بریز
 و یک آتش کنند و نظر بر آن دارند که هر قدر آب در دیکت کرده اند از آن یکجمله از راه فی
 بطرف در آید و یکجمله حق سوختن و یک حصه یک باقی ماند پس عرق که بطرف در آمده
 آنرا بطرف دیگر بریزند و روغنی که بالای آن عرق باشد آنرا با حسیا بر دارند و بشنیدند
 که آن زیاده صند است چون خواهند که عطر کل سرخ یا شئی دیگر کنند آن شئی را بطرف
 معروف بیک اندازند و آب بر او بریزند و بر سر دیگران نهند و فی وصل کنند و بطرفی
 که سرفی آب ثعارجی گذارند و در آن طرف هر قدر که مقصود باشد زعفران صند که عجا
 از روغن صند است بریزند و بریزد یک آتش کند و بدستور محین عرق کنند و عرق را
 بطرف پاکیزه بریزند و عطر را از روی عرق بدست بردارند و بشنیدند که هر گلی که بیک
 انداخته باشند بسبب مصاجبت عرق بوی آن در آن روغن غالب شود و شیر آب
 از شوره و نوشادر و شکار و کوکود و زرنیج و قرح و اینک کشند و باید قرح را خارج کل حکمت
 گیرند و بر اینق خرقه بچسبند و آنرا بر لحظه از آب سرد تر دارند طریق شستن روغنما که
 کهنه و بدو طعم آن خراب شده که خواهند تازه کنند آنست که روغن را در ظرفی
 کند و بچ یا برف بر آن بریزند و بر سر نند یا بچ یا برف آب شود هر گاه برف یا بچ نباشد
 آب سرد نیز خوب است آنوقت آنرا از خارج کند و اگر بیک مرتبه با صلاح نیاید مکرر کنند تا
 مرتبه و روغن کاو و کوسفند را باد و عرق شش داون و درین جوش آرد بر آن باشند
 تا دوع سوخته کرد و باب چپلم دصفت ساختن نیل برای تیار کردن نیل لازم است

که اول حوضهای چند که در کمال نقاست صفا باشد تیار کنند و زیادت یک یک رود آن
 موریهای کوچکی برای خروج آب کنارند پس در موسم نیل که دشمن نشو نایافته باشند شش
 برکت نیل را بقدر یکباش در حوض انداخته آب بر سرش ریخته بجه یک یک ببالای آید در کشب
 برکت و پوست شاخهای نیل در آب گذاشته همه نکات آب می آید روز دیگر موری حوض را
 کشوده همه آب نیل را بحدی دیگر که در پهلوی آن واقعست میرود و چوبهای نیل را از حوض بیرون
 افکنند و حوض را پاک می کنند و باز بوقت محمود شاخهای نیل در آن انداخته آب بقدر مذکور
 کرده همیشه می گذارد و باز روز دوم آب حوض اول را بحدی دوم قدم از راه موری می کشند
 بهین دستور هر روز عمل می کنند و بحدی دوم که آب نکات نیل را گرفته اند از دست می برم
 و بریم می کشند و صبح تا دو پاس چون آب مذکور بیک سیاه میشود و این وقت ضرورتست
 که صمغ پلاس یا بدین حساب که اگر دوازده من آب نیل باشد یک آبار آب حل
 نموده و پارچه بزرگ کرده در آب نیل می اندازند و چند ساعت باز آب را از دست می برم
 بریم می کشند هرگاه آب مذکور کف آورد باز کف آن فروشند آنگاه همچنان می کشند
 تا نیل ته نشین شود و آب صاف بالا آید آنگاه آب صاف را از موری خارج
 کرده و چپو تیره از یک بسته و چادری بالای آن فرش کرده نیل را از حوض برداشته
 بالای چادر ریخته هر قدر آب که در آن خنجره باشد ریختند آب می کشند و نیل خالص بالای
 چادر می اندازند و برای زیاده تر صافی و لطافت باز آن نیل خام را در حوض انداخته و آب بر سرش
 ریخته چند ساعت بجا نهد محروف آید و بریم می برم که ده می گذارند تا نیل ته نشین شود آنگاه
 آب را دور کرده و پارچه یا هوئی نیل را صاف کرده بار سوم در حوض دیگر ریخته و بطریق مذکور

عمل نموده و از پارچه بهوت صاف کرده و ظرف آهنی ریخته با آتش می زنند تا قوام آید آنگاه
 در ظرفهای کرده تا منجمد شود هرگاه قریب باجماد آید آنگاه نیل را در پیچ می کشد که بقوت
 پیچ آب از نیل جدا شده نیل خالص لطیف می ماند پس تقابلهای کوچک بریده بخصاقت
 تمام و از خشک کرده نگاه میدارند باب چهل و یکم در صفت صابون بسیار و شکار
 پنج آمار و آنکه آب نمیده پنج آمار هر دو را جدا جدا جو گوشت کرده و در ظرف سفالی کند
 هر واحد را برده آمار آب تم کند و یکروز نکیشد تر دارند و چند بار حرکت داده باشند تا شکار
 و آنکه در میان آب مخلوط شود روز دوم آب زلال آنرا بگیرند و با صیقل نگاه دارند بعد از آن
 سفلی آنکه شکار را از ظرف بیرون آورده بجایه گزنی نهند و هر چهار گوشه جامه را بچاپارهایه
 جدا جدا بپندند و زیر آن شکاری نهند و آب تازه بقدر دو نیم آمار بر واحدی ریزند تا شیر آب آن
 بچکد چون همه آب بچکد باز آن آب را بر سر آنکه شکار ریخته خوب توبال کنند تا تمام آب
 فرو چکد این آب را شامل آب اول کنند بار سوم باز آب تازه بر سر آنکه شکار ریخته
 بطریق مذکور شیر آب کشند و چون یکبار آب فرو ریزد پس همان آب فرو ریخته را باز در آن
 اندازند و خوب بهم و برهم کنند چون تمام آب بچکد آنرا نیز شامل آبهای مذکور نمایند
 پس بار نهم آمار روغن بر قسم که باشد خواه کجی یا سرشفت یا خروج هر چه باشد بکرباید که یک
 قسم باشد مخلوط بر روغن دیگر نباشد پس روغن را در پاستیل انداخته و شیر آب مذکور را بر سرش ریزند
 و بروی دیکدان گذارند و آتش کنند و از کف خوب که دهانش با ریگ و شیر باشد آنرا
 بزخم زنند و احیاط دارند که داغ نخورد و نه بگیرد چون قوامش غلیظ شود آنرا
 بطریق امتحان برداشته سمر کنند و به پند که بعد از سرد شدن منجمد شود

یانه اگر منجمد پس بایسته را از سیرتش فرود آورده از خطرات هر چه مناسب است آن اندازند
 و با کفچه خوب مخلوط کنند و اگر خواهند که رنگین کنند اگر زرد منظور باشد قدری عنبر
 و اگر سرخ منظور باشد قدری شکر و ساییده و آن اندازد و قابلهای پاکیزه درست
 کرده و قابلهای ریخته سرد نموده نگاه دارد این صابون لطیف و پاکیزه میباشد **باب حل و**
دوم در علم کیمیا که حکما آنرا از نظر فنی دانسته اند و پیوسته است با فقه آن برگشته اند
 مختصری بر اصطلاحات این علم بوجه تفصیل در چهار فصل بیان میشود علم کیمیا آن است
 که از باب صنعت فلزات ناقصه را بقوت تدابیر کامله از مرتبه نقصان بدرجه کامل رسانند
 و کاملترین فلزات فاضله و ذریع است و این علم کتب و رسائل بسیار تصنیف شده و کتب
 این علم بوجه تفصیل درین جا بجایش ندارد اما مجمعی بیان میکنیم تا بر بعضی از اصطلاحات
 این علم واقفیت حاصل اول در بیان اصطلاحات این علم ارواح و آن عبارت است
 از زینتی و نوشاد و اقسام که کرد و زینتی و انواع اینها که معدنی اند و بر آتش قیام ندارند و اجسام
 مراد از فلزات سببه است و ذریع و فاضله و از زینتی و سرب و صید و کاس و جسد
 انفس مراد از اجزای روابط است که میان ارواح و اجسام ارتباط دهند حجر اسود
 مراد از موی سیاه سر نشان صحیح المراجعت که در اعمال الکیمیا کثر جایگاری آید اصل بار
 دو مذکور و مراد از زینتی است و اصل عارصه است عبارت است از گوگرد و قمر
 اول عبارت است از قمر و فاضله و عطار و دوروی و توتیا و ثانی عبارت است از جسد
 و ثالث مراد از نحاس یعنی مس و شمس و رابع مراد از ذریع و پنج و خامس مراد
 از اقسام جدید است مشتمل بر مس و سوس مراد از قلع است زحل و سادس مراد از

از سرب است لطیف عبارت آن است که اجزاء را با آب حل کرده محلول را بواسطه
 علاقه ظرف دیگر که در آن صاف و لطیف چنانچه حق آن است که اجزاء را با هم در شکست
 بسایند تا یکدست شود و تصحیح آنست که اجزاء را در ظرفی کرده و ظرف دیگر را بالای آن
 نصب نموده و بهای هر دو ظرف از یک پاچه بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا
 جوهر اجزای پخته شده سطح ظرف بالا چسبد تشویه آن است که اجزاء را در پوتیه یا در قوری
 نهاده و قوری را با پوتیه دیگر بر سر پوش کرده و بهای هر دو را بند نموده و آتش نرم گذارند و
 شمع آنست که اجزای مرکب بجا آتی در رسد که باندک حرارت آتش یا تاب آفتاب مثل موم
 که خاشه شود و چون اجزای شمع را بهای سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود و تقصیر آنست
 که اجزاء را در ظرفی که مناسب آن باشد در جانی گذارند که محفوظ در آن پیدا شود و گرمای
 بوجود آید حل آنست که اجزاء را در شیشه کرده در زیر زبل یا زمین نمناک دفن کنند تا مثل
 آب محلول شود و عقده آن است که اجزاء محلول را در ظرف زجاجی کرده بر خاکستر گرم گذارند
 تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که مشغلات و فترات بین
 تدبیر کجالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شود و اشتباهی حل و عقد بهفت مرتبه است چنانکه
 از سستی و تصحیح اجزاء فارغ شوند و نوبت بجل و عقد میرسد فصل دوم در بیان صنعت کیمیا
 بدانکه کیمیا یکی از اسرار الهی است و بجز محرمان اسرار غیب منزه از این سر عظمی نباشند و
 درین جزو زمان عموم خلایق کرم با وید طلب این نعمت و بجز رجا صلی حاصلی ندارند و این سخا
 بروز بار و نیست تا به بخشش خدای بخشنده این حروف را بعد از مطالعه کتب بسیار
 این فن معلوم شد که عالمان این علم آنچه که در کتاب و رسائل نوشته اند از ترکیب اکثر

این کتاب را در اسرار و اسرار عظیمه است و بجز محرمان اسرار غیب منزه از این سر عظمی نباشند و درین جزو زمان عموم خلایق کرم با وید طلب این نعمت و بجز رجا صلی حاصلی ندارند و این سخا بروز بار و نیست تا به بخشش خدای بخشنده این حروف را بعد از مطالعه کتب بسیار این فن معلوم شد که عالمان این علم آنچه که در کتاب و رسائل نوشته اند از ترکیب اکثر

همه صحیح و درست است اما بعضی رفرز که احتیاط عمل موقوف بر آن است نوشته اند
 چون مردم بعلل آن میگویند بجز نقصان حاصلی نمی بینند بلکه بر گاه اوستاد کامل این
 فن بهر سود و او از راه شفقت و عنایت خیری در بیابان هدایت فرماید امید حصول
 مقصود است راقم این حروف را در ایام سیاحت با سته کس از کمالان این فن
 اتفاق ملاقات افتاد هر یکی را فائق تر از دیگری یا هم و احوالات عجیب و غریب بر او
 العین مشاهده نمودم و آنچه از زبان صداقت بیان الشیخان بگوشت و پوست شنیدم
 پی کم و زیاده در این اوراق مندرج میسازم تا هر که از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نایل
 و باصل مطلب کامیاب شوند باید بار بار بجای خیر یاد کنند و عبادت و ریاضت
 مشغول شود و بمصارف بجا صرف نکند و از مستحقان دریغ ندارد و هر که نیت خیر داشته
 باشد هرگز از اولین عمل راست نیاید و با تمام نرسد صفت پیارند ماکیان سیاه کرکات
 مع چند خروس که همه گوشت و پوست آن سیاه و جهت آنها قشعی مشبک عریض و طول
 از چوب سبازند که آن مرغان بفرغ غایت نام در آن قفس باشند و شب و روز از باز
 قفس بیرون نکنند تا متعارف بجاک یا چیزی نماند دیگر نمیدارند و آب و دانه اندون قفس
 باشند که در این عمل حیثی تا از خاک شمرط است بر گاه ماکیان بطنه برارند ماکیان بطنه
 در قفس دیگر بالای بطنه نشاند چون بچه برارند بخت روز صبر کنند تا بچها انبیک بزرگ شود
 پس بکمر بزرگ باده و از ده طول که بریت اصغر یک طول و زنج و رتی یک طول بخراف سرخ
 یک طول زنج کرمانی یک طول زعفران الحید یک طول سه رخ یک طول زعفران یک
 یک طول حبید یک طول عقیاب یک طول ناک طعام یک طول این ادویهات

باب پنجم کرده دور ریختن کند تا خشک شود پس با جیت ماسا ساینده نگاهدارد که اگر دو غبار
 محفوظ باشد پس بگوید یک از این دو را با پوست چهار ماشه آرد کندم بخون کوسفند خیمه کند
 و دانه را با بچه های مالکین بخوراند بحد روزی یک بار و کام شود باز یک ماشه از آن و پوست
 سه ماشه آرد کندم بخون کوسفند خیمه کند بدستور اول بخوراند و بعد کام شدن باز یک ماشه
 دو را با پوست دو ماشه آرد کندم بخون کوسفند خیمه کرده بدستور بخوراند همچنین در هر مرتبه یک
 ماشه از آرد کم نموده باشند تا آنکه آرد بوزن دو ارسد آنگاه هر روز یک جبهه دو ارساده نمود
 باشند تا وزن دو ارسد چهار ماشه رسد و آرد همان یک ماشه باشد هرگاه وزن دو ارسد چهار
 حصه زیاده تر از آرد رسیده چهار ماشه دو او یک ماشه آرد در آن وقت دو ماشه آرد کم رود و
 ماشه خون و چهار ماشه و امیخوراند و کابی از شش را بکند که مسبب او چیزی دیگری خوردن آن
 سفید عمل است فی الجمله طریقی که مذکور شد و بخوراند تا و قیله بزرگ شوند و به تخم آیند
 پس پوست پخته این مالکین را که دو ارسد و اندر سرخ رنگت پاشد و سفیده و زرده آنهم مثل
 سرخی باشد پس بگوید آن پخته را و بشکند و زرده و سفیده آنرا در ظرفی کند و انگلی بکرات
 آتش بگذارد که همه دهن گردد پس بگوید بر اثر مثقال سیاب و در ظرف حدید کند و بر سر آتش قایم
 بگذارد و یک مثقال از این دهن بر آن طرح کند که سیاب مثل شکر ف سرخ شود و منعقد قایم
 البار گردد و از آن شکر ف مثقالی بر بر اثر مثقال سیاب دیگر طرح کند که آن نیز شکر ف شود
 و همچنین تا به غت مرتبه عمل کند بعد از آن یک مثقال از آن شکر ف با به غت بر بر اثر مثقال
 شکر طرح کند که طای کامل عیار شود و باید دو ارسد و زهره و بخوراند و خوراک آن مرغان
 فقط آرد کندم یا آرد نخود باشد و لای آن بخوراند چیز دیگر هیچ بخوراند اگر چنان ترکیب کام

نوشته ام تا کسی را که قسام ازل این نعمت را ضایع کرده باشد از او این امر سرگرم
 خواهد شد و الا غللی در کار بمرسد که بحال نرسد فصل سوم در عمل کسی که از نباتات است
 و این طریق اکثر معمول باالی میباشد از و تعالی بعض نباتات را خواص داده که قشره
 چند اگر از عرق آن اگر بر فلزات سرخ کرده رنند قشره یا طلای خالص شود آنچه تحقیق رسیده
 اکتی بعض الف و شش یک کاف و کسر آن و سکون باری سخنانی معروف که در زمین کشتن
 یافته میشود و برکت او شباهت برکت است مگر فرق همین است که آنک شامخ دارد و اگر
 برکت یا شامخ بشکند شیر سفید بر آید و آن یک شامخ است که بقدر دو وجب از زمین بلند باشد
 و بهمان یک شامخ متصل باشد مثل برکهای اکت ما چون بشکند شیر پیرون بنیاید اگر درین قسم گیاه
 در کیستان یا ویت شود باید که آنرا از پنج برکت در سایه خشک کند باریک سفوف ساخته
 نگه داری نمایند و وقت ضرورت یک طوله قلعی که اشته بقدر یک شانه از آن سفوف بر آن
 طرح کنند قشره شود چون الله تعالی فصل چهارم در صفت شناختن کیمیاگران بچند
 دلائل و علامات توان شناخت اول آنکه او از خرید استغناء برگزیر باشد و در
 فرو دنیا و دنا بسیار عوام چه رسد و دوم آنکه از مردم دور باشد و هرگز با کسی اختلاط نکند
 سوم آنکه آبادای برگزیر نکند چهارم آنکه هرگز حاجت خود پیش کس نبرد زیرا که حاجت
 مندی شیوه محتاجان است و او را احتیاج نیست پنجم آنکه اگر وقتی کسی با او جسدان
 کند و عوض فوری چیزی بدو خواهد بخشید و راه خود گیرد و غایب شود که باز پیش نظر او
 بنیاید ششم آنکه کیمیاگر برگزیر کیمیا را کسی تعلیم نکند این صفت دلائل که گفته شد از عده آثار
 کیمیاگران است و هر که بخلاف این علامات باشد یقین دانند که او برگزیر نیست بام فرمایش بنیاید که

و این
 است

و این
 است

که محنت و مال هر دو را بیکان رود بآب حمل شود در ساختن شمع سفید در کشتن
می سازند معروف بشمع کجی است و آن در یک فصل ذکر میشود فصل سی و نهم
کاوه و همراه طل ترپین مخلوط کرده که آتش تا آب شود پس او را در صافی صاف نمود
بعد از سر و شدن منجمد میشود و شکلی انداخته و کاغذ نازکی زیر و بالای چربی گذارده و در شکلی
روغن بکافور پس میدهد باز تجدید کاغذ کرده و چند قهوه نگر عمل نماید پس از شکلی بیرون
آورده و قلعی جوهر آینه در آن ریخته آنوقت چربی را از بخار آب کند همینکه سرد شد منجمد
و صاف و پاکیزه میباشد آنوقت جهت ساختن شمع پاورد بقدر یا نصفه کلو گرم
چربی و هشتصد لیتر آب خالص و هر دو را در پیپ چوبی بزرگی که آستر آن از نقره باشد
و کنجایش دو هزار لیتر آب داشته باشد بریزند و از بخار او را که آتش تا آب شود
پس از آن پاورد شصت لیتر آب آهک مقطر و در آن شصت کلو گرم آب آهک نذیر
داخل کرده و مخلوط نموده در میان چربی که آتش در پیپ بریزند و در نیم گرم باشد
بعد از شش ساعت چربی سخت میشود پس از سر و شدن او را کوفته نرم و قلعی
جوهر کوکود آب کرم در او ریخته و مخلوط نموده به بخار او را کرم چربی مذکور بالای آب
می آید چربی را از بالای آب گرفته و چند قهوه آب کرم شسته تا اثر آب از او خارج
شود و یک قهوه لیتر آب سرد شسته آنوقت در قابلی که کنجایش سه چهار کلو گرم وزن
داشته باشد بریزد آنوقت آن منجمد مخرج است از جوهر کوکود و غیره پس از سر و شدن و
شکلی گذارده فشار داده آب زردی از او بیرون می آید آنرا در یک شکلی پس او را کرم کرده
بجای که گرمی از نو و الا صد در چند زیاده نباشد تا آب شود بعد مخلوط با جوهر کوکود که بیرون

جوهر آینه

کلیه کلو گرم

در کل و شش

یک لیتر آب

در کل و نیم

است

از آب گاه بعد از آن در آب گرم شسته و کفقره هم بآب سرد شسته در قالب
 ریخته بر اندازد که منظور باشد که بسیار لطیف میشود این است طریق ساختن شمع بدون
 کم و زیاد و اندام علم باب چهل چهارم در علم عکاسی یعنی برداشتن عکس است از آب
 در چهار فصل بیان میشود فصل اول بر مبتدی لازم است که اول بر احوال طاعات
 این علم واقف شود و بعد از این مقدمه تفصیل آلات بیان میشود اول کیمیا مع عدسات
 آن خانه چینی است که در آن عکس بر میدارند و لوله برنجی بر آن نصب است که بر یک
 طرف آن عدس ثلاثیه برنجی میباشد که در وقت برداشتن عکس عدس را پیش و پس کرده تا
 بحروف نگاه میدارند و دوم سته پایه که کیمیا را با لای آن نصب می کنند سوم شیشه
 کروی صاف پیدلخ که در عقب کیمیا میگذارند که آنرا گران کلاس میگویند چهارم حوض
 زجاجی جهت غوطه دادن شیشه عکس در آن پنجم کلاس و کیمیا جهت گذاردن شیشه
 عکس در آن و غوطه دادن در حوض ششم حوض چینی جهت زمان قیام نقش یا طویر آن
 شیشه عکس بر آن گذارند هفتم سته پایه متحرک هشتم میزان زجاجی جهت موازنه او و
 نهم شیشه پانزده آب و دهم سگاخ زجاجی جهت مرکبات یازدهم قیف زجاجی دوازدهم
 کاغذ جاذب رطوبت سیزدهم فرم یعنی چارچوب چهاردهم سنگی جهت گذاردن تصویر
 در آن و چاپ کردن پانزدهم درجه هوا ساز دهم پارچه جهت خشک کردن شیشه
 هفدهم کوزه شیشه جهت برداشتن عکس بر آن هیجدهم چادر یا وطاق تاریک جهت
 انجام تمامی تصویر و ساختن ادویه کیمیائی که لازم است ترتیب بدهند ادویه را در جای
 بکلی اثر روشنائی نباشد چرا که روشنائی اکثر ادویه کیمیائی نقصان میکند بحسب ضمیر

شیشه رنگین زدوی در آن قرار داده و بر آغی در پشت آن روشن کنند و زود هم آب مقطر یعنی عرق
 آب آبرجوشانیده عرق گرفته باشند فصل دوم در صفت و امانی که اقل باید آمده کرد
 داخل اوطاق تاریک آماده گذارند و اقل کلودیون و آن مشتمل است از و شیشه یکی
 پلنگ گودی یکی بود و بر طریق ساختن این است که شیشه از اولی و یک است از دومی
 آورده مخلوط کرده پس از مخلوط شدن او را اینودیز یک سلوشن میگویند این کلودیون اینودیز
 کرده شده یک شیشه که چهار است باشد کافی است برای چند روز بجهت کجایش میگرد
 و شیشه کوچکی کرده هم او را بنده نموده گذارده و دوم نیت ریت اف سیلور سلوشن
 جهت غل آینه و او مشتمل است از مقصد کیرین نیت ریت سیلور و یک کیرین اینودیز
 بود و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور
 نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور
 اینودیز بود و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور
 است و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور
 در کاغذ جاذب رطوبت بعضی که قیف بالای شیشه گذارده و پاره کاغذ و قیف گذار
 و او را داخل قیف ریخته صاف کند سوم دیو یک یک سلوشن جهت غل و نیت ریت
 و او ساخته می شود از نیت ریت کیرین بود و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور
 اینودیز بود و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور و نیت ریت سیلور
 و او را مخلوط کرده بگذارد چهارم آن تنسیغی است سلوشن این نیز جهت
 ظهور عکس بعضی وقت لازم و او ساخته میشود از یک است سیلور و یک است سیلور

نیت ریت
 اف سیلور
 یعنی مرکب
 از شور و غل
 متکلس

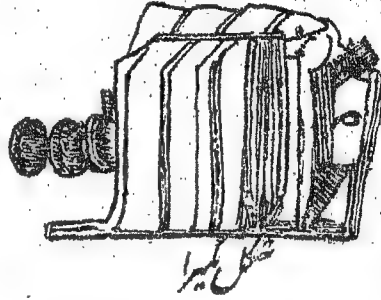
نیت ریت
 سیلور
 نیت ریت
 سیلور

اینست آن
 دین چینی
 دو آتش

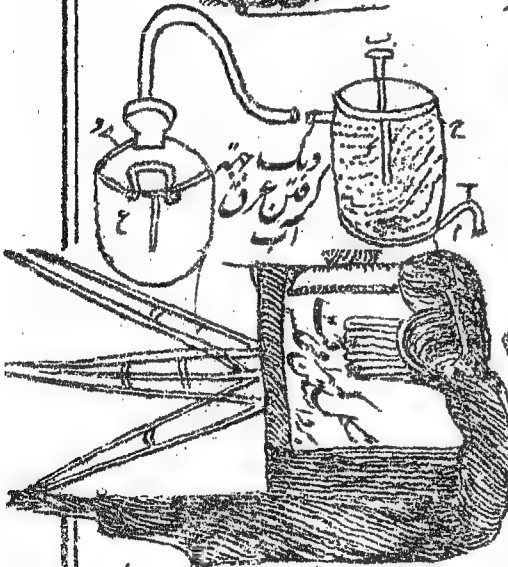
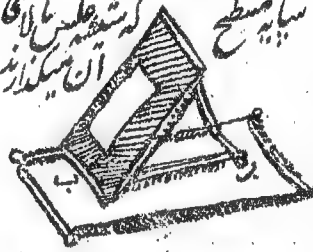
مازوج و شصت کریں گلشن استیک اسید یعنی جوهر سرکه و شش انس مستعد و
 همه را مخلوط کرده باشند پنجم فلکینیک سلوشن و او ساخته میشود و چهار کریں سید و
 سم و یک انس آب خالص مقطر اس فلکینیک محض برای شیشه است و فلکینیک
 برای شستن کاغذ عکس ساخته میشود و چهار انس می نوسند و پانزده انس مستعد و تریاید
 پنج مرکب را قبل از وقت آماده کرده و در اوقات تاریک موجود گذارده باشند فصل سوم
 در طریق برداشتن عکس اول شیشه که بر آن عکس برسد از صاف نموده باین قسم که در قطر
 شیشه یک است اسید بر روی شیشه ریخته باد و قطره آب است ناید پس آب خالص شیشه را
 بعد از آن انگودی و الود کرده بالای شیشه مذکور ریخته باین طریق کلودین از غلاف بالای
 شیشه کشیده مثلاً اول برای شیشه که پنج اینچ طول و چهار اینچ عرض داشته باشد دو انس کلودین
 بالای آن ریخته از گوشه که حرف ج است طرف دست چپ با تیشکی خنثی داده این
 گوشه بآن گوشه از آن گوشه باین گوشه که تمام صفحه شیشه فضا کند زیاده بالای شیشه را از گوشه
 حرف ب و ج در ظرفی ریخته و شیشه را جنبش داده بقدر نصف دقیقه تا خشک شود و در
 در طریق مذکور در جای تاریک انجام بدهد بعد از اتمام شیشه از غلاف کلودین شیشه را بالای
 دیگر کلاس گذارده و احتساب در سیلو سلوشن بدین طریق که دوای مذکور در حوض نجی
 برنگی ریخته بقدر اینکه شیشه تا غرق در آن شود و شیشه را دو سه قطره حوض مذکور غوطه داده و
 بقدر دو دقیقه در آن گذارده و بیرون آورده بقدر نصف دقیقه پشت شیشه را بالای کاغذ
 رطوبت گذارده بعد از آن در فرم یعنی در چهار وجهی گذارده بنموده مذکور را بتجیل برده بعد
 شش و هفت کیر در جای کران کلاس گذارده و پارچه سیاهی بالای کیر انداخته و در کیر که

که مقابل شخصی که عکس او را تمیز دارند باز نموده بقدر ربع دقیقه بحسب افضاضا بهر ابعاد بنمونه
 فوری شیشه عکس را داخل اوطاق تاریک برده از فرم بیرون آورده بالای سینی یا میز حرکت کننده
 جهت ظهور نقش اغتسال بر روی نیک سایش داده مثلاً برگه شیشه عکس در طول پنج اینچ و عرض
 چهار اینچ باشد درم کافی است بالای شیشه یک تکه و با بشکی جنبش داده که به هر طرف شیشه برسد
 پس برگه ضرور باشد بان تنسیفی انگ سایش غسل بدیده و الا همیشه لازم میشود بعد از آن وقت
 قیام نقش اغتسال به فلکینک سایش بدیده بطریق سابق آنوقت عکس تمام است بگذارد و در
 جای محفوظ تا خشک شود پس لازم است وایش یعنی جلایه با و اطریق وارش این است
 که قطره عنبر وارش بالای شیشه یک تکه یا بشکی که صده عکس برسد و پشت شیشه را بالای چراغ
 بهر تلب یا آتش ملایم گرفته که وارش نفوذ تمام صفحه نماید آنوقت قابل چاپ کردن است
 فصل چهارم در صفت چاپ کردن عکس از روی شیشه برگه غده و وایلیکه لازم است
 و باید پیش از وقت آماده کند اول سیلور سلوشن و اوساحه میشود از پوست کرین
 نیت ریت سیلور و یک انس دستلده و اثر هر دو را مخلوط کرده آماده باشد دوم
 کلمه سلوشن و اوساحه میشود از دو دم گلو ردا و کلمه و شش کرین که با آب
 سودا که سودا کارنش نیز او را میگویند و هشت انس دستلده و اثر او را مخلوط
 کرده آماده نموده سوم فلکینک سلوشن که اوساحه میشود از وانش بی پوسد
 و شش انس دستلده و اثر مخلوط کرده آماده باشد اما طریقه چاپ کردن اینکه اول کلمه
 سیلور سلوشن مخلوط شده مذکور است پنج دقیقه صیاسینه بیرون آورده و آب خالص
 شسته تا غده جاذب رطوبت خشک نموده شیشه در فرم یعنی شکلی که روه و کاغذ

مذکور بالا شیفته گذارده شکر را بنده نموده و آفتاب گذارده بحد دو دقیقه یا زیاده آنکه رنگت عکس نقش شود پس پرده آورده کاغذ را در کله سلو شش مذکور انداخته بحد دو دقیقه



سپایه صلیح که شیفته عکس بالای آن میکند



بعد از آن که در این سلو شش سپایه شش پرده آورده در آب صاف شست پس در کله سلو شش مذکور انداخته و دو دقیقه گذارده شکر را بنده نموده و آفتاب گذارده بحد دو دقیقه یا زیاده آنکه رنگت عکس نقش شود پس پرده آورده کاغذ را در کله سلو شش مذکور انداخته بحد دو دقیقه

نموده که تمام است بر کاغذ پیاپی باشد باب چهل و پنجم در صفت آتشباری بدانکه در آتشبار
زیاد و خطرناک است چه اگر در حالت غفلت و بخردی آتشی در باروت افتد احتمال زیان دارد
برگاه عند الضرورت حاجت بدان آتشبار انجام آن حال محرم و حسیط با بجا آرند تا از خطر
مخوف باشند و اما عیار اوزان بعضی آتشبارها برای دریافت سبب میان در سه فصل
می نگار و فصل اول در ساختن شوره پیاورند خاکهای زمین شور را که بعلت شوری
سفید شده باشد و در ظرفی ریخته آب بر سرش کنند و آن خاک را با آب مخلوط کنند تا یکدست
شود پس یک شیب بگذارند که درون نشین شود و آب زلال را در ظرفی دیگر کنند و یک شیب بگذارند
شوره می بندد پس آن شوره را بار دیگر در پایله ریخته و آب بر سرش انداخته آتش نیزند
جوش دهند و کف که بر سر آورد و در کسند پس آن آب را در ظرف سفالین پر کنند و فلانمای
شوره بسته شود و شوره دوباره مراد همین است و اگر نیز برین طریق مکرر آتش جوش دهند
شوره سه باره شود و از سفیدی بعضی مرغ شوره صاف و پاکیزه شود چون کجالت جوش
قدری در آن اندازند بجهت کسافتها را بگیرد پس آن آب را جاسپین کرده بقالها اندازند و فلانمای
شوره بسته شود فصل دوم در ساختن باروت عیار باروت انگریزی جهت جنگ
شوره بهشاد و پنج مثقال گوگرد و ده مثقال ذغال یا پیروزه عیار باروت چین شود بهشاد
پنج مثقال و نیم گوگرد و چهارده مثقال ربیع و عقال نه مثقال شتر ربیع عیار باروت رومی
شوره بهشاد و پنج مثقال گوگرد و یازده مثقال و نیم ذغال سیره مثقال و نیم عیار باروت
فرنج جهت شکار شوره بهشاد و شش مثقال شتر ربیع گوگرد نه مثقال و نیم ذغال نیزه مثقال
طریق ساختن باروت چین است که هر یک را از وزن همین شرم گوگرد و مخلوط کرده قدری

در آن یکجمله تمیز کرده و بسایکند و ده تا غم آن بر چیده شود و گویند بفرمای آن سینه بطریق
 معروف عمل نمایند فصل سوم در عیار آتش بازی با و اقسام آنها عیار دار و بی تیر زرد
 و اوزان او این است شوره دو درم کوگرد دو درم زربخ دو درم کیه کمری دو درم این جمله
 نیک بگویند و نیک صدایکند و بطریق معروف در یکتا رخاغه کنند تا عجایب پیدا
 عیار کل شوره یازده مثقال کوگرد یک مثقال فولاد شش مثقال فغال و دو مثقال عیار
 شوره دو مثقال کوگرد سه مثقال زربخ یک مثقال عیار حمتاب شوره دو مثقال
 کوگرد سه مثقال و دو دانگ زربخ یک مثقال عیار حمتاب لاجوردی شوره دو مثقال
 زربخ یک مثقال نیک و انکی عیار دیگر شوره دو مثقال کوگرد سه مثقال و دو دانگ فغال
 یک مثقال و انکی عیار حمتاب شوره ده مثقال کوگرد سه مثقال و نیم زربخ یک مثقال عیار
 کل مروارید شوره ده مثقال کوگرد یک مثقال و انکی فغال چهار دانگ فولاد یک مثقال و نیم
 عیار بر یک شوره ده مثقال کوگرد یک مثقال و انکی فولاد چهار دانگ فغال یک مثقال عیار
 نترن شوره صد مثقال فغال هشت مثقال کوگرد یک مثقال فولاد یزده چست مثقال
 عیار سبب شوره دو مثقال کوگرد یک مثقال و انکی فغال یک مثقال فولاد سه مثقال عیار
 حمتاب غرق شوره ده مثقال کوگرد سه مثقال و انکی زربخ طبق چهار دانگ سفیداب
 کافور نیم دانگ عیار کلانی شوره ده مثقال کوگرد یک مثقال فغال و دو مثقال فولاد و یک مثقال
 عیار آفتاب شوره دو مثقال کوگرد دو مثقال و نیم کت ایزان دو مثقال و نیم فغال و دو
 و دو دانگ عیار کل می شوره ده مثقال کوگرد سه مثقال و انکی فغال چهار دانگ فولاد و انکی
 نیم بل و دو نیم مثقال عیار کل نرگس شوره ده مثقال کوگرد چهار دانگ و فغال نیم مثقال عیار

کل طالع نکت شورده مشقال کوکر یک مشقال و دو دانک فعال دو مشقال و دانکی
 فولاده مشقال عیار کل سواد مخد شورده چهارده مشقال کوکر و سه مشقال و نیم فعال و فولاد
 بهشت مشقال عیار کل ضرر شورده ده مشقال فعال چهار مشقال کوکر و دو مشقال و نیم فولاد و بهشت
 مشقال عیار شورده دو مشقال کوکر یک مشقال و نیم فولاد و نیم مشقال فعال و دو مشقال و دو
 دانک عیار زرد بخت یز شورده ده مشقال کوکر و دو مشقال فعال دو مشقال و نیم عیار کل زرد
 شورده ده مشقال کوکر و دو مشقال فعال و نیم مشقال فولاد چهار مشقال عیار زرد کس شورده و دو
 مشقال کوکر و دو مشقال فعال و نیم مشقال فولاد چهار مشقال عیار زرد کس خطائی شورده و دو مشقال
 کوکر و چهار مشقال فعال و سه مشقال فولاد و بهشت مشقال و دانکی فولاد و میان و نیم مشقال عیار
 کل زرافشان شورده دو مشقال کوکر و دو مشقال فعال و دو مشقال و دانکی فولاد و زرد کس یک
 مشقال عیار شورده دو مشقال کوکر و یک مشقال و دانکی فعال و نیم دانک فولاد و دو مشقال
 عیار کل یز شورده ده مشقال کوکر و یک مشقال و دانکی فولاد و میان و نیم مشقال عیار و دانکی زرد
 شورده ده مشقال کوکر و یک مشقال و نیم فعال و نیم دانک فولاد و زرد کس سه مشقال
 ل درین جمله عیار پاکه نموده شده درست است و تماشای غریب و

عجیب است هر یک از استاد می باید کار در این مجمر

ع الصانع آورده اند و دیگر گاه که درین

کتاب شریف شروع نمائید

کلی حاصل گردند

والله

بسم الله العزيز فحقى نانا وکە چون این مجموعه شیرین و جنبه لطیفه از
 بدایع غریبه و محرمات بهیه که الحقی مرکب بمشابه و مشابه لای و جوا
 ابدار کران بهاد و در انظار اولوالب و حنا جهان بخرد بر یور طبع از این
 و عند الضروره بحسب فایده صنایع جمیله میراسته و از در حکمه
 حضرت ارسطو مرتب جالینوس فطرت فلاطون خصلت حکیم
 کامران شیرازی مسمی مجموع الصنایع می بود و اغلب طبایع مائل
 و در اکثر موارد نائل اندازند درگاه خلایق امیدگاه میرزا محمد
 شیرازی بتائید قادر و اجمال بفراقبال و پیمین اجمال جناب جلالت
 ماب عظمت و حشمت انصاف صراحت و ایهت انصاف قوا
 للمعرو الاقبال و نظام الشوکه و اجمال الاجل الا فحم الا کرم خدایگان
 الاحشم مشیر الدوله سپهر سالار الا عظم تدظمه العالی در بندر معمودیه
 بر یور طبع در آورده و ضمنا خود را متفخر و امیدوار حضور بر نور فیض
 کنجورش نموده که موجب حصول امان و آمانی گردد امید که نظر
 عاطفتش محدود باد و مرکب که طالب و راغب این نسخه شریف
 بوده باشد در بندر معمودیه بشی در محایه او مرکاری از نمد
 بانی طلب فرماید قد و قح الفراغ من تحریر و قسیم و توید بنده نسخه
 الفسحه الشیرین فی البدایع الظرفیه فی عیست ششم شهر شوال المکرم
 ۱۲۹۵ مطابق عیست ششم شهر اکتوبر ۱۸۷۸

ک ۱۱ م

۶۶۰



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۶ ۱۴۷

کام

۳۶۲۶

۶۶۰

مجموع الضامات

Date

No.

Date

No.